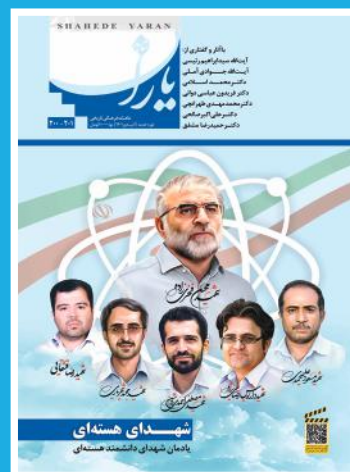




صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: دکتر رحیم نریمانی
مدیر اجرایی: سیده فاطمه رضایی
ناظر محتوا: نادر دقیقی
دبیر تحریریه: مهدی حسین زاده
امور فنی: پرستو سلیمانی
مجری: داده پردازان آل طه
چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی - سیاحتی کوثر

Email: Yaran@NavideShahed.com
www.NavideShahed.com
WWW.NAVIDESHAHED.IR



- شاهد یاران از پژوهش های محققان درباره موضوعات نشریه استقبال می کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاماً موضع مجله نیست.

سخن سردبیر / ۲

جملات برگزیده از فرمایشات رهبر معظم انقلاب / ۳

شهدای هسته ای، پرچمداران دورانی مهم از تاریخ کشورمان هستند/ آیت الله دکتر ابراهیم رئیسی / ۴

صنعت هسته ای کشور با شهادت دانشمندان، با انگیزه تر شد/ دکتر محمداسلامی، معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان انرژی اتمی / ۴

ترور دانشمندان علمی و تحقیقاتی کشور، انگیزه ها را برای سرعت بخشی در پروژه های علمی تقویت می کند/ دکتر سید امیرحسین قاضی زاده هاشمی / ۵

برگ هایی از دفتر زندگی مجاهد و عارف، شهید محسن فخری زاده / ۶

شهید فخری زاده، سلیمان زمان بود / شهید محسن فخری زاده در گفتگو با دکتر فریدون عباسی دوانی / ۸

شهید فخری زاده، مجاهد در راه علم بود / شهید محسن فخری زاده به روایت دکتر محمد مهدی طهرانچی / ۱۳

حاج محسن فخری زاده تا لحظه شهادت، روحیه بسیجی داشت / گفتگو با دکتر سعید فخری زاده (برادر شهید) / ۱۵

شهید فخری زاده با عقل معاد زندگی می کرد / گفتگو با حامد فخری زاده (فرزند شهید) / ۲۰

«تویی که نشناختم» / سعیدعلامیان، نویسنده کتاب «تویی که نشناختم» در گفتگو با شاهد یاران / ۲۲

آئین رونمایی از کتاب «تویی که نشناختم» / ۲۷

برگ هایی از دفتر زندگی شهید مسعود علیمحمدی / ۲۸

شهید مسعود علیمحمدی، گوهر گرانبهایی در علم و دانش بود / دکتر حمیدرضا مشفق در گفتگو با شاهد یاران / ۳۰

شهید مسعود علیمحمدی از ذخایر انقلاب بود/ گفت و شنود شاهد یاران با دکتر منصوره کرمی / ۳۴

برگ هایی از دفتر زندگی شهید مجید شهریار / ۴۰

شهید مجید شهریار، عابد در راه خدا بود / گفتگوی «شاهد یاران» با حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی / ۴۲

لقب شهریار شهدای علم، زینده شهید شهریار است / روایت دکتر علی اکبر صالحی از شهید مجید شهریار / ۴۴

مجید بسیار متواضع بود / دل تنگی های مادر شهید مجید شهریار (مرحومه حاجیه خانم قمر تاج زینعلی) از فرزندش / ۴۶

مجید شهریار، آماده شهادت بود / دکتر بهجت قاسمی در گفتگو با شاهد یاران / ۴۹

زندگی شهید مجید شهریار، عطر و بوی قرآن داشت / فرید شهریار در گفتگو با شاهد یاران / ۵۴

شهید شهریار باتقوا بود/ گفتگوی شاهد یاران با رضامهدی نیا از دوستان شهید مجید شهریار / ۵۸

داریوش دُر گرانبهایی برای میهن بود / بیان جهاد علمی شهید داریوش رضایی نژاد در گفتگو با پدر و مادر شهید / ۶۲

داریوش، همه زندگی ام بود / جهاد علمی شهید داریوش رضایی نژاد در گفتگو با شهره پیرانی، همسر شهید / ۶۵

برگ هایی از دفتر زندگی شهید مصطفی احمدی روشن / ۷۰

مصطفی احمدی روشن، جهادگر علم بود / گفت و شنود شاهد یاران با رحیم احمدی روشن / ۷۲

آرزوی مصطفی، نابودی اسرائیل غاصب بود / صدیقه سالاریان در گفتگو با شاهد یاران / ۷۶

مصطفی، شهید راه خدمت شد / گفتگوی شاهد یاران با فاطمه بلوری کاشانی / ۸۰

برگ هایی از دفتر زندگی شهیدرضا قشقایی / ۸۴

خون شهیدرضا قشقایی، فدای انقلاب و اسلام شد/ گفتگوی شاهد یاران با رقیه قمی، مادر شهیدرضا قشقایی / ۸۶

شهیدرضا قشقایی، پیشرو در فعالیت های جهادی بود / گفت و شنود شاهد یاران با سمانه علی کاهی / ۸۹

شهیدرضا قشقایی در جستجوی شهادت بود تا آن را در آغوش گیرد/ الهام قشقایی در گفتگو با شاهد یاران / ۹۲

امریکا و رژیم اشغالگر قدس، مسئول شهادت دانشمندان هسته ای کشورمان هستند / سمیه افضلی نیکو، وکیل دعوی حقوقی خانواده های شهدای هسته ای در گفتگو با

شاهد یاران / ۹۴

شهدای هسته‌ای

دشمنی آمریکا و صهیونیست با انقلاب اسلامی پایان‌ناپذیر است چراکه هویت انقلاب ما هویت نفی استعمار است؛ قطعاً ذات دشمن، دشمنی است و هرچه این انقلاب بزرگ‌تر و بر وسعت آن افزوده می‌شود، بی‌شک دشمنی‌ها علیه آن افزایش می‌یابد. منافقین و سایر گروه‌های ضدانقلاب به‌منظور ایجاد رعب و وحشت در جامعه و جلوگیری از انسجام نیروهای انقلاب، با حمایت غرب و صهیونیست به ترورهای کور متوسل شدند و لذا در اکثر موارد کافی بود تا قربانیان که از اقشار و طیف‌های مختلف جامعه بودند، ظاهر اسلامی و انقلابی داشته باشند تا مورد هدف تروریستی قرار گیرند. البته این نوع از ترورها سبب شد تا چهره پلید منافقین و سایر گروه‌های تروریستی بیش از پیش آشکار و به نفرت افکار عمومی از این گروه منجر شود. در ادامه جنایات ترور شخصیت‌های سیاسی، مذهبی، دانشمندان علمی، عناصر و گردانندگان اصلی انقلاب در دستور کار آنها قرار گرفت و بسیاری از این شخصیت‌ها به شهادت رسیدند. در تمامی جنایت‌های منافقین، دشمنان

انقلاب علی‌الخصوص آمریکا و صهیونیست در ترورهای مظلومانه شخصیت‌ها و مردم، مستقیماً نقش و همکاری داشته‌اند. علاوه بر رهبران و سیاستمداران؛ عمدتاً مخترعین، دانشمندان و نخبگانی مورد هدف دشمن قرار گرفته‌اند که در رشته‌ها و صنایع پیچیده مانند؛ هسته‌ای، رایانه، ماهواره، صنایع دفاعی و حتی علوم پزشکی فعالیت داشته و حاضر به مهاجرت و یا همکاری با غربی‌ها و رژیم اشغالگر قدس نشده‌اند. دشمنان همواره تلاش کرده‌اند تا به هر شکل ممکن امکان رشد و پیشرفت در علومی که می‌تواند مزیت‌های برتری‌سازی را برای کشور به ارمغان آورد، از آنها سلب نماید و این نکته بیانگر عمق کینه و دشمنی آنها با انقلاب اسلامی ایران و ترس و نگرانی آنها از شکوفایی دوباره تمدن اسلامی است. استکبار جهانی با همکاری صهیونیست از اواخر سال ۱۳۸۸ همزمان با سایر اقدامات تروریستی، به ترور دانشمندان هسته‌ای ایران نیز روی آورد. شهیدان؛ دکتر مسعود علیمحمدی، دکتر مجید شهریاری، دکتر داریوش رضایی‌نژاد، مهندس مصطفی احمدی‌روشن به

همراه رضا قشقایی توسط استکبار جهانی ترور و به شهادت رسیدند. همچنین ترور دکتر فریدون عباسی دوانی نیز ناکام ماند. در سال ۱۳۹۹ پدر علم هسته‌ای، دکتر محسن فخری‌زاده توسط آمریکا و صهیونیست به شهادت رسید. ترور دانشمندان هسته‌ای جهت توقف فعالیت‌های هسته‌ای ایران صورت گرفت اما نه تنها توقف در فعالیت هسته‌ای کشور مان صورت نپذیرفت، بلکه با عزم ملی فعالیت افتخارآمیز هسته‌ای با قدرت بیشتری به کار خود ادامه داد. این ترورها کاملاً هدفمند صورت گرفته و هر کجا دشمن احساس خطر بیشتری کرده، بلافاصله برای حذف افراد تأثیرگذار در آن بخش اقدام نموده است. این اقدامات ناجوانمرانه هرگز باعث توقف پیشرفت کشور نخواهد شد و به یاری خدا و با حضور گسترده و مقتدرانه مردم در صحنه‌های مختلف دفاع از انقلاب اسلامی، این مسیر ادامه خواهد یافت.

سردبیر



جملات برگزیده از فرمایشات رهبر معظم انقلاب در خصوص شهدای هسته‌ای و اهمیت این صنعت در پیشرفت کشور



قائم به هیچ فردی نیست، این یک جنبش تاریخی و برخاسته از یک عزم خلل‌ناپذیر ملی است.
۱۳۹۰/۱۰/۲۲

❁ (شهدای هسته‌ای) در راه خدا شهید شدند، در راه پیشرفت اسلام شهید شدند. مسئله این‌ها فقط این نیست که حالا ما یک ملتی هستیم، می‌خواهیم از فلان کشور و فلان دولت عقب‌نمانیم، لذا وارد عرصه علمی شده‌ایم؛ این هست، به‌اضافه یک چیزی از این مهم‌تر؛ و آن این است که ما با این حرکت علمی خودمان داریم اسلام را سر بلند می‌کنیم، نظام اسلامی را آبرومند می‌کنیم.
۱۳۹۰/۱۰/۲۹

❁ مسئله این نیست که ما خواهیم توانست از صنعت هسته‌ای برای مصارفی که به سود منافع ملی است، استفاده کنیم؛ مسئله این است که این حرکت، به جوان‌های این کشور، دانشمندان این کشور، آحاد مردم این کشور، عزم و تصمیم راسخ می‌بخشد و آنها را در این راه ثابت‌قدم می‌دارد؛ این مهم است.
۱۳۹۰/۱۲/۰۳

❁ یاد شهید علیمحمدی، شهید شهریاری، شهید رضایی‌نژاد و شهید احمدی روشن هرگز از خاطره این ملت و حافظه تاریخ ما بیرون نخواهد رفت.
۱۳۹۱/۰۵/۲۲

❁ غنی‌سازی و آنچه در زمینه هسته‌ای تا امروز پیش آمده است، یک دستاورد بسیار مهم است؛ این چیز کمی نیست و این گام‌های ابتدایی ما در این صنعت است. باید در این صنعت کار بشود، حرکت بشود، پیشرفت بشود.
۱۳۹۴/۰۱/۲۰

❁ جمهوری اسلامی در قضیه هسته‌ای، هم قانونی، شفاف و از لحاظ استدلالی، منطقی عمل کرده است؛ منتها این یک نقطه‌ای است که برای فشار بر جمهوری اسلامی این را مناسب دانسته‌اند. اگر این هم نباشد، یک قضیه دیگری را برای فشار مطرح می‌کنند.
۱۳۹۴/۰۴/۰۵

منبع: دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای

❁ اگر دانشمند علاقه‌مند به سرنوشت کشور، آماده فداکاری در این راه - فداکاری به حسب خودش - در یک کشوری وجود داشت، آن کشور رشد می‌کند. چیزی که می‌تواند این نیرو را به وجود بیاورد، این پیشرفت را به وجود بیاورد، بهتر از همه چیز، ایمان است. اگر این ایمان بود، کشور پیشرفت می‌کند.
۱۳۷۹/۰۷/۱۳

❁ دستیابی به دانش هسته‌ای یکی از نمونه‌های موید پیشرفت دانشمندان ایرانی است که درباره آن هیاهوی زیادی هم به راه افتاده، اما علت اصلی جنجال غربی‌ها، توانمندی بومی دانشمندان جوان کشورمان در دستیابی به این فناوری پیشرفته است.
۱۳۸۴/۱۰/۲۸

❁ دانشمندان جوان ایرانی با موفقیت بزرگ خود در دانش هسته‌ای در واقع آینده بلندمدت انرژی ملت ایران را تضمین کردند و این سر رشته را نباید به هیچ قیمتی از دست داد زیرا هرگونه عقب‌نشینی از این میدان، صد درصد ضرر است.
۱۳۸۵/۰۳/۰۷

❁ دست جنایتکاری که ضایعه شهادت استاد دانشمند مرحوم آقای دکتر مسعود علیمحمدی (رضوان الله علیه) را آفرید، انگیزه دشمنان جمهوری اسلامی را که ضربه زدن به حرکت و جهاد علمی کشور است، افشاء و برملا کرد. بی‌گمان همت دانشمندان و استادان و دانش‌پژوهان کشور، به‌رغم دشمن، این انگیزه خباثت‌آلود را ناکام خواهد گذاشت.
۱۳۸۸/۱۰/۲۵

❁ شهادت این دانشمندان برجسته در راه آرمان‌های بلند و الهی، به کشور، انقلاب اسلامی، ملت ایران و محیط علمی آبرو بخشید و آنان با این شهادت، به بالاترین رتبه از ارزش‌های معنوی دست یافتند.
۱۳۸۹/۱۱/۰۴

❁ رشد شتابنده علمی و فتح قله‌های دانش که با همت و عزم جوانان مؤمن و غیور و توانایی چون مصطفای شهید رونق یافته، امروز

آیت الله دکتر ابراهیم رئیسی شهادت‌های، پرچمداران دورانی مهم از تاریخ کشورمان هستند



کند. مگر جمهوری اسلامی ایران به دنبال سلاح هسته‌ای است که دشمنان اینگونه مقابل ما ایستاده‌اند؟! دشمنان به خوبی می‌دانند که سلاح هسته‌ای هیچ جایگاهی در دکترین دفاعی جمهوری اسلامی ندارد و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز بیش از ۱۵ بار در گزارش‌های خود تایید کرده که هیچ تخلفی در فعالیت‌های هسته‌ای ایران دیده نشده است. امروز به رغم خواست دشمنان، دانشمندان جوان و شجاع کشور در صنعت هسته‌ای توانمندی‌های بالایی از خود نشان داده‌اند و دستاوردهای ارزشمند آنان در عرصه‌های مختلف پزشکی، کشاورزی و صنعتی کاربردهای فراوان دارد. هرگز اجازه نخواهیم داد سلطه‌گران به حقوق مسلم ملت ایران کوچکترین دست‌درازی کرده یا فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران را دچار کنند یا توقف کنند و مسیر دستیابی روزافزون به دستاوردها و توانمندی‌های صلح‌آمیز هسته‌ای با قدرت و قوت ادامه خواهد یافت. منبع: فارس

انسان‌های بزرگ در برابر هیچ تهدید و مانعی دچار تردید نشده و جامعه را نیز به دنبال خود از این موانع عبور می‌دهند. یکی از مؤلفه‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران انسان‌های فرهیخته، تاریخ‌ساز و خطرپذیر است که سرداران و شهادی سرافراز هسته‌ای قطعاً از این دسته به شمار می‌آیند. دانشمندان هسته‌ای کشورمان و در راس آنان شهادی هسته‌ای، افرادی بودند که فعالانه با موانع پرشمار پیش روی مواجه شده و هیچ‌گاه دچار انفعال نشدند. امروز به رغم خواست دشمنان و با تکیه بر اراده‌های پولادین دانشمندان هسته‌ای، صنعت صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران پیشرفت‌های چشمگیری داشته و از آن مهم‌تر اینکه این صنعت در کشورمان بومی شده است. دشمن بداند که تحریم، تهدید و ظلم‌های بسیاری که به ملت ایران روا شد، ما را متوقف نکرد و نخواهد کرد. همچنین ترور دانشمندان صنعت هسته‌ای و خرابکاری در مراکز هسته‌ای به هیچ‌وجه نتوانست ملت ایران را در پیشبرد اهداف صلح‌آمیز خود متوقف

دکتر محمداسلامی، معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان انرژی اتمی

صنعت هسته‌ای کشور با شهادت دانشمندان، با انگیزه‌تر شد

پیروان سیره آن‌ها توانسته‌اند پیشرفت‌های بیشتری را برای کشور حاصل کنند. دشمنان ملت ایران به معنای کامل کلمه، کوردل هستند. آنها فکر می‌کنند با از میان برداشتن انسان‌های شاخص و عناصر علمی می‌توانند حرکت و پیشرفت جمهوری اسلامی ایران را متوقف کنند. اطمینان داریم که همیشه خون شهدا جریان‌ساز بوده و جریان جدیدی بعد از شهادت شهادی هسته‌ای در کشور، دانشگاه و سازمان انرژی اتمی ایران به وجود آمد. امروز شاگردان شهادی هسته‌ای و کسانی که از سیره شهدا تبعیت می‌کنند، توانسته‌اند گستره متنوع و متفاوتی را تحت تأثیر قرار دهند و پیشرفت‌های بیشتری را برای کشور حاصل کنند. از خداوند متعال می‌خواهم که ما را شرمند شهدا نکند و این توفیق را داشته باشیم تا گام‌هایمان را مستحکم‌تر برداریم و با سرعت بیشتری به سوی فتح قله‌های پیشرفت حرکت کنیم. منبع: فارس

دشمنان میهن اسلامی، افرادی را انتخاب کردند که گل سرسبد سازمان انرژی اتمی بودند و شهادت این نخبگان علمی، سازمان انرژی اتمی را قدرتمندتر و با انگیزه‌تر از گذشته کرد. به‌طور یقین این شهیدان به‌واسطه نوع شهادتشان که در مسیر توسعه علم و فناوری کشور انجام گرفت، اجری مضاعف و جایگاهی ویژه در پیشگاه حضرت حق دارند. هیچ سعادت‌ی بالاتر از شهادت نیست؛ آن هم شهادتی که در راه توسعه علم و خودکفایی و به دست دشمنان خدا صورت گرفته باشد. شهادت شهادی هسته‌ای، الهی بوده و هر انسانی در این مسیر الهی قرار نمی‌گیرد. از خداوند متعال می‌خواهم تا بتوانیم رهروی راستین برای شهادی باشیم که مسیر عزت و سربلندی ملت ایران را بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی طی کرده و با پایان مأموریت خود در دامن حضرت حق با خیالی آسوده سکنی گزیده‌اند. دشمنان بدانند که اکنون شاگردان شهادی هسته‌ای و





دکتر سید امیر حسین قاضی زاده هاشمی، معاون رییس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران در آئین رونمایی از کتاب

"تویی که نشاختمت"

ترور دانشمندان علمی و تحقیقاتی کشور، انگیزه‌ها را برای سرعت بخشی در پروژه‌های علمی تقویت می‌کند

پروژه‌های علمی و تحقیقاتی تقویت می‌کند. شهیدان به شدت مظلوم هستند و ما وظیفه داریم در تولید آثار فرهنگی و انتشار مکتوبات به آنها وفادار باشیم. مردم باید با سبک زندگی شهدا آشنا شوند و این مهم بر عهده ما است. شهید فخری زاده گمنام بود و عنوان مناسبی برای کتاب انتخاب شده است. باید در احوالات شهدایی مانند شهید فخری زاده که در امتحان الهی و مکتب امام حسین^(ع) دانشجویی، ساعی، کوشا و ممتاز بود و به یک سعادت ابدی رسید، غور کرد و به مردم شناساند. انتشار چنین کتاب‌هایی وظیفه ما است و امیدوارم در دوره جدید بتوانیم نهضت شناساندن شهدا به مردم را با قدرت ادامه دهیم. مطمئن هستم این کتاب بخش اندکی از شخصیت شهید فخری زاده را نشان داده است و لازم است تا در خصوص معرفی ایشان اقدامات بیشتری انجام شود. اگر همه نویسندگان ایران هم دست به قلم شوند، هنوز مطلب برای نگاشتن در این حوزه وجود دارد و فرصت کمی برای ثبت و ضبط خاطرات شهدای دفاع مقدس و شهدای دیگر وجود دارد. امیدوارم که بتوانیم این نهضت را با قوت و قدرت بیشتری ادامه دهیم.

با پیروزی انقلاب اسلامی، کشورهای استعمارگر غرب و اروپا که تاب استقلال و پیشرفت ایران اسلامی را نداشتند در صف دشمنان انقلاب اسلامی قرار گرفتند تا اجازه ندهند مردم کشورمان، حلاوت استقلال و پیشرفت را تجربه کنند. از این رو، با تمام توان به مقابله با ایران اسلامی پرداختند. ترورهای منافقین کوردل در سراسر کشور و سپس آغاز جنگ تحمیلی و در ادامه ترور دانشمندان هسته‌ای و علمی کشور از جمله اقدامات مذبحخانه دشمن بود تا شاید بتواند توان پیشرفت را از ایران اسلامی سلب نماید. اما ایستادگی ملت ایران و روحیه شهادت طلبی آنها باعث شد تا دشمن در برابر تمام توطئه‌ها شکست را بپذیرد. دشمنان قسم خورده ایران اسلامی باید بدانند که با اقدامات تروریستی آنها، مسئولان کشور در راه خدمت به کشور و مردم از هیچ تلاش و کوششی عقب‌نشینی نخواهند کرد و اینگونه اقدامات مذبحخانه و وقیحانه تروریستی نه تنها اراده ملت بزرگ ایران را ضعیف نمی‌کند بلکه اراده و تصمیم مردم و مسئولان را برای ادامه راه خود محکم‌تر خواهد کرد و قدم‌ها استوارتر می‌شود. ترور دانشمندان و بزرگان علمی و تحقیقاتی کشور نه تنها در روند رشد و پیشرفت کشور تاثیری نخواهد داشت بلکه انگیزه‌ها را برای سرعت بخشی در

برگ‌هایی از دفتر زندگی مجاهد و عارف شهید محسن فخری زاده



درآمد

دانشمند هسته‌ای و دفاعی، شهید محسن فخری‌زاده متولد ۱۳۴۰/۱/۱ در شهر قم است. حاج محسن، همزمان با مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی به جمع مردم مبارز پیوست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و دریافت مدرک دیپلم به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. مدتی در جبهه‌های غرب حضور داشت و مدتی نیز به جبهه جنوب رفت. در رشته فیزیک هسته‌ای مشغول به تحصیل شد. حاج محسن استاد دانشگاه امام حسین^(ع) بوده، همچنین معاون پژوهش و نوآوری وزارت دفاع و در زمینه هسته‌ای نیز بسیار فعال بوده است. در زمان همه‌گیری ویروس کرونا در کشور و نیاز فوری مردم به کیت تشخیص کرونا که غربی‌ها به دلیل تحریم از فروش آن به ایران امتناع کرده بودند، توانست با توانمندی و تلاش کیت ایرانی تشخیص کرونا را تولید کند. حاج محسن تنها دانشمندی بود که نتایج نخست‌وزیر ملعون رژیم اشغالگر قدس در یک برنامه تلویزیونی از او نام برده و رسانه‌های رژیم اشغالگر قدس اعلام کرده بودند که نقشه ترور وی یک بار در سال‌های گذشته شکست خورده بود. لقب «صندوقچه اسرار» و «پدر هسته‌ای» عناوینی بود که غربی‌ها به حاج محسن داده بودند. مجاهدت حاج محسن، دشمن را تاب نیاورد و باعث شد با جنایت و ترور در تاریخ ۱۳۹۹/۹/۷ در آسرد دماوند به شهادت برسانند.

برگ‌هایی از زندگی شهید

محسن فخری‌زاده مهابادی در ۱ فروردین ۱۳۴۰ در شهر قم متولد شد. از ۱۵ سالگی در جریان شکل‌گیری نهضت مردمی علیه استبداد شاهنشاهی، وی نیز فعالیت‌های انقلاب خود را آغاز و از جمله افرادی بود که در راهپیمایی‌های ضد رژیم در قم شرکت می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به تهران رفت و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. در مدت هشت سال جنگ تحمیلی در جبهه‌های نبرد نیز حضور یافت که اکثراً در جبهه غرب بود و دوره کوتاهی هم در جبهه جنوب حضور پیدا کرد. ایشان در دانشگاه در رشته فیزیک هسته‌ای مشغول به تحصیل شد و تا مقطع کارشناسی ارشد همین رشته تحصیل کرد.

حاج محسن در وزارت دفاع با سمت معاون پژوهشی فعال بود. لقب «پدر هسته‌ای» و «صندوقچه اسرار» عناوینی بود که غربی‌ها به شهید فخری‌زاده داده بودند. فخری‌زاده یکی از پنج شخصیت ایرانی بود که نامش در فهرست ۵۰۰ نفره قدرتمندترین افراد جهان که از سوی نشریه آمریکایی «فارن پالیسی» منتشر می‌شود، قید شده بود. در قطعنامه ۱۷۴۷ شورای امنیت که در ۲۴ مارس ۲۰۰۷، علیه فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران تصویب شد، نام او جزو افراد تحریم شده قرار داده شد.

اقدام به اولین ترور

از زمان فعالیت‌های شهید فخری‌زاده در زمینه فیزیک

هسته‌ای هر چند نام او در بین مردم ایران ناشناخته بود، اما دشمنان به خوبی وی را می‌شناختند و به اهمیت وجود او واقف بودند. از این رو دهه‌ها بود که نام وی در لیست ترور سرویس‌های جاسوسی غربی قرار داشت. پس از شهادت شهید فخری‌زاده بسیاری از شبکه‌های اجتماعی، سخنان نتانیاهو نخست‌وزیر رژیم اشغالگر قدس را چند روز پیش از ترور شهید فخری‌زاده منتشر کردند که نام شهید فخری‌زاده را به عنوان یکی از دانشمندان تاثیرگذار برنامه هسته‌ای ایران آورده بود. برنامه تهدید و ترور شهید فخری‌زاده به دهه‌ها پیش برمی‌گردد، اولین ترور او مربوط به سال ۱۳۷۸ است که شهید به لطف الهی از این ترورها جان سالم به در برد.

بیمارستان منتقل گردید. متأسفانه تلاش تیم پزشکی برای احیاء ایشان موفق نبود و دقایقی قبل این مدیر خدوم و دانشمند پس از سال‌ها تلاش و مجاهدت به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

پیام رهبر انقلاب در پی ترور دانشمند هسته‌ای و دفاعی شهید محسن فخری‌زاده
بسم الله الرحمن الرحيم

دانشمند برجسته و ممتاز هسته‌ای و دفاعی کشور جناب آقای محسن فخری‌زاده به دست مزدوران جنایتکار و شقاوت‌پیشه به شهادت رسید. این عنصر علمی کم‌نظیر جان عزیز و گرانبها را به خاطر تلاش‌های علمی بزرگ و ماندگار خود، در راه خدا مبذول داشت و مقام والای شهادت، پاداش الهی اوست. دو موضوع مهم را همه دست‌اندرکاران باید به جد در دستور کار قرار دهند، نخست پیگیری این جنایت و مجازات قطعی عاملان و آمران آن، و دیگر پیگیری تلاش علمی و فنی شهید در همه بخش‌هایی که وی بدانها اشتغال داشت. اینجانب به خاندان مکرم او و به جامعه علمی کشور و به همکاران و شاگردان او در بخش‌های گوناگون، شهادت او را تبریک و فقدان او را تسلیت می‌گویم و علو درجات او را از خداوند مسألت می‌کنم.

سیدعلی خامنه‌ای

۸ آذرماه ۹۹

به بابات بگو فلان چیز را نگیرد من گرفتم. آدمم از خیابان رد شوم تنها چیزی که یادم است نور خودرویی را دیدم و دیگر هیچ چیز خاطرم نیست؛ تا لحظه‌ای که فهمیدم داخل آمبولانس هستم. شانس‌ی که آورده بودم آمبولانس به من برخورد داشت. در مسیر بیمارستان، بابا بالای سرم بود. گویا دکتری که داخل آمبولانس بود به او گفته بود که نگذار بچه بخوابد؛ اگر بخوابد معلوم نیست به هوش بیاید! خوب یادم است بابا موهایم را می‌کشید، چشم‌هایم پر از اشک بود. می‌گفت خواب! می‌گفتم بابا تورو خدا فقط یک دقیقه بگذار بخوابم! هیچ‌وقت آن چشم‌ها و آن صحنه‌ها از خاطرم نمی‌رود. تا اینکه به بیمارستان رسیدیم و بقیه مراحل انجام شد. عین این صحنه روز شهادت بابا برایم تکرار شد؛ منتها جایمان عوض شده بود! من آن شب به حرف بابا گوش دادم و نخواهیدم. روز شهادت با صدای بلند این خاطره را برایش تکرار می‌کردم، ولی هرچه از او خواهم کردم خواب و بمان اما ...»

اطلاعیه وزارت دفاع در روز ترور

وزارت دفاع درخصوص ترور شهید فخری‌زاده طی بیانیه‌ای اعلام کرده بود: «عناصر تروریست مسلح، خودروی حامل محسن فخری‌زاده رئیس سازمان پژوهش و نوآوری وزارت دفاع را مورد حمله قرار دادند. در جریان درگیری تیم حفاظت ایشان با تروریست‌ها، آقای محسن فخری‌زاده به شدت مجروح و به

جهد در مسیر تکنولوژی و توجه به علم و عرفان

پس از تشکیل واحد تحقیقات ویژه اتمی، او نیز از ابتدای تشکیل این مرکز فعالیت خود را آغاز کرد. شهید فخری‌زاده در کارنامه خود، عضویت در هیئت علمی دانشکده فیزیک دانشگاه امام حسین^(ع) و ریاست دانشگاه صنعتی مالک اشتر و رئیس سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی را داشت. امیر حاتمی وزیر دفاع سابق، عنوان کرده بود که شهید فخری‌زاده از افرادی بود که با وزارت بهداشت در جهت ساخت کیت تشخیص و واکسن کرونا همکاری داشته است. نکته ویژه شخصیتی به گفته یکی از فرزندان اخلاص او در انجام کارها بود و اینکه شهید فخری‌زاده مطالعات زیادی در زمینه عرفان و فلسفه داشت که باعث عمق نگاه توحیدی ایشان شده بود.

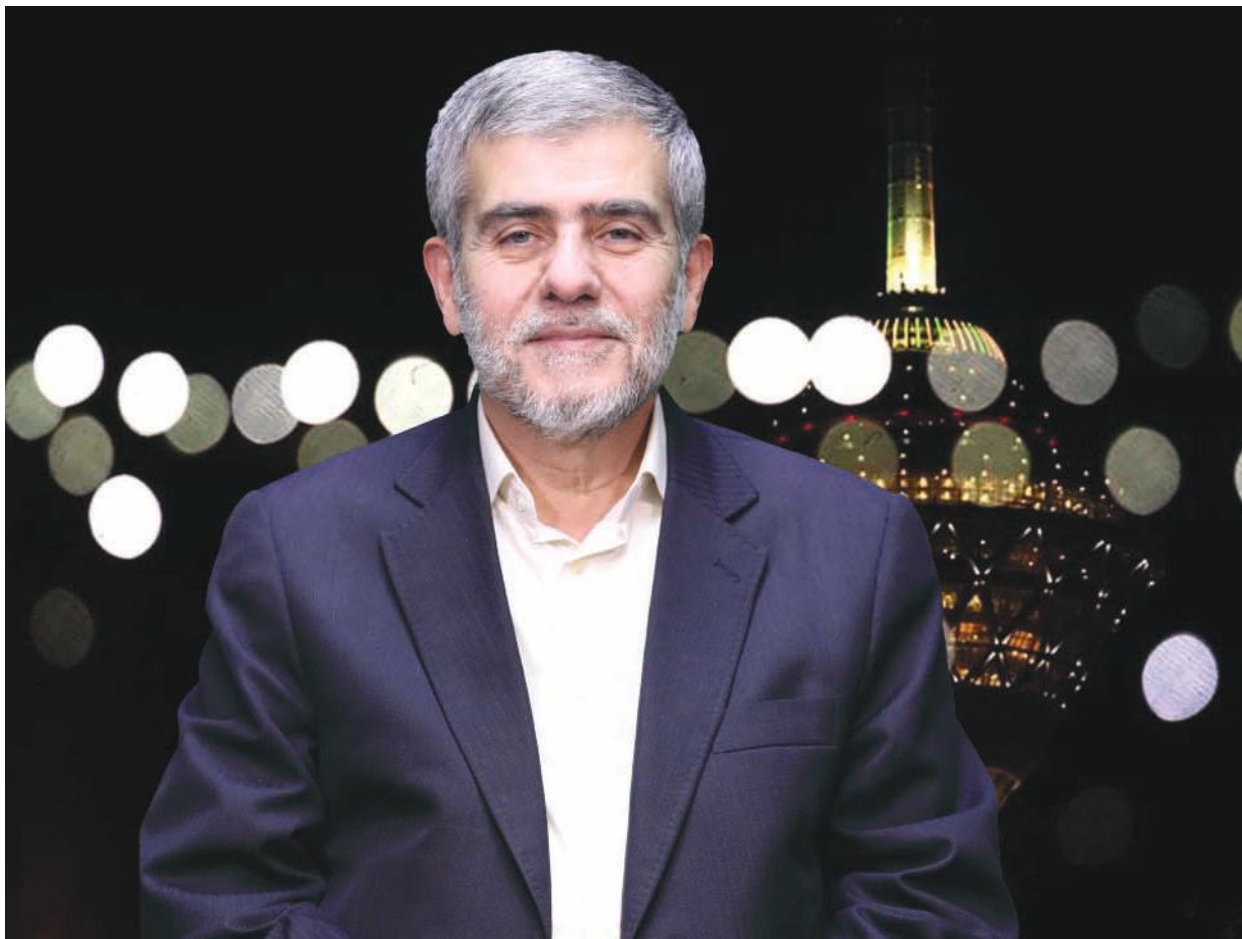
پرواز ققنوس در روز ترور

روز جمعه هفتم آذر ۱۳۹۹ شهید فخری‌زاده به همراه همسرش و سه خودروی تیم حفاظت از شهر رستمکلای مازندران به سمت تهران حرکت می‌کنند. در منطقه آبسرد دماوند ابتدا صدای لرزیدن و خرابی خودرو، فخری‌زاده را متوجه خودرو کرد، همزمان با شنیده شدن این صدا، دو گلوله به سمت شهید شلیک می‌شود که شهید سرش را پایین آورده و گلوله‌ها عبور می‌کنند. فخری‌زاده قصد داشت از خودرو پیاده شود و به سمت خودروی محافظانش برود که از خودروی نیشان آبی‌رنگ که در فاصله چندمتری از خودروی شهید متوقف بوده دستگاهی به صورت اتوماتیک شلیک‌های پی در پی می‌کند؛ در نتیجه آن دو گلوله به پهلو و یک گلوله به پشت شهید برخورد می‌کند که منجر به قطع نخاع شدن او می‌شود. سپس خودروی نیشان که مواد منفجره زیادی در آن جاسازی شده بود منفجر شد. بدن مجروح او را به بیمارستان رساندند، اما به دلیل شدت جراحات به شهادت رسید. پیکر شهید ابتدا به مشهد و سپس به قم رفت و در نهایت ۱۰ آذر در امامزاده صالح تهران به خاک سپرده شد.

خاطره‌ای از فرزند شهید

فرزند شهید فخری‌زاده خاطره‌ای از پدر را چنین روایت می‌کند: «خاطرم است هر وقت بابا خانه بود می‌رفتیم و خرید می‌کردیم؛ همیشه با هم می‌رفتیم. چهارم دبستان بودم؛ رفته بودیم بیرون خرید کنیم، مهدی و بابا این طرف خیابان بودند، من و مامان و هانی آن طرف خیابان. هانی چهارساله بود. یادم نیست مامان چه چیزی می‌خواست بگیرد، به من گفت برو





شهید محسن فخری زاده در گفتگو با دکتر فریدون عباسی دوانی

شهید فخری زاده، سلیمان زمان بود

درآمد

شورای امنیت سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۳ دسامبر ۲۰۰۶ قطعنامه‌ای را صادر کرد که مورد تصویب اعضای آن قرار گرفت. این قطعنامه از همه کشورهای عضو می‌خواهد تا در مورد ورود یا گذر افرادی که مستقیماً در فعالیت‌های اتمی حساس تولید و تکثیر یا توسعه سیستم تحویل تسلیحات اتمی ایران نقش دارند یا از آن حمایت می‌کنند، از خاک خود مراقب باشند! علاوه بر تحریم‌های ذکر شده که بخشی از تحریم‌های قطعنامه ۱۷۴۷ شورای امنیت بود، در این قطعنامه افراد و شرکت‌هایی نیز مورد تحریم قرار گرفتند که در بین اسامی نام فریدون عباسی دوانی به عنوان دانشمند هسته‌ای ذکر شده است. در روز ۸ آذرماه ۱۳۸۹ استاد شهریار و دکتر فریدون عباسی، هر دو به یک شیوه اما در محل‌های جداگانه و حوالی ساعت ۷:۴۵ مورد ترور قرار گرفتند. مکانیزم اقدام تروریست‌ها به این شکل بود که موتورسواران تروریست، نزدیک خودروی حامل استاد شده و با چسباندن یک بمب به خودرو از آن فاصله گرفته و سپس خودرو را منفجر می‌کنند. تروریست‌ها ابتدا اقدام به ترور استاد شهریار و سپس اقدام به ترور استاد فریدون عباسی دوانی در مقابل دانشگاه شهید بهشتی کردند. دکتر شهریار در این جنایت حقوق بشری به شهادت رسید اما دکتر عباسی توانست از این مهلکه بگریزد تا برای کشور عزیز اسلامی تلاش و مجاهدت مضاعف به همراه داشته باشد.

در همه دانشگاه‌ها و رشد و تربیت افراد و ساخت آزمایشگاه‌های مختلف، با آقای فخری‌زاده بود.

طبیعتاً همین اثرگذاری‌ها، ایشان را هدف پروژه شوم ترور کرد. با توجه به سابقه ترور دانشمندان هسته‌ای آیا اقدام برای ترور شهید فخری‌زاده مسبوق به سابقه بود؟

از سال ۸۸ احتمال ترور ایشان مطرح بود. در سال ۸۷ من، آقای فخری‌زاده و یک نفر دیگر که در اصفهان فعال بود را قصد ترورمان را داشتند، اولویت‌شان البته آقای فخری‌زاده بود. از همان زمان نیروهای حفاظت و امنیت ایشان را محافظت می‌کردند. ایشان ۱۲ سال تحت‌الحفظ بود و همان حفاظت‌ها بود که توانست ترورش را به تأخیر بیندازد. سال ۸۷ تیمی برای ترور ایشان سازماندهی شده بود اما نیروهای امنیتی، آن تیم را کشف و عملیات ترور خنثی شد.

تیم ترور سال ۸۷ از طرف موساد بود؟
یک تیم ترکیبی بود، جمع‌آوری اطلاعات بیشتر به وسیله منافقین و نیروهای ضدانقلابی از داخل کشور انجام شده بود. MI6 انگلستان هم خیلی فعال بود و نقش اساسی در شناسایی دانشمندان هسته‌ای داشت و حتی مستقیم نقش خودش را نشان می‌داد. هم CIA، هم موساد و هم گروه‌های ضدانقلاب که در داخل در شناسایی افراد فعالیت می‌کنند، تشخیص دفا ترشان، اینکه در دفترشان چه چیزهایی است، میزشان کجاست، کامپیوترشان در کدام قسمت است و چه پروژه‌هایی دارند، در چه کلاس‌هایی درس می‌دهند و

فلسفه علم می‌دانستند، برنامه دکترای فلسفه علم را در دانشگاه امام حسین^(ع) طراحی کرد. صبح روزی که دکتر علی‌محمدی شهید شد (۲۲ دی‌ماه ۱۳۸۸) مطابق دوشنبه‌های هر هفته ساعت ۷/۳۰ صبح، جلسه فلسفه علم با آقای فخری‌زاده داشت. فخری‌زاده جایگاه علمی بالایی داشت و می‌توانست با متخصصین مختلف کشور در رشته‌های مختلف کار کرده و آنها را سازماندهی کند. خودش هم در آشکارسازی تابش‌های هسته‌ای و محاسبات هسته‌ای تخصص داشت. او در این سال‌ها در زمینه ارتقای صنعت هسته‌ای کشور فعالیت کرد و نقش اساسی داشت و در تمام دانشگاه‌ها پشتیبان همه متخصصین کشور بود. مدیریت توزیع این فناوری

از سال ۸۸ احتمال ترور ایشان مطرح بود. در سال ۸۷ من، آقای فخری‌زاده و یک نفر دیگر که در اصفهان فعال بود را قصد ترورمان را داشتند، اولویت‌شان البته آقای فخری‌زاده بود. از همان زمان نیروهای حفاظت و امنیت ایشان را محافظت می‌کردند. ایشان ۱۲ سال تحت‌الحفظ بود و همان حفاظت‌ها بود که توانست ترورش را به تأخیر بیندازد. سال ۸۷ تیمی برای ترور ایشان سازماندهی شده بود اما نیروهای امنیتی، آن تیم را کشف و عملیات ترور خنثی شد.



« شهید فخری‌زاده در کنار امیرحاجتی، وزیر سابق وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح

شما روابط تنگاتنگ و قدیمی با شهید فخری‌زاده و دیگر شهدای هسته‌ای داشته‌اید. لطفاً مختصری به این سابقه آشنایی و کارهای مشترکی که با شهید فخری‌زاده و دیگر یاران شهیدشان داشتید، بپردازید؟

دی‌ماه سال ۱۳۶۶ بود که برای نخستین بار با شهید فخری‌زاده آشنا شدم. در واحد پدافندی روی پدافند هسته‌ای کار می‌کردیم. ایشان فیزیک هسته‌ای خوانده بود و از طرف وزارت وقت سپاه معرفی شده بود تا با ما همکاری کند. وی پشتکار فراوانی داشت و مسئولیتش نیز علمی و مطالعه منابع خارجی بود. تقریباً شش سال با هم کار کردیم و مرتباً بر دانش و تجربه ایشان افزوده می‌شد. آقای فخری‌زاده در آشکارسازی تابش‌های هسته‌ای متخصص درجه یک کشور بود. از سال ۷۲ وارد کارهای اجرایی شد و در سال ۷۳ نیز مسئولیت گروه فیزیک دانشگاه امام حسین^(ع) را عهده‌دار گردید. در سال ۷۴ جلساتی با حضور اساتید دانشگاه‌های مختلف از جمله شهید شهرداری و شهید علی‌محمدی با مدیریت شهید فخری‌زاده آغاز شد. پروژه سه سال به طول انجامید و خروجی آن تهیه نقشه راه اولیه برای توسعه صنعت هسته‌ای ایران بود. این نقشه راه نشان می‌داد که اگر بخواهیم در صنعت هسته‌ای پیشرفت کنیم، نقش دانشگاه و وزارتخانه‌های مختلف، جایگاه انرژی اتمی و حوزه دفاعی کشور در آن چیست و قدرت ساخت و تولید چه ابزارآلات صنعتی را داریم. آقای فخری‌زاده در سال ۷۷ به‌عنوان مامور در وزارت دفاع مشغول به فعالیت شد و در پروژه تحول صنعت هسته‌ای نقش اساسی داشت. بر اساس این اصل و ایده که نیروهای نظامی در دوران صلح باید در بازسازی کشور شرکت کنند، ایشان هم به عنوان فردی که در واحد علمی بر مباحث نظیر صوت، لیزر و هسته‌ای مسلط بود به عنوان پشتیبان انرژی اتمی وارد عمل شد. شهید فخری‌زاده افراد توانمند را جذب و سعی می‌کرد زمینه‌های رشد علمی‌اش را فراهم کند. از جمله این افراد شهید شهرداری بود که قبل از شهادت برای مشکلی که در روند تولید سوخت ۲۰ درصدی به وجود آمده بود، نرم‌افزار محاسباتی را طراحی کرد. من سه ماه بعد از عملیات ترور و شهادت ایشان مسئول انرژی هسته‌ای شدم و باید بر اساس آن محاسبات، مشکل را حل می‌کردم. در این زمینه هم از دکتر فخری‌زاده کمک خواستم. نیروی انسانی و تجهیزاتی که در سازمان انرژی اتمی داشتیم به تبحری که ایشان در سیستم داشت نیازمند بود. با حضور ایشان کار پیش رفت و در سال ۸۹ یا ۹۰ بسته‌های سوخت ۲۰ درصدی تولید شد. ایشان به فلسفه علم هم علاقه داشت و با کمک دوستانی که



« شهید فخری زاده در جبهه جنوب

تخصص آنها چیست، همکاری می کردند.

اینکه گفتید MI6 مستقیم خودش را نشان می داد، یعنی چه؟

یعنی مأمورش می آمد و می گفت من از MI6 آمده ام و می خواهم با شما صحبت کنم! یعنی به محل اقامت یک متخصص یا بازرگان ایرانی در خارج کشور می رفتند و درباره کسانی که سوژه ترور بودند، رسماً سؤال می پرسیدند.

آیا اتفاق افتاد که با خود شما هم صحبت کنند؟

نه، با من صحبت نکردند، چون من خارج از کشور نمی رفتم. فخری زاده و شهریاری هم نمی رفتند. از افرادی که برای کنفرانس ها می رفتند، مدتی اقامت یا فرصت مطالعاتی داشتند یا به دیدن خانواده هایشان می رفتند، پرس و جو می کردند. همان مراجعات نشان می داد که روی آقای فخری زاده خیلی کار می کردند. این در حالی بود که حتی تا این اواخر عکسی از آقای فخری زاده به بیرون درز نکرده بود.

با این حال گویا شهید فخری زاده از سال ۸۵ جزو لیست تحریم ها بود؟

نام من و آقای فخری زاده از اسفند ۸۵. در قطعنامه ۱۷۴۷ شورای امنیت سازمان ملل مطرح شد. من و چند نفر دیگر بر اساس آن قطعنامه تحریم شدیم، همان زمان به ما می گفتند که ترور خواهید شد. برایمان معلوم بود که مبارزه و رشد و اعتلای جمهوری اسلامی ایران بهایی دارد که باید بپردازیم.

شهید فخری زاده در هنگام شهادت، ریاست سازمان پژوهش های نوین دفاعی (سپند) را برعهده داشت، در مجموعه سپند هم با ایشان همکاری داشتید؟

تا همین اواخر، هر وقت آقای فخری زاده کار جدیدی داشت که به سرعت عمل نیاز داشت، به سراغ من می آمدند. من در دانشگاه بودم و ایشان در دانشگاه مالک اشتر و وزارت دفاع، موقعی که به سازمان انرژی اتمی رفتم، از ایشان خواستم تا با هم کار کنیم و شرایط به گونه ای شد که با هم همکاری کردیم و ارتباط نزدیکی میان انرژی اتمی مجموعه سپند ایجاد شد. شهید فخری زاده از سال ۷۷ به وزارت دفاع مأمور شد. مدتی در وزارت دفاع مأمور بودم، اما در دانشگاه امام حسین^(ع) نیز تدریس داشتم. زمانی که مرا از طرف وزارت علوم برای همکاری دعوت کردند با وجود اینکه به عنوان یک تحصیل کرده فیزیک چندان تمایلی به کار

دیوار که اتاق اساتید را نشان می داد نوشته و به عنوان اطلاعات به سرویس های خارجی داده بودند که بعدها در سایت های منافقین بازتاب یافت؛ چون فقط اسم دو نفر که اتاقشان تابلو نداشت در فهرست نبود.

آیا اسامی استادان دانشگاه امام حسین^(ع) را داده بودند؟

بله؛ با این عنوان که این ها در تحقیقات هسته ای فعال هستند. در صورتی که اینگونه نبود و در آنجا اصلاً بحث تحقیقات هسته ای به این شکل مطرح نبود. مثلاً یکی از آنها زنگ زد و با خود من صحبت کرد تا تخلیه اطلاعات کند. مسئول دفترم توجه بود و من اسم دیگری را گفتم. گفت می خواهیم همایش برگزار کنیم و برای آقای عباسی و فخری زاده برنامه سخنرانی ترتیب داده ایم و نیاز به بیوگرافی آنها داریم. من با او صحبت کردم و گفتم شما که سخنرانی گذاشته اید، حتماً آنها را می شناسید! گفت کامل تر می خواهیم. یعنی تخلیه اطلاعات به صورت تلفنی صورت می گرفت. آقای فخری زاده چون مقاله ارائه نمی داد و عکسی هم از ایشان منتشر نمی شد، برایشان حکم یک جعبه سیاه را داشت، ولی اطلاعات درباره ایشان را از افراد دیگر می گرفتند. استادانی مثل علیمحمدی و شهریاری را که مقاله می دادند می توانستند از روی عکس و مقاله شان تجزیه و تحلیل کنند.

آقای فخری زاده قدرت سازماندهی و مدیریت علمی بسیار بالایی داشت، کمتر استادی به جامعیت ایشان بود. ایشان در کنار این ویژگی ها می توانست پروژه های جدید را تعریف کرده و کار را پیش ببرد و در این مسیر جانش را به خطر بیندازد. بسیار فرد منضبطی بود تا به امور دیگرش مثل مطالعه در فلسفه علم و شعر نیز برسد. از ساعت ۷ شب با خانواده اش همراه بود و

نام من و آقای فخری زاده از اسفند ۸۵. در قطعنامه ۱۷۴۷ شورای امنیت سازمان ملل مطرح شد. من و چند نفر دیگر بر اساس آن قطعنامه تحریم شدیم، همان زمان به ما می گفتند که ترور خواهید شد. برایمان معلوم بود که مبارزه و رشد و اعتلای جمهوری اسلامی ایران بهایی دارد که باید بپردازیم.

در حوزه نرم افزار نداشتم اما در این جهت قرار گرفتم. گویا باید کار آن نرم افزار را شروع می کردم تا مدتی بعد مجید شهریاری برای رساله دکترایش به آن نیاز پیدا کند و همان بهانه آشنایی مان شود. اگر من با شهریاری آشنا نمی شدم، شاید به دنبال تحصیل در مقطع دکترا نمی رفتم و در همان کارهای اجرایی می ماندم. به باورم دست خدا با مجموعه افرادی بود که با هم کار می کردند.

نخ تسبیح هم شهید فخری زاده بود که طی سال ها این تیم را حفظ کرد؟

حتماً همین طور بود. آقای فخری زاده جذبه لازم را داشت که بتواند افراد مختلف را کنار یکدیگر جذب کند و یکی از علل ترورش تخصص او و در عین حال مدیریتی بود که در مسائل استراتژیک داشت. آنها فخری زاده را از همان دهه ۷۰ شناسایی کرده بودند.

این شناسایی چگونه انجام شده بود؟ در ابتدا گویا اسامی استادان را از روی تابلوهای روی



« شهید محسن فخری زاده در کنار سردار قاسم تقی زاده (رئیس دانشگاه صنعتی مالک اشتر)

ما می ترسد باید ترس داشته باشد و چون اطلاعات دارند که قدرت ما چقدر است، آدم هایمان را ترور می کنند که تضعیف مان کنند، رعب در دل ما بیندازند و سازماندهی ما را به هم بریزند، چون معتقدند اگر آدم های نخبه ای را که در ایران هستند ترور کنیم، بهتر از این است که برویم یک کارخانه را هدف قرار دهیم. این هم روشی است که در پیش گرفته اند و تمام هم نمی شود، مگر زمانی که ما آنها را به خطر بیندازیم؛ یعنی ما باید هر چه زودتر از بعضی مرزهای علمی عبور کنیم و توانمندی مان را نشان دهیم و از آدم هایمان و تفکرات آنها به متون درسی محافظت کنیم. باید این علوم را به دانشگاه ها برد و در سطح جامعه پخش کرد. به این ترتیب مثل یک سیستم عامل عمل می کند و دیگر کسی نمی تواند با ترور کردن افراد، آن را تعطیل کند.

شهید فخری زاده چگونه متخصصین را کنار

هم جمع می کرد؟

او واقعاً از هیچ می توانست چیزی درست کند. همین صبوری اش و همین که درک می کرد موضوع مهمی است، از دیگران مشورت می گرفت و شهید علیمحمدی خیلی برایش مشاور برجسته ای بود، چون ایشان از نظر دانش فیزیکی آدم بسیار قوی ای بود و خیلی دقیق کار می کرد.

شهید همدیگر را پیدا کردند و من این را قدرت خدا می دانم. مثلاً رضایی نژاد چگونه با علیمحمدی آشنا می شود؟ کاملاً اتفاقی در اتاق من. یا من چگونه با آقای شهریار آشنایم؟ کار علمی ای که بدون بخل باشد

فخری زاده حداقل از سال ۸۷ و به اعتقاد من قبل از آن مدنظر بوده، ایشان از سال ۸۵ تحریم هم شده بود. طبق اظهار نیروهای امنیتی ما آنها از سال ۸۴ تیم ترور تشکیل داده بودند. دشمن، ایشان را شناسایی کرده بود، اما دسترسی نداشت.

والکترونیک قدرت ساخته بود که اصطلاحاً می گویند "Pulse Power". آقای رضایی نژاد بدون اینکه به خارج از کشور برود، در داخل کشور به چنین تخصصی دست یافته بود. این تخصص وقتی در کنار یک تخصص فیزیک گداختی یا در کنار فیزیک هسته ای آشکارسازی هسته ای قرار گیرد، می شود دستگاه مولدX و نوترون. آقای رضایی نژاد می توانست در این زمینه مقدمات را برای بقیه فراهم کند و سپس تشویق شد که تا در مقطع فوق لیسانس ادامه تحصیل دهد. در زمان تحصیل در این مقطع به تمام دروس مسلط بود و تزیان نامه اش را در همان ترم اول به استاد ارائه داد.

آیا شهید فخری زاده با آقای رضایی نژاد ارتباط داشتند؟

بله، شهید رضایی نژاد می گفت از سبک مدیریت آقای فخری زاده خوشم می آید و دوستش دارم. فخری زاده هم به امثال ایشان میدان می داد تا فعالیت کنند. به نظر من، دشمن خیلی بیشتر از چیزی که اکنون از

۱۲ ساعت در روز کار می کرد.

با این وجود، این تصور در میان برخی ممکن است وجود داشته باشد که این دانشمندان برای دستیابی به بمب هسته ای تلاش می کردند و برای همین هدف ترور قرار گرفته اند! کدام استاد دانشگاهی بود که از آقای فخری زاده در زمینه های مختلف از فیزیک، شیمی، مکانیک، متالورژی، برق و... کمک خواسته باشد و ایشان به او امکانات ندهد و پروژه برایش تعریف نکند؟ اسم تشکیلاتی که این اواخر دست آقای فخری زاده بود سازمان پژوهش ها و نوآوری دفاعی یا پژوهش های نوین دفاعی بود. این یعنی اگر کسی بخواهد در نوآوری دفاعی کار کند، گستره وسیعی از علم و فناوری را لازم دارد. هسته ای، موشکی، الکترونیک و... خود به خود از دل این بیرون می آید. منتهی تحفظ ما درباره سلاح هسته ای بر اساس فتوای صریح رهبر معظم انقلاب بر حرمت سلاح هسته ای کاملاً مشخص است. منتها فخری زاده این سیستم را ایجاد کرده بود و مسأله اش هم فقط دفاع از کشور خودمان نبود. زیرا کشور ما پشتیبان جبهه مقاومت است و وقتی شما وارد این مسائل شوید، صهیونیست ها حساس می شوند. مدیران دیگر مجموعه ما هستند که این خصوصیات را داشتند اما دشمن تشخیص داد که آقای فخری زاده شاخصه ای دارد که باید حذف فیزیکی شود.

ولی شهید فخری زاده سال ها اولویت آنها بود؟

فخری زاده حداقل از سال ۸۷ و به اعتقاد من قبل از آن مدنظر بوده، ایشان از سال ۸۵ تحریم هم شده بود. طبق اظهار نیروهای امنیتی ما آنها از سال ۸۴ تیم ترور تشکیل داده بودند. دشمن، ایشان را شناسایی کرده بود، اما دسترسی نداشت. وقتی رشد همه جانبه کشور در بحث ماهواره و موشکی و هسته ای پیش آمد و ما از مرزهای مختلف دانش عبور کردیم مسأله برای ایشان جدی تر شد.

آقای رضایی نژاد را چرا ترور کردند؟

شهید رضایی نژاد فردی نخبه و توانمند بود که در فعالیت های هسته ای مشغول به فعالیت بوده و یکی از متخصصین درجه یک کشور بود.

در چه زمینه ای؟

در حوزه الکترومغناطیس به روش های خاص دست پیدا کرده بود که می توانست کاری کند تا دستگاه های تصویربرداری ای را بسازد که بتوانند از موتور هواپیما در حال چرخش عکسبرداری کنند. او در مقیاس کوچک یک دستگاه تصویربرداری ای را با استفاده از الکترونیک

مثل اینکه چیزی به اتومبیل برخورد کرده باشد! طرح فریبی هم اجرا کرده بودند. یعنی نفر جلویی به گونه‌ای دست خودش را به آینه خودرو زد که من فکر کردم آن صدا از برخورد آن‌ها با آینه خودرو بوده. شمایل موتورسواران و صدای برخورد از نظر من از یک حادثه خبر می‌داد. وقتی نگاه کردم بمب را دیدم که چسبیده بود به درب راننده، با دیدن آنتن بمب متوجه این شدم که اگر این موتورسواران دور شوند، بمب را فعال می‌کنند. بلافاصله اتومبیل را به سمت راست منحرف کرده، ترمز کردم و به همسرم گفتم: «سریع برو پایین که بمب است.» خودم با سرعت پیاده شدم و به سمت عقب خودرو دویدم. به پشت خودرو که رسیدم دیدم که بمب هنوز منفجر نشده و همسرم هم هنوز داخل خودرو است، گویا متوجه بمب نشده بود. سریع دویدم و درب را باز کردم و او را از خودرو خارج کردم. هنوز شروع به دویدن نکرده بودیم که بمب منفجر شد و مورد اصابت ترکش قرار گرفتیم. ولی این فرصت برای همکار عزیزم شهید شهیریاری فراهم نشد. ایشان به همراه راننده بود. به همین شکل بمب را به درب سمت راست خودرو چسبانده بودند. به محض اینکه خودرو را متوقف می‌کنند تا ببینند صدای ناشی از چسباندن بمب به درب چه چیزی بوده است که بمب منفجر می‌شود.

❁ اگر مطلب پایانی است بفرمایید؟

فخری‌زاده اهل شعر بود و به دیوان حافظ علاقه بسیاری داشت، بارها او را در خلوت، مشغول خواندن اشعار دیده بودم. او این شعر از «مولانا» را «ای سلیمان در میان زاغ و باز مرغ حق شو با همه مرغان بساز مرغ جبری را زبان جبرگو مرغ پر بشکسته را از صبر گو» بیشتر از بقیه زمزمه می‌کرد. من هم به دلیل علاقه‌مندی اش به این شعر او را «سلیمان» صدا می‌زدم. شایسته فخری‌زاده نبود که با مرگ عادی از دنیا برود و شهادت برازنده این بزرگ مرد بود. با شناختی که از او دارم می‌دانم شهادت آرزوی همیشگی فخری‌زاده بود که خوشبختانه با شهادت عاقبت به خیر شد. خدا را شکر می‌کنم که به آرزوی دیرینه اش رسید و با شهادت از دنیا رفت. فخری‌زاده روز و شب به سرافرازی مردم و نظام جمهوری اسلامی فکر می‌کرد. فخری‌زاده بیش از هر چیز دغدغه پیشرفت کشور را داشت. او در روزهای پایانی حیات پربرکتش نیز مشغول کار روی کیت تشخیص و همچنین واکسن کرونا بود. همیشه نیاز کشور را بررسی و در آن حوزه مشغول به کار می‌شد.

منبع: روزنامه ایران - ۱۴۰۰/۹/۶



از کنار اتومبیل من که عبور کردند، صدایی شنیدم! مثل اینکه چیزی به اتومبیل برخورد کرده باشد! طرح فریبی هم اجرا کرده بودند. یعنی نفر جلویی به گونه‌ای دست خودش را به آینه خودرو زد که من فکر کردم آن صدا از برخورد آن‌ها با آینه خودرو بوده. شمایل موتورسواران و صدای برخورد از نظر من از یک حادثه خبر می‌داد.

داشته باشد و برای همین این رشته در دانشگاه شهید بهشتی راه‌اندازی شد. این رشته در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا دانشجو پذیرفت و دکتر شهیریاری ایده‌پرداز اصلی این رشته بود. همچنین به همراه شهید شهیریاری به همکاری با سازمان فضایی کشور برای پرتاب ماهواره به بررسی آسیب‌های پرتویی بر قطعات ماهواره پرداختیم.

❁ لطفاً از نحوه ترور نافر جام علیه خود بگویید؟

در ترور (هشتم آذرماه ۱۳۸۹) من و شهید دکتر شهیریاری در دانشگاه ملاقات داشتیم. حدود ساعت ۸ ایشان را در نزدیک منزلشان و من را نزدیک دانشگاه ترور کردند. من در حال رانندگی بودم و همسرم صندلی کنار راننده نشسته بود که یک موتورسیکلت با دو سرنشین که لباس کاملاً سیاه و کلاه ایمنی تیره‌رنگ با طلق انعکاسی داشتند به اتومبیل نزدیک شد. از فضای هفته بسیج استفاده کرده بودند و خود را شبیه نیروهای ما کرده بودند.

از کنار اتومبیل من که عبور کردند، صدایی شنیدم!

و افرادی باشند که اینها را به هم وصل کنند و اینها با یک برخورد اولیه کنار هم جمع شوند. فخری‌زاده این قدرت را داشت که افرادی را از نقاط مختلف بیاورد و از اینها بهترین راندها را بگیرد، حتی می‌دانست که کجاها باید موازی کار کند تا توانایی افراد را رشد دهد.

❁ لطفاً از نحوه آشنایی با شهید شهیریاری بگویید؟

در سال ۱۳۷۳ با شهید شهیریاری آشنا شدم. در آن زمان فعالیت در رشته فیزیک را کنار گذاشته و به کارهای اجرایی و مدیریتی مشغول بودم. شهید شهیریاری در آن زمان در حال انجام پایان‌نامه دوران دکترای خود بود. موضوع پایان‌نامه او در مورد «نرم‌افزارهای محاسبات و شبیه‌سازی و اندازه‌گیری تابش‌های هسته‌ای» بود که من نیز در این زمینه فعالیت انجام داده بودم. همین زمینه آشنایی و همکاری‌های بعدی ما را فراهم کرد. متوجه شدم جوان بسیار باهوش و شاگرد اول دانشگاه شریف است. من از ایشان ۹ سال بزرگ‌تر بودم، اما روح بزرگ و نگرش علمی متعهدانه و اخلاص عملی‌اش مشوق من شد تا به کار علمی بازگردم، ادامه تحصیل دهم و در مهندسی هسته‌ای دکترا بگیرم. صدای او هنوز در گوشم است که می‌گفت: «چرا این همه سال مربی مانده‌اید؟» اصرار و تشویق می‌کرد که به کار علمی ادامه دهم. همکاری من با شهید شهیریاری حدود ۱۰ سال طول کشید و در این مدت بر روی طرح‌های بسیاری کار کردیم. نتیجه این همکاری‌ها سرانجام منجر به طراحی یک دوره کارشناسی ارشد به نام «کاربرد پرتوها» شد و با راه‌اندازی این رشته، دوره دکترای کاربرد پرتوها را نیز با یکدیگر طراحی و راه‌اندازی کردیم. در آن زمان بیشتر در زمینه راکتور هسته‌ای تحقیقات و فعالیت علمی انجام می‌شد اما هر دو نفرمان تصمیم گرفتیم تا پرتوها در زندگی مردم بیشتر کارایی



شهید محسن فخری زاده به روایت دکتر محمد مهدی طهرانچی

شهید فخری زاده، مجاهد در راه علم بود

درآمد

شهید محسن فخری زاده یکی از چهره‌های تاثیرگذار علم موشکی و دفاعی ایران و از دانشمندان موثر و رده بالای حوزه تحقیقات علمی در کشور بود. وی از سال ۱۳۷۱ به عنوان عضو هیئت علمی دانشکده فیزیک دانشگاه امام حسین^(ع) درآمد و امکانات این دانشگاه را در جهت تحقیقات هسته‌ای به کار گرفت. ایشان سپس به ریاست دانشگاه صنعتی مالک اشتر و سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی (سپند) منصوب شد. نام وی همچنین به عنوان یکی از پنج شخصیت ایرانی در فهرست ۵۰۰ نفره قدرتمندترین افراد جهان از سوی نشریه آمریکایی "فارن پالیسی" منتشر شده بود. همچنین نام فخری زاده تحت عنوان دانشمند ارشد وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و رئیس پیشین مرکز تحقیقاتی فیزیک در تاریخ ۲۴ مارس ۲۰۰۷ میلادی، در فهرست تحریم‌شدگان ایران توسط شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفت. دکتر محمد مهدی طهرانچی از دوستان شهید بوده و اکنون به عنوان رئیس دانشگاه آزاد اسلامی مشغول به فعالیت است. در ادامه، روایت دوستی دیرینه با شهید فخری زاده را از زبان وی می‌خوانید.

آشنایی و آغاز دوستی

سابقه آشنایی من با شهید بزرگوار به دوران تحصیل در مقطع کارشناسی در دانشگاه شهید بهشتی بازمی‌گردد. ایشان قبل از من و قبل از انقلاب فرهنگی وارد دانشگاه شدند و من پس از تعطیلات انقلاب فرهنگی و با بازگشایی دانشگاه‌ها وارد شدم؛ اما با توجه به وقفه‌ای که به وجود آمد، فرصتی حاصل شد تا با شهید محسن

در بحث‌های سطحی، هر کسی را که قدری با ایشان آشنا بود شیفته خودش می‌کرد. این خصلت اقامحسن بود که من در این ۳۵ سال بارها با آن برخورد کردم.

حرکت حاج محسن در مسیر علم

ایشان مدرک لیسانس را از دانشگاه شهید بهشتی اخذ و سپس عازم دانشگاه صنعتی اصفهان شد. کارشناسی

فخری زاده آشنا شوم. جوانی عمیق، متدین، انقلابی، آرام و متواضع که هر جوان و دانشجویی را به عنوان یک دانشجوی پیشکسوت شیفته خودش می‌کرد. اگر بخواهم از آن دوران شهید بگویم و نکته اساسی و دال مرکزی فخری زاده‌ی دانشجو را به تصویر بکشم، نگاه عمیق و یادگیری عمیقش به علم فیزیک بود. تلاشی که محسن برای یادگیری عمیق داشت و قانع‌نشده‌اش

رفت و آمد داشت، مقید بود تا در این جلسات حاضر شده و مطالبی آموخته، بحث کرده و نظر دهد. این ابعاد شاید برای کسانی که این مطالب را می‌خوانند عجیب باشد؛ کسی که در حوزه فیزیک به‌عنوان یک مدیر هسته‌ای و فردی که پروژه‌های دفاعی را مدیریت می‌کرد اهل شعر نیز بود؛ با عرفان آشنا بود و نگاهی به فلسفه داشت که این نگاه از او یک صاحب‌نظر می‌ساخت.

❁ دانشمند هسته‌ای و تدریس فلسفه و حکمت
زمانی که دانشگاه شهید بهشتی بودم ایشان به من گفت: «فلانی بنا داریم آنچه که در این حوزه کار کرده‌ام را بنویسم، اما قبل از آن باید تدریس کنم.» فرصتی حاصل شد و به‌عنوان معلم درس فلسفه علم، دو ترم متوالی در کنار همه مشغله‌هایش حاضر شد و نوشته‌های خوبی در این قضیه فراهم کرد؛ درس‌نامه‌ها و بحث‌های جدی که نگاهش را به علم یک نگاه دقیق و منطقی کرده بود که می‌توانست در نگاه بلندش به انجام پروژه‌های دفاعی کمک کند.

❁ شهادت مرد خدا
شهادت هنر مردان خداست و حیف بود که محسن بدون شهادت از میان ما برود؛ اما من این ویژگی‌ها را در کمتر مدیری که در عرصه صنایع دفاعی کار کرده و مدیریت می‌کند سراغ دارم. فردی بود که دیگر دانشمندان متواضعانه مرجعیتش را قبول می‌کردند و به‌راحتی می‌پذیرفتند که با او کار کنند و این مرد بی‌ادعا را قبول داشتند. آنچه که بود با شهادت آمیخته شد. امیدوارم خون این شهید بزرگوار بتواند سرمایه‌ای برای ادامه‌دهندگان راهش باشد. زمان می‌خواهد که این چنین عزیزانی بیابند و مؤثر باشند. از دی‌ماه سال ۸۸ که شهید علیمحمدی از میان ما رفت در همان لحظات اول همراه با شهید فخری‌زاده به منزل ایشان رفتیم، به شهید فخری‌زاده گفتم مسعود مظلوم بود و مظلوم رفت، اما نباید بگذاریم مظلوم بماند. شاید یک سال بحث ما در محافل این بود که این شهید، شهید هسته‌ای است. دوستانش هم شک می‌کردند و روزگار غریبی بود. یکسال بعد و پس از شهادت دکتر علیمحمدی، مجیدشهریاری در هشتم آذر ۸۹ عزیز دیگری بود که در کمال خلوص و مجاهدت علمی از میان ما رفت. هنوز یکسال نشده بود که شهید رضایی‌نژاد هم به شهادت رسید و سال‌ها بعد محسن شهید شد. پیام این شهدا این است که محسن علمدار این میدان بود. اکنون ما دانشگاهیان وظیفه داریم، ابعاد علمی این دانشمند و سایر دانشمندان را بیان کنیم. اگر کسی در کشور ما دانشمند می‌شود، آنجایی علمش کامل می‌شود که در لبه دانش قدم برمی‌دارد.

منبع: دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای



❁ مراسم بزرگداشت شهید محسن فخری‌زاده با حضور همسر و فرزندان شهید.

با خود به همراه داشت.

❁ نگاه ویژه فخری‌زاده به مبحث تولید علم
نگاهش به علم، ویژگی دقیق دیگری بود که از فخری‌زاده یک دانشمند ساخت. ایشان علم را فقط به‌عنوان سوغاتی که آورده شده بود نمی‌دید. تلاش وافر داشت تا ماهیت علم را بشناسد. خاطرم است، جمعی را گرد هم آورده بود و مطالعات اولیه‌شان بحث علم و دین کتاب "ایان باربور" بود. ایشان در بحث علم و دین به جد دنبال این بود که علم چیست و نگاه به علم چگونه باید باشد. بنابراین در سال ۸۸ در کنار هیاهوی کار، بحث و مدرسه، حلقه‌ای تشکیل داد و دوستانی را گرد هم آورد تا راجع به فلسفه، فیزیک و کوانتومکانیک با هم صحبت کنیم. ده جلسه هر دو هفته یک‌بار، سه‌شنبه‌ها ساعت هفت‌ونیم صبح با کسانی که فیزیک خوانده بودند گرد هم می‌آمدیم. یکی از اشخاص شاخص این جلسات شهید بزرگوار مسعود علیمحمدی بود. خاطرم است آن روزها مسعود بیشتر نگاه ساینیستی را مطرح می‌کرد و محسن که با حکمت متعالیه آشنا شده بود و به کوانتومکانیک نگاه می‌کرد، بحث‌های جدی شکل می‌گرفت.

❁ علاقه حاج محسن فخری‌زاده به قرآن و احادیث

محسن در کنار فعالیت‌های اجرایی و مدیریتی نه‌تنها بحث‌های علمی و فلسفی را ادامه داد، بلکه در ادامه، گروهی تشکیل داد تا درخصوص پرداختن به مباحث قرآن فعالیت کنند. به دلیل مشغله‌های شغلی، کمتر در این جلسات شرکت داشت ولی ایشان خیلی جدی‌تر بحث‌ها را ادامه داد. در سال ۹۲ جلساتی با حضور دکتر خسروپناه در مؤسسه حکمت و فلسفه شکل گرفت و آقامحسن با همه سختی‌هایی که در

ارشاد را در رشته فیزیک هسته‌ای به اتمام رساند و به‌عنوان هیئت علمی در دانشگاه امام‌حسین^(ع) شروع به کار کرد؛ اما وقتی به عرصه دفاعی کشور آمد، ویژگی‌های علمی خاصی که مهندس فخری‌زاده به همراه داشت باعث شد تا دانشمندان عرصه‌های علمی کشور همچون؛ شهید شهریاری، شهید علیمحمدی و دیگران را مجذوب خودش کرده و دلیل آن نگاه علمی بود که با مدیریت توأم شده بود. این نگاه علمی باعث شد تا دانشمندانی که برای خدمت به میهن تلاش داشتند، حول محسن عزیز گرد هم بیایند. سعه‌صدر، حسن‌خلق و نگاه علمی ایشان در عرصه مدیریت نکته‌ای بود که خیلی‌ها را مجذوب فخری‌زاده عزیز کرده بود.

❁ حاج محسن، مدیر دوست‌داشتنی برای خادمین علم

این شهید بزرگوار، سال‌ها توانست به‌عنوان حلقه مرکزی فعالیت‌های علمی هسته‌ای و دفاعی منشأ خدمات باشد. ایشان در حوزه تخصصی جایگاه خودش را که در حوزه دکتورهای هسته‌ای بود خوب می‌دانست؛ اما وقتی در کنار دیگر دوستان می‌نشست هیچ‌وقت به‌عنوان مدعی و حرف آخر، حرف نمی‌زد. این خصلت اجازه داده بود که فخری‌زاده به‌عنوان یک مدیر دوست‌داشتنی برای همه خادمین علم و خادمین ملت بزرگ ایران باشد و این ویژگی، آن‌ها را جذب ایشان کرده بود؛ اما ابعاد دیگری هم در وجود فخری‌زاده بود که این شهید بزرگوار را به‌عنوان قطب حرکتی شهیدانی چون علیمحمدی، شهریاری و دیگر عزیزان قرار داده بود، آن هم جنبه‌های معنوی و عرفانی این عزیز بود. ایشان با حافظ خیلی مأنوس بود. وقتی وارد اتاق فخری‌زاده می‌شدیم، دورتادور اتاق، اشعار حافظ بود که همه را مجذوب خود می‌کرد. وقتی با ایشان سر صحبت را باز می‌کردی دنیایی از عمق، عرفان و شناخت را



شناخت ابعاد زندگی و شخصیتی شهید محسن فخری زاده در گفتگو با دکتر سعید فخری زاده (برادر شهید)

حاج محسن فخری زاده تا لحظه شهادت، روحیه بسیجی داشت

درآمد

بار دیگر جبهه استکبار، در اقدامی ناجوانمردانه دست به ترور یکی دیگر از دانشمندان برتر هسته‌ای کشورمان زد. هدف این ترور؛ محسن فخری زاده، رئیس سازمان پژوهش و نوآوری وزارت دفاع کشورمان بود که به شهادت رسید. شهید فخری زاده یکی از مهره‌های کلیدی و تأثیرگذار در زمینه تحقیق و توسعه دانش هسته‌ای کشورمان بود به نحوی که آمریکایی‌ها وی را "صندوقچه اسرار برنامه هسته‌ای ایران" قلمداد می‌کردند که همواره در تعیین موضع ایرانی‌ها در مذاکرات، نقش مخفیانه ولی مؤثر داشته‌است. به دلیل جایگاه مهمی که شهید فخری زاده در زمینه دانش هسته‌ای بر عهده داشته، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی طی سال‌های اخیر، فشار مضاعف به مسئولین کشورمان وارد آوردند تا شاید بتوانند در مورد دانش هسته‌ای کشور با فخری زاده مصاحبه‌ای داشته باشند. چرا که این نهاد بین‌المللی در سیطره و نفوذ کشورهای غرب و صهیونیست قرار دارد و معتقد بودند تا زمانی که با فخری زاده گفتگوی مستقیم انجام نشود، نمی‌توان در مورد میزان پیشرفت ایران در دستیابی به دانش هسته‌ای اظهار نظر کرد. در ادامه، گفت و شنود حوزه با دکتر سعید فخری زاده را می‌خوانید.

ایشان پس از ۶ ماه تحصیل در دانشگاه اراک با وقایع انقلاب فرهنگی از ادامه تحصیل در این دانشگاه انصراف و مجدداً در کنکور شرکت کرد. این بار در دانشگاه شهید بهشتی تهران در رشته فیزیک پذیرفته شد و شروع به ادامه تحصیل کرد. در سال ۱۳۶۹ نیز در دانشگاه صنعتی اصفهان در مقطع کارشناسی ارشد پذیرفته و در ابتدا به ادامه تحصیل و سپس تدریس در دانشگاه مشغول شد.

ایشان در چه سالی ازدواج کردند و نتیجه این ازدواج چند فرزند است؟

حاج محسن در اسفندماه سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد. در اوایل زندگی، منزلی در تهران اجاره کرد اما سپس به کردستان رفت تا در جبهه غرب حاضر شود. ایشان در زمان تولد اولین فرزند خود که در سال ۱۳۶۲ به دنیا آمد حضور نداشت و پس از دو هفته خود را به تهران رساند. از ایشان سه فرزند پسر به یادگار مانده است.

لطفاً شخصیت شهید فخری‌زاده را برای خوانندگان بیان کنید؟

شهید به دلیل مسائل امنیتی گمنام بود و اکنون نیز به صورت کامل نتوانسته‌ایم وی را به مردم معرفی کنیم. تخصص این شهید صرفاً علم فیزیک نبوده و در سه زمینه دیگر، دانش زیادی داشتند. زمینه اول، عرفان بود. تمام شاخه‌های عرفان را به صورت کامل می‌شناخت و به فلسفه علاقه فراوانی داشت. در بعد عرفان نیز، به عرفان ایرانی و مخصوصاً به حافظ، سعدی و مولانا علاقه داشت به طوری که چند سخنرانی نیز در این زمینه انجام داده بود. زمینه دوم، ادبیات بود. در خصوص تبحر ایشان در این علم خاطره‌ای را بازگو می‌کنم. در جلسهای در دانشگاه تهران شهید فخری‌زاده میهمان بوده‌اند، در سخنرانی خود در خصوص موضوع ادبی صحبت می‌کند. پس از اتمام سخنرانی، مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران از شهید فخری‌زاده دعوت می‌کند تا به تدریس ادبیات در دانشگاه مشغول شود اما به دلیل مشغله کاری این دعوت را نمی‌پذیرد. زمینه سوم؛ تسلط نظری به حوزه موسیقی بود. تمام دستگاه‌های موسیقی را با نام می‌شناخت و به موسیقی سنتی علاقه فراوانی داشت؛ هرچند خود شهید، ساز نمی‌نواخت.

از ارتباط شهید فخری‌زاده با پدر و مادر و اعضای خانواده توضیحاتی بیان کنید؟

رابطه ایشان با پدر و مادر بسیار عاطفی بود. مادرمان بدون وضو به هیچ کدام از فرزندان خود شیر نداد و نمازش اول وقت بود. مادرمان جهت مداوا به بیمارستان مراجعه و بستری شد. پس از آن، موضوع را به حاج محسن اطلاع دادیم. بعد از گذشت سه ساعت از تهران به قم



شهید به دلیل مسائل امنیتی گمنام بود و اکنون نیز به صورت کامل نتوانسته‌ایم وی را به مردم معرفی کنیم. تخصص این شهید صرفاً علم فیزیک نبوده و در سه زمینه دیگر، دانش زیادی داشتند. زمینه اول؛ عرفان بود. تمام شاخه‌های عرفان را به صورت کامل می‌شناخت و به فلسفه علاقه فراوانی داشت. در بعد عرفان نیز، به عرفان ایرانی و مخصوصاً به حافظ، سعدی و مولانا علاقه داشت.

پس از اتمام دوره راهنمایی در مدرسه شهید کریمی، برای ادامه تحصیل در رشته ریاضی و فیزیک به مدرسه حکیم نظامی رفته و به محض آغاز انقلاب، جزو یاران انقلاب شد و خط امام را چالشی را پیگیری کرد. او در آن زمان، خانواده را به کتاب‌های استاد شهید مطهری^(ع) و علما و بزرگان آشنا کرد.

شهید فخری‌زاده از نظر تحصیل و علاقه به یادگیری چگونه بود؟

برادرم به قدری به خواندن و فراگیری علم علاقه داشت که کلاس اول ابتدایی را به صورت جهشی گذراند. دوران دبیرستان را در رشته ریاضی و فیزیک با نمرات عالی به اتمام رساند و در رشته فیزیک دانشگاه اراک قبول شد.

شهید محسن فخری‌زاده در چه خانواده‌ای متولد و رشد یافت؟

شهید فخری‌زاده در ۱ فروردین سال ۱۳۴۰ در شهر قم متولد شد. دومین فرزند خانواده و اولین فرزند پسر خانواده بود. با اینکه تحصیلات پدر بنده درحد آموختن در مکتب خانه بوده اما علاقه وافری به ادبیات و شاهنامه داشت. پدر و مادر نسبت به اعمال دینی بسیار پایبند بوده و در مورد این مسائل اهتمام ویژه‌ای داشتند. مادر هرگز فرزندانش را بدون وضو شیر نداد و دو نفر از بچه‌های محله‌ای که در آن زندگی می‌کردیم برادران رضاعی ما هستند که یکی از آنها شهید غلامعلی عابدین‌زاده و دیگری دکتر جوهری، شهید مدافع سلامت در دوران همه‌گیری ویروس کرونا بود. مادر هنگامی که برادر را باردار بودند، خواب امام موسی بن جعفر^(ع) را می‌بینند که از یک نشانی در پای راست ایشان خبر داده و در خواب می‌فرمایند که او انسان عادی نمی‌شود. حاج محسن پس از تولد، رفتارها و کردارهای خاصی داشت و حتی در سن سه سالگی مشاهده می‌کند که سنجاقکی در حال پرواز است و پس از مشاهده این صحنه به مادر خود می‌گوید: «حالا فهمیدم که هلیکوپتر را از روی سنجاقک ساخته‌اند!» و شکل ظاهری آن را هم توضیح می‌دهد. شهید فخری‌زاده در پنج سالگی به صورت آزاد در مدرسه ملی شریفی تحصیلات خود را آغاز و با پیشرفتی که از خود نشان داد، مسئولان مدرسه متقاعد شدند که نیازی به حضور در کلاس اول را ندارد. نماز جماعت را در مسجد اقامه می‌کرد و یادمان نمی‌آید که صدای ایشان برای والدین بلند شده باشد.

این مقدار عاشق حضرت فاطمه زهرا^(س) بود.

زمانی که دشمن صهیونیست نام ایشان را در رسانه‌ها اعلام کرد که در آینده ایشان را ترور خواهند کرد، واکنش حاج محسن چگونه بود؟

ایشان پله‌های پیشرفت علمی را پشت سرهم طی کرد و برای جایگاهی که در آن قرار داشت، از خود لیاقت نشان داد و کار به جایی رسید که نتانیاهوی ملعون از او نام برد. خاطر من است زمانی که تلویزیون صحنه‌ای از نتانیاهو که در حال نام بردن از او بود را نشان می‌داد، در همین حال، شهید فخری زاده پوزخندی تحویل نتانیاهو داد و گفت: «تا زمانی که من زنده هستم، نتانیاهو یک شب راحت نخواهد خوابید.»

به نظر شما در خصوص معرفی شهید فخری زاده چگونه عمل شده است؟

شاید تنها ۱۰ درصد از خدمات علمی شهید فخری زاده بیان شده است. در ماجرای شهادت شهید فخری زاده امیر حاتمی، وزیر دفاع سابق گفت: «حیف که نمی‌توان کارهای شهید فخری زاده را نام برد و مردم بعدها خواهند

و وقتی اسم این دو حضرت می‌آمد، بعید بود که اشکشان جاری نشود. برادر همسر ایشان تعریف می‌کرد که در ایام فاطمیه در منزل مشغول صرف صبحانه بودیم که دسته عزاداری در حال عبور از کنار منزل ما بود. در همین لحظه شهید عزیز مابین صرف صبحانه از جای خود بلند شد و سریع خود را به دسته عزاداری رساند. به

ایشان پله‌های پیشرفت علمی را پشت سرهم طی کرد و برای جایگاهی که در آن قرار داشت، از خود لیاقت نشان داد و کار به جایی رسید که نتانیاهوی ملعون از او نام برد. خاطر من است زمانی که تلویزیون صحنه‌ای از نتانیاهو که در حال نام بردن از او بود را نشان می‌داد، در همین حال، شهید فخری زاده پوزخندی تحویل نتانیاهو داد و گفت: «تا زمانی که من زنده هستم، نتانیاهو یک شب راحت نخواهد خوابید.»

آمد و خود را به بیمارستان رساند. مادر سگته مغزی کرده و به صورت کاملاً بیهوش روی تخت بیمارستان بود و هیچ عکس‌العملی نسبت به اطراف نداشت. اما وقتی حاج محسن به بیمارستان آمد، به بالای سر مادر رفت و گفت: «مامان!» مادر که کاملاً بیهوش بود و هیچ عکس‌العملی نداشت، جواب شهید را داد و گفت: «جان مامان!» حاج محسن گفت: «من محسنم» که مادر پاسخ داد: «محسن جان آمدی؟» و بعد از همین مکالمه کوتاه بود که گفت: «سبحان الله، سبحان الله، سبحان الله» و برای همیشه از بین ما رفت. مادر تا محسن نیامد، از دنیا نرفت. شهید فخری زاده با همسر خود نیز ارتباط عاشقانه‌ای داشت. معمولاً بدون همسرش جایی نمی‌رفت و علاقه عجیبی بین آنان وجود داشت. رفاقت شهید با فرزندان زبازد خاص و عام بود.

از ولایت‌مداری شهید برایمان بگویید؟
حضرت امام را عاشقانه دوست داشت و پس از گذشت ۳۰ سال از رحلت حضرت امام خمینی^(ره)، اگر تصویر یا فیلم از سخنرانی ایشان در تلویزیون پخش می‌شد، بلافاصله گریه می‌کرد؛ بعد از فوت امام راحل نیز مرید رهبر انقلاب شد و معتقد بود ولایت فقیه، خط قرمز است و اگر نظری از سوی ولی فقیه صادر شد، جای بحث ندارد و باید به آن نظر عمل کرد.

در خصوص تلاش و مجاهدت در مسیر علم چه توصیه‌ای به شما داشت؟
خاطر من است رتبه یک کارشناسی ارشد را کسب کرده بودم. ایشان با من تماس گرفت و گفت: «داداش پیش همکارم سربلندم کردی؛ دستت درد نکنه!» برای او باعث افتخار بود که اهل خانواده به رتبه علمی دست پیدا کنند.

اهل پارتی بازی هم بودند؟
در زمان خدمت مقدس سربازی برخی از شب‌ها به منزل ایشان می‌رفتم و گاهی در ارتش شرایط سخت بود. به شوخی از ایشان می‌خواستم کاری برای من انجام دهد تا ایام خدمت سربازی راحت‌تر بگذرد! ایشان تنها کاری که انجام می‌داد این بود؛ صبح که به محل کار خود می‌رفت، مرا با خودروی شخصی خود تا درب پادگان می‌رساند و می‌گفت: تنها کاری که می‌توانم برای شما انجام دهم این است که شما را تا اینجا برسانم.

میزان علاقه شهید به ائمه را توصیف کنید؟
ایشان به همه ائمه اطهار^(ع) علاقه داشت؛ اما در عین حال علاقه خاص به حضرت فاطمه معصومه^(س) داشت. همچنین به حضرت فاطمه زهرا^(س) علاقه عجیبی داشت



هسته‌ای کشور با دستان شهید فخری‌زاده صورت می‌گرفت و لقبی که به ایشان داده شده بود نشان می‌داد که دشمن شناخت لازم نسبت به ایشان را داشته است. بعد از اجرایی شدن تحریم‌های ظالمانه علیه کشورمان، تنها بخشی که ضربه نخورد، بحث پزشکی هسته‌ای بود. اطمینان دارم اگر همه افراد مثل شهید فخری‌زاده تلاش می‌کردند، اکنون کشورمان در مدارج بالای علمی جهان قرار داشت و قطعاً سرآمد دنیا می‌شدیم.

❁ از تلاش و موفقیت ایشان در خصوص ساخت کیت تشخیص کرونا و واکسن بگویید؟

شهید فخری‌زاده از سال ۹۸ که همه‌گیری ویروس کرونا در ایران اعلام شد، شروع به تحقیقات در خصوص ساخت و تولید کیت کرونا کرد. در کوتاه‌ترین زمان ممکن، کیت تشخیص ویروس کرونا توسط مجموعه سپند تولید شد. بلافاصله پس از این موفقیت، تلاش و تحقیق در خصوص تولید واکسن کرونا را آغاز کردند. شهید فخری‌زاده از سال‌ها قبل پدافند بیولوژیک را راه‌اندازی کرده و به همین دلیل آمادگی لازم جهت این چنین اقدامات در مجموعه تحت مدیریت ایشان فراهم شده بود. ایشان موفق شدند در تیرماه ۱۳۹۹ واکسن کرونا را توسط متخصصان کشور تولید کنند. تلاشی که برای تولید واکسن کرونا صورت گرفت اگر بیشتر از تلاش‌های هسته‌ای نباشد کمتر هم نیست.

❁ ویژگی بارز شخصیت شهید فخری‌زاده چه بود؟

احترام به والدین از بارزترین خصوصیات اخلاقی شهید بود. یکی از دلایلی که شهید فخری‌زاده به این درجه نائل شد احترام به پدر و مادر است. در خصوص پدر نیز همین گونه بود. پدرمان که فردی اهل مطالعه بود به‌خاطر بیماری دیابت، چشمان خود را از دست داده بود و این مسئله باعث رنجش ایشان بود. خاطرم است یک شب از شدت بی‌تابی آرام نمی‌شد، تا اینکه با شهید فخری‌زاده تماس گرفت و پس از گفتگویی طولانی، شهید با کلام خود پدر را آرام کرد.

❁ به نظر شما چرا ایشان در سال‌هایی که دانشمندان هسته‌ای کشورمان ترور شدند، مورد سوء قصد قرار نگرفت؟

همان روزی که دو دانشمند هسته‌ای ترور شدند، شهید فخری‌زاده نیز هدف ترور بود. اما آن روز کاری داشتند که از قبل، نیمه‌تمام مانده بود و باید حتماً این کار را به اتمام می‌رساند. نماز صبح را به‌جا آورده و به راننده اعلام کرده بود تا زودتر به دنبال ایشان بیاید. چون زودتر از موعد هر روز از خانه بیرون رفته بود برنامه ترور یست‌ها



✓ **بعد از ترور دکتر مسعود علیمحمدی، چون از صمیمیت ایشان با شهید علیمحمدی مطلع بودم با حاج محسن تماس گرفتم تا جویای اوضاع شوم. شهید فخری‌زاده در خصوص جانشینی فرد دیگر به جای شهید علیمحمدی اعتقاد داشت که فردی مانند مسعود علیمحمدی شاید در هر صدسال یک‌بار به دنیا می‌آید و یافتن جانشین برای وی سخت است.**

غمگین بود و در روز شهادت ایشان بود که حاج محسن گفت: «الان دیگر نوبت من است.»

❁ در خصوص لقب پدر هسته‌ای ایران که سال‌ها قبل غربی‌ها به شهید فخری‌زاده دادند، نظرتان چیست؟

اگر بخواهیم فردی را از هر نظر بشناسیم چه از نظر علمی و چه غیرعلمی، کافی است نگاهی به همکاران و دوستان او بیاندازیم. اگر در بین دوستان و همکاران شهید، تعداد بسیاری از خبگان حضور داشته باشد پس مطمئناً آن فرد دانشمندی عالم و توانمند است. شهید فخری‌زاده، دانشمند و مدیری توانمند بود که توانسته بود هدایت چنین تیم قدرتمندی را برعهده گیرد. مسیر

فهمید که چه نعمتی را از دست داده‌اند و چه آسیبی به جامعه وارد شده است.» همچنین در سخنرانی دیگر، سرلشکر باقری می‌گوید: «۹۰ درصد کارهای شهید قابل گفتن نیست و فقط ۱۰ درصد آن را می‌توان بیان کرد.»

❁ نگاه ایشان نسبت به شهدای دانشمند هسته‌ای چگونه بود؟

بعد از ترور دکتر مسعود علیمحمدی، چون از صمیمیت ایشان با شهید علیمحمدی مطلع بودم با حاج محسن تماس گرفتم تا جویای اوضاع شوم. شهید فخری‌زاده در خصوص جانشینی فرد دیگر به جای شهید علیمحمدی اعتقاد داشت که فردی مانند مسعود علیمحمدی شاید در هر صدسال یک‌بار به دنیا می‌آید و یافتن جانشین برای وی سخت است.

❁ شهید محسن فخری‌زاده پس از ترور شهدای هسته‌ای و بعد از شهادت حاج قاسم، چه حسی داشتند؟

ایشان با دکتر علیمحمدی بسیار صمیمی بود و جلسات هفتگی بسیاری درباره موضوعات فیزیک داشتند. بعد از شهادت ایشان به بنده گفت: «شاید صدها سال زمان نیاز باشد تا فردی همانند علیمحمدی پای به دنیای علم بگذارد.» دکتر مجید شهریاری نیز جزو شاگردان ایشان بود و با وی مانوس بود. یکی از وصیت‌های حاج محسن این بود که ایشان را در کنار شهدای هسته‌ای به خاک بسپاریم. شهید فخری‌زاده بعد از شهادت حاج قاسم



« شهید محسن فخری زاده (نفر اول از سمت چپ) در کنار رزمندگان اسلام در جبهه جنوب.

برای کمک به دیگران پیش قدم بود و افرادی که نیاز به کمک داشتند و به ایشان مراجعه می کردند مساعدت لازم را انجام می داد. شخصیت شوخ طبعی داشت و تعصب بسیاری به لهجه قمی در ایشان دیده می شد، به فوتبال علاقه مند بود و بازی فوتبال هم انجام می داد اما از زمان اعلام نامشان توسط رسانه های خارجی این امر محدودتر شد

را حذف کنند؛ اما وقتی ایشان به موضوع هسته های تأکید کردند، فصل الخطاب شد. قسمت دوم؛ جمله رهبر انقلاب بود که فرمودند: «این عنصر علمی کم نظیر جان عزیز و گران بها به خاطر تلاش های علمی بزرگ و ماندگار خود، در راه خدا می ذول داشت و مقام والای شهادت، پاداش الهی اوست.» این نکته برای بنده جالب بود که حتما نباید رشادت های جبهه ای باشد؛ بلکه تلاش و رشادت های علمی هم می تواند باشد و پاداش آن نیز شهادت خواهد بود.

قسمت سوم؛ دو دستور ایشان بود که بیان فرمودند: «دو موضوع مهم را همه دست اندرکاران باید به جد در دستور کار قرار دهند، نخست پیگیری این جنایت و مجازات قطعی عاملان و آمران آن و دیگر، پیگیری تلاش علمی و فنی شهید در همه بخش هایی که وی بدان ها اشتغال داشت.» که برای ما دلچسب بود.

تماس گرفتم و خبر ترور را تأیید کرد، اما آن لحظه هنوز شهید فخری زاده در اتاق عمل بود. ترور ایشان از پیچیده ترین ترورها بوده است، اسلحه ای که با آن به شهید فخری زاده شلیک کردند، شامل بیست قطعه بوده که به صورت قاچاق وارد کشور شده و بعد از اتمام ترور نیز برای اینکه اثری از اسلحه باقی نماند آن را منفجر کردند.

«چه درخواستی از جامعه علمی کشور دارید؟» به دانشگاهیان عزیز سفارش می کنم که اگر با دید مذهبی به امور بنگرید، کشوری مذهبی داریم و اگر نگاه ملی گرایی دارید، کشور ما کشوری با قدمت بسیار طولانی است لذا باید در انجام وظیفه جدی باشیم. از اکنون باید دانشجویان را به سمت روش و منش شهید فخری زاده ها هدایت کنیم و اگر این اتفاق بیفتد مطمئناً افرادی که در سال های آتی وارد فضای خدمت به جامعه و مردم می شوند، افرادی عالم و معتقد خواهند بود و بهتر است در راستای آشنایی جوانان با این الگوها تلاش شود.

«رهبر معظم انقلاب، پیام بلندی را به مناسبت شهادت ایشان صادر کرده و به عناوینی همچون: «دانشمند برجسته و ممتاز هسته ای و دفاعی کشور» و «عنصر علمی کم نظیر» اشاره داشتند. درباره پیام رهبر انقلاب نظر خود را بفرمایید؟»

در پیام ایشان نکات زیادی وجود دارد اما سه قسمت واقعاً برای همه خانواده شهید فخری زاده دلچسب بود. قسمت اول همان جمله «دانشمند هسته ای و دفاعی» بود چون عده ای تلاش می کردند تا قسمت هسته ای آن

نافرجام ماند. شهید فخری زاده از سال ۱۳۸۰ در معرض ترور بود. اولین بار در منزل سابق ایشان بود که تروریست ها تا پارکینگ منزل نیز نفوذ کرده بودند، اما به صورت معجزه آسایی نجات پیدا کرد و پس از آن حفاظت از ایشان تشدید شد.

❁ چه خصوصیات اخلاقی دیگری داشتند؟

عبادتشان کامل و نمازهایشان سر وقت بود. برای کمک به دیگران پیش قدم بود و افرادی که نیاز به کمک داشتند و به ایشان مراجعه می کردند مساعدت لازم را انجام می داد. شخصیت شوخ طبعی داشت و تعصب بسیاری به لهجه قمی در ایشان دیده می شد، به فوتبال علاقه مند بود و بازی فوتبال هم انجام می داد اما از زمان اعلام نامشان توسط رسانه های خارجی این امر محدودتر شد. در جوانی نیز فوتبال را به صورت حرفه ای دنبال می کرد و عضو تیم نیروی قم بود. علاقه به علم در ایشان فراوان بود. خواهرم در وصف علاقه ایشان به علم تعریف می کنند: «یک بار از شهید فخری زاده سؤال کردم علم بهتر است یا ثروت؟ و این سؤال از قدیم لایام هم موضوع انشاء ما بود و گاهی هم از ترس معلم مدرسه، ثروت را نمی گفتیم؛ اما شهید فخری زاده با یک مثال به ما فهماند که علم از ثروت بهتر است.

حاج محسن می گفت: شما اگر یک بالن داشته باشید و «ثروت» را کیسه های شن آن بالن و «علم» را قسمت بالایی بالن که گاز در آن است، بدانید، با کوچکترین خرابی در قسمت بالایی بالن، حتما سقوط خواهید کرد؛ اما اگر کیسه ها را از بالن جدا کنید، از مادیات جدا شده و با علمی که در بالای بالن است، به مرتبه های بالاتر خواهید رسید.

❁ علاقه شهید به مقام معظم رهبری چگونه بود؟

علاقه شهید فخری زاده به مقام معظم رهبری قابل وصف نیست. آقا نیز علاقه متقابلی به ایشان داشتند و شهید فخری زاده را به اسم کوچک و بنام محسن صدا می زدند. شهید فخری زاده جزء معدود مسئولینی بود که دیدارشان با مقام معظم رهبری نیاز به هماهنگی نداشت. با حاج قاسم هم جدای از بحث کاری، دوست بوده و در مقاطعی با هم همکاری داشتند.

❁ از ماجرای ترور برادر تان چگونه مطلع شدید؟

روز جمعه در منزل، مشغول بررسی پایان نامه یکی از دانشجویان بودم. متوجه شدم همسرم طول اتاق را با اضطراب طی می کند! علت را که جویا شدم گفت: فکر می کنم اتفاقی برای آقا محسن رخ داده است! تلویزیون را با سرعت روشن کردم و خبر را شنیدم. با پسر ایشان



توصیف روحیات عرفانی شهید محسن فخری زاده در گفتگو با حامد فخری زاده (فرزند شهید)

شهید فخری زاده با عقل معاد زندگی می کرد

درآمد

شهید محسن فخری زاده به عنوان یکی از دانشمندان زبده در عرصه صنایع راهبردی و دفاعی کشور و همچنین از اساتید نامدار دانشگاه و جامعه علمی کشور، همواره عمر پربرکت خویش را در راه دفاع از این مرز و بوم صرف کرده است. وی از جمله مجاهدان مخلص انقلاب بود که ترجیح داد تا گمنام بماند و به جای کسب شهرت و مقام، متعهدانه در راه پیشرفت علمی ایران اسلامی به ویژه در عرصه های دفاعی گام بردارد. اما در اهمیت و تاثیرگذاری این مرد بزرگ همین بس که برای مهار اندیشه اش، یکی از پیچیده ترین ترور قرن طراحی و اجرا شد. مانوس بودن با قرآن و راز و نیاز شبانه از جمله ویژگی های شهید فخری زاده بود. وی تلاوت قرآن را تنها به منظور گرفتن پاداش نمی خواند بلکه بهره ها و فهم های علمی از یافته های قرآنی کسب می کرد. از ایشان سه فرزند پسر به یادگار مانده است. در ادامه، مطالب و خاطرات فرزند شهید از پدر را می خوانید.

می‌شود. پس از جریان تحصیل، تقریباً از حول و حوش سال ۷۸ بود که اولین جریان تروریستی روی ایشان اتفاق می‌افتد. از آن زمان به بعد جو خانواده به شدت امنیتی شد. هر روز صبح وقتی پدر بیرون می‌رفت، معلوم نبود شب چه زمانی بر می‌گردد. ماهی یکی دوبار وضعیت امنیتی ایشان قرمز می‌شد. مادر به گونه‌ای عمل می‌کرد که پدرم بدون دغدغه کارها را پیش ببرد. پدرم می‌فرمود من تمام موفقیت‌هایم را مدیون تو هستم. من به خاطر ندارم که پدر قبل از مادرم از دری وارد شده باشد. محال ممکن بود قبل از اینکه مادر سوار خودرو شود، ایشان سوار شود. در نهایت، خروجی این زندگی مشترک که توأم با عشق، علاقه و جهاد دو نفره بود. به اعتقاد هر دو به یک اندازه در این عزت مجاهدانه و بزرگ سهم هستند.

چ‌شد که دشمن تصمیم به ترور ایشان گرفت؟
به اعتقاد من جریان فکری، نوع نگاه و سیره زندگی، ایشان را به شخصیتی تبدیل کرده بود که استکبار جهانی به فکر ترور ایشان در سن ۳۸ سالگی بود و از زمان تصمیم تا انجام ترور که حدود ۲۰ سال طول کشید هیچگاه دست از تلاش برای ترور ایشان بر نداشت. وی همواره با عقل معاد زندگی می‌کرد نه عقل معاش. در بسیاری از موارد پیش می‌آمد که شرایط برای ایشان سخت می‌شد و تیم حفاظت اجازه رفتن به محل کار را نمی‌داد و به دلایل امنیتی باید مدتی کار تعطیل می‌شد، ولی ایشان نمی‌پذیرفت و می‌گفت دشمن همین را می‌خواهد که من کار و کوشش نکنم.

دیدار خانواده شهید محسن فخری زاده با مقام معظم رهبری چگونه گذشت؟

بعد از شهادت ایشان، تقریباً با همه مسئولان و مقامات لشکری و کشوری دیدار داشته‌ایم ولی دیدار با حضرت آقا با همه این دیدارها متفاوت بود؛ به خاطر آن فضای معنوی، حکیمانه و صمیمانه‌ای که حاکم بر دیدار بود و بیانات دلگرم‌کننده و شیوایی که داشتند، باعث تسلای بیش از پیش قلب‌های داغدار ما شد. حضرت آقا در این جلسه به ویژگی‌های مختلف و تمایزات شخصیت پدر اشاره کردند و فرمودند: «این شهید بزرگوار قدیمی‌ترین و برجسته‌ترین عالم هسته‌ای کشور بود، ایشان فنی و وارد کار بودند، یعنی فقط صرف دانشگاهی بودن و تدریس نبود، بلکه در میدان عمل و کار وارد شدند. ایشان به معنای واقعی کلمه برجسته و عالی‌مقام بودند.» حضرت آقا در ادامه به گمنامی و اخلاص کم‌نظیر پدر اشاره کردند و بیان داشتند: «عظمت یافتن نام شهید فخری زاده در میان مردم و ابراز تأسف بسیاری از جوانان از ناشناخته بودن ایشان در زمان حیات، نشان اخلاص کم‌نظیر شهید بود.» منبع: خبرگزاری بین‌المللی قرآن

غرب باید فعالیت فرهنگی و سیاسی انجام شود. این چنین رویکردی در سن ۳۰ یا ۴۰ سالگی شهید فخری زاده نبوده بلکه از سن ۱۶ سالگی پدر آغاز می‌شود. ایشان به ما گفت این جایگاهی که اکنون در آن قرار دارم، تصمیم آن را در سن ۱۶ سالگی و با مطالعات فلسفه و کتاب‌های حضرت امام گرفته‌ام.

لطفاً در خصوص تلاش ایشان در مجموعه سپند توضیح دهید؟

مجموعه سپند یکی از مهمترین حوزه فعالیت شهید فخری زاده بوده است. ایشان مجموعه سپند را در سال ۸۹ تاسیس کرد، این مجموعه، یکی از جایگاه‌های مهم علمی و فناوری کشور است که خروجی‌های مهم در زمینه‌های مختلف داشته است.

مادر چگونه در رشادت و مجاهدت پدر شهیدتان سهیم بود؟

یکی از نکاتی که در جریان زندگی شهید فخری زاده کمتر به آن توجه شد، نقش همسر ایشان در شکل‌گیری این شخصیت بود. پدرم تقریباً اوایل سال‌های ۶۰، زندگی خود را آغاز کرد. جوان بیست‌ساله‌ای که هنوز در رشته کارشناسی هم فارغ‌التحصیل نشده بود. در جریان زندگی پرفراز و نشیب انقلاب و سال‌های دفاع مقدس در جبهه کردستان، نقش همسر شهید در اداره زندگی پررنگ بود. ۶ ماه از ازدواجشان گذشته بود که جهیزیه را به خانه مادرشان منتقل و به کردستان می‌روند. دوران تحصیل و کاری شهید فخری زاده خاص بود؛ محل تحصیل در اصفهان، محل زندگی در کرج و محل کار در تهران. در تمامی این مراحل و تمامی این جریانات، نقش همسرشان در شکل‌گیری این شخصیت و کسب موفقیت‌های ایشان که امروز دنیا از آن به این شکل سخن می‌گوید، بی‌پدیل است. زندگی اقتصادی بسیار سختی داشتیم. در یکی از جریانات و درگیری‌های پدر در روند تحصیل، پول خرید بلیط اتوبوس برای رفتن به اصفهان و همچنین خرید کتاب نداشته‌اند؛ اما مادر تکه‌ای از جواهرش را می‌فروشد و هزینه آنها فراهم

شهید فخری زاده در چه خانواده‌ای متولد و پرورش یافت؟

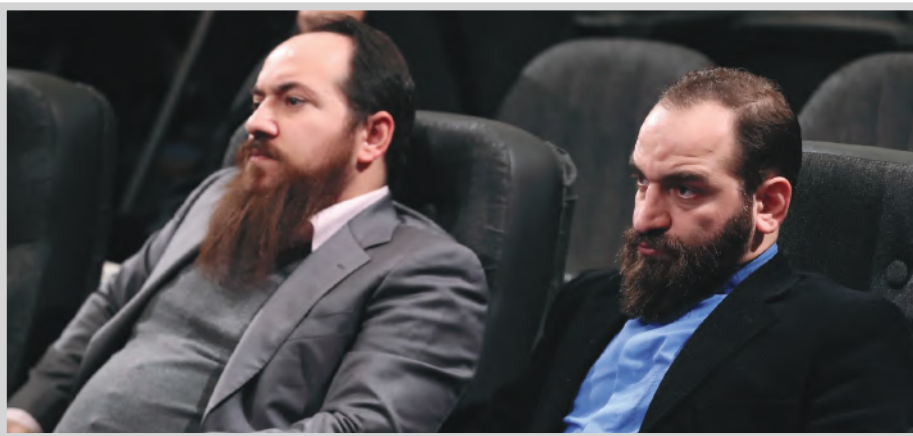
ایشان، در محله نسبتاً فقیر در شهر قم به دنیا آمد. در همان محله رشد یافت و کلیه مقاطع تحصیلی از ابتدایی تا دکترا را در ایران سپری کرد. در ایامی که مشغول به تحصیل بود، برای امرار معاش، با خودروی شخصی به مسافرکشی مشغول بوده و همسرش نیز برای کمک به هزینه‌های زندگی، کارهای گلدوزی و بافتنی در منزل انجام و به فروش می‌رساند. پدرم به سختی توانسته بود ادامه تحصیل دهد. با همه مشکلات و کمبودها، مسائل سیاسی و امنیتی پیچیده‌ای در دوران مسئولیتش داشته و بیش از ۲۰ سال در سایه سنگین ترور زندگی کرده است. ایشان موجود فرازمینی نبوده بلکه مثل مردمان دیگر، زندگی کرده و طعم همه سختی و محدودیت‌ها را چشیده است. اما ایشان با توکل به خداوند و تلاش مضاعف، تبدیل به فردی می‌شود که در حوزه‌های مختلف علمی و فناوری کاملاً متبحر شده به طوری که بیش از ۲۰ سال در راس لیست ترور موساد قرار گرفته بود.

شهید فخری زاده در چه حوزه‌هایی فعالیت داشت؟

در حوزه‌های مختلف علمی فعال بودند از جمله؛ علوم شناختی، پزشکی، فناوری‌های نوین، تکنولوژی، فلسفه، قرآن و حدیث و حوزه‌های مختلف که بسیاری از آنها به صورت محرمانه باقی مانده است. ایشان اقدامات بسیاری انجام و فعالیت‌های علمی متنوعی را رقم زده است.

از چه سالی وارد جبهه جنگ شدند؟

در بهمن سال ۱۳۵۹ زمانی که ۱۹ ساله بود وارد جبهه غرب می‌شود. نوع نگاهش با نگاهی که در سپاه مهاباد بود تفاوت داشته است. جبهه غرب در آن زمان، بطن فتنه بود و اغلب در جریان کومله و دموکرات‌ها از مهاباد مدیریت می‌شد. پدر معتقد بود در شهرها نباید به مسائل و اقدامات نظامی متمرکز شویم بلکه در جبهه



فرزندان شهید فخری زاده در کنار یکدیگر. حامد فخری زاده (سمت راست) و مهدی فخری زاده (سمت چپ)



سعید علایمان، نویسنده کتاب "تویی که نشناختمت" در گفتگو با شاهد یاران

"تویی که نشناختمت"

درآمد

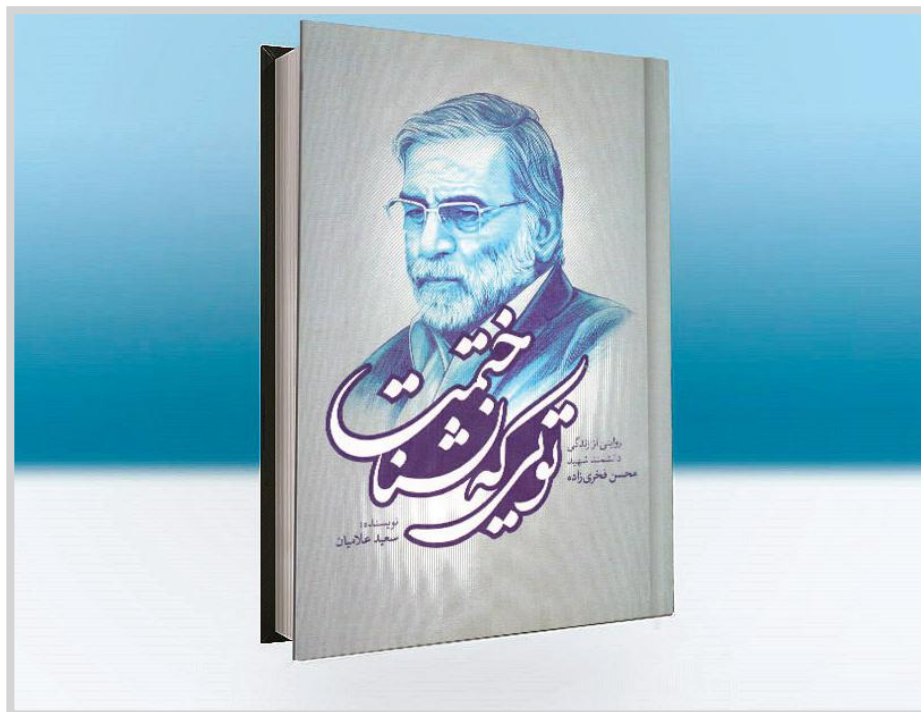
سعید علایمان در سال ۱۳۳۴ در تهران به دنیا آمد. در فروردین سال ۱۳۶۰ حرفه روزنامه نگاری را در روزنامه جمهوری اسلامی شروع کرد که تا سال ۱۳۶۸ ادامه یافت. او در این مدت، صفحه جبهه و جنگ را در آن روزنامه تأسیس کرد و به عنوان خبرنگار در جبهه‌ها حضور یافت. علایمان در مهر سال ۱۳۶۷ در میان هنرمندان برگزیده هشت سال دفاع مقدس، لوح زرین پیام امام خمینی^(ره)، دیپلم افتخار و نشان طلای یادبود مجتمع هنر و ادبیات دفاع مقدس را در رشته خبرنگاری دریافت کرد. او پس از جنگ، کار در مطبوعات را دنبال کرد که از جمله: هشت سال سردبیری هفته‌نامه ری از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۸ و همچنین سردبیری فصلنامه فرهنگ پایداری از ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۵ را می‌توان نام برد که حاصل آن هشت جلد فصلنامه مزبور بود. او علاوه بر این، دبیرسرویس بخش اجتماعی روزنامه ایران و روزنامه سیاست روز و نیز فعالیت در نشریات مختلف دیگر را در کارنامه ۳۰ سال روزنامه‌نگاری خود دارد که تا امروز با انتشار گزارش و یادداشت در مطبوعات تداوم داشته است. علایمان در جدیدترین اثر خود، زندگی‌نامه شهید محسن فخری‌زاده را در قالب کتاب با عنوان "تویی که نشناختمت" به همت نشر شاهد به چاپ رسانده است. این کتاب در سی و سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران رونمایی شد. گفت‌وگویی با ایشان انجام داده‌ایم تا علاوه بر معرفی کتاب، زوایای پنهان زندگی شهید فخری‌زاده را جویا شویم. در پایان گفت‌وگو نیز متن سخنرانی شخصیت‌های حاضر در آئین رونمایی از کتاب را به رشته تحریر درآورده‌ایم.

انقلاب عازم کردستان و مهاباد شده است. ۲۳ بهمن ۵۷ یعنی فردای روز پیروزی انقلاب؛ منافقین، تبلیغات علیه انقلاب اسلامی و تحرکات نظامی در مناطق کردستان را آغاز می‌کنند. کشتار مردم و نظامیان، همچنین اشغال مراکز نظامی جزو اقدامات منافقین در مناطق کردستان بوده است. حاج محسن فخری‌زاده، سه‌روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی یعنی در ۲۵ بهمن ۵۷ عازم کردستان می‌شود تا در برابر منافقین مبارزه کند. محسن فخری‌زاده به همراه یکی از دوستانش به نام شهید احمدزاعی که از شعرای بزرگ کشور بوده‌اند در مهاباد مستقر می‌شوند. وی از روز اول پیروزی انقلاب در صف مبارزه علیه دشمنان حاضر بوده است. انجام فعالیت‌های فرهنگی در کردستان را سرعت بخشیده و روابط عمومی کمیته انقلاب را راهاندازی می‌کند. در چاپ نشریات فرهنگی فعال بوده و سخنرانی‌های متعدد در مدارس و مساجد با مردم انجام می‌دهد. مدت حضور ایشان در کردستان نزدیک به ۷ سال به طول می‌انجامد. منافقین، کومله و دموکرات‌ها با سمپاشی فرهنگی در بین مردم سعی می‌کردند مردم را با خود همراه کنند و یا باعث شوند مردم در مقابل نیت شوم منافقین ایستادگی نکنند. شهید فخری‌زاده با تمام ابزارهایی موجود سعی داشت تا این سم پاشی‌ها را بی‌اثر کرده و مردم را نسبت به نیت شوم منافقین آگاه‌تر کند. تعدادی از دانشجویان دانشگاه تهران را همراه خود به کردستان آورده و سعی می‌کرد با ایده‌پردازی، فعالیت‌های انقلابی‌اش را ارائه دهد.

چند نکته بارز از زندگی ایشان که در گفتگو با همکاران و دوستان ایشان برایستان جذاب بود، بازگو کنید؟

ایشان از دوران دبیرستان تصمیم داشته تا فیزیک هسته‌ای بخواند یعنی از زمانی که انقلاب پیروز نشده بود و شاید شناخت و اطلاعات زیادی درخصوص این رشته نبود اما ایشان نسبت به این رشته شناخت داشت. بعد از تعطیلی دانشگاه و بازگشایی، مجدداً رشته فیزیک را ادامه می‌دهد و مدارج علمی را با رتبه ممتاز و برتر طی می‌کند. شهید فخری‌زاده ثابت کرد که کسب علم و دانش در بیرون از مرزها نیست. ایشان به همه اثبات کرد که می‌توان با تحصیل در دانشگاه‌های کشور به مرتبه‌ای رسید که دشمنان نظاره‌گر پیشرفت ما باشند و دست نیاز به سوی ما دراز کنند.

علیرغم اینکه ایشان را به نام فعال در حوزه هسته‌ای می‌شناسند اما فعالیت هسته‌ای تنها یکی از تخصص و دانش‌هایی بوده که ایشان به آن دست یافته بود. وی در زمینه‌های دیگر همچون صوت، لیزر و در ساخت و



«تویی که نشناختم» به قلم سعید علامیان و همت نشر شاهد.

نحوه پیشنهاد و شکل‌گیری کتاب «تویی که نشناختم» چگونه بود؟

چاپ زندگی‌نامه شهید محسن فخری‌زاده در سال ۱۴۰۰ توسط دکتر نریمانی، مدیرکل اسناد و انتشارات بنیاد شهید پیشنهاد شد. ایشان تاکید داشت با توجه به نوع زندگی شهید فخری‌زاده که باعث گمنامی ایشان بوده، نیاز است تا فعالیت فخری برای معرفی ایشان صورت گیرد. جمع‌آوری مطالب برای زندگی‌نامه شهید با انجام گفتگو با دوستان، همکاران، بستگان و خانواده شهید آغاز و به مدت ۸ ماه به طول انجامید.

با توجه به نوع فعالیت ایشان که باید مسائل امنیتی در بازگو کردن برخی از فعالیت‌های وی رعایت شود با چه مشکلاتی در جمع‌آوری مطالب برای چاپ کتاب مواجه بوده‌اید؟

شهید فخری‌زاده دانشمند شناخته‌شده‌ای بود و افرادی که قرار بود با آنها گفتگو صورت گیرد جزو حلقه دانشمندان بودند. با توجه به اینکه چندین سال است دشمن، نخبگان را نیز مورد ترور و هدف قرار می‌دهد، رعایت مسائل امنیتی ضروری بود. افرادی که با شهید در ارتباط بودند جزو دانشمندان مطرح کشور بودند و بنا به دلایل امنیتی امکان گفتگو وجود نداشت. اقدامات شهید نیز به همین دلیل ناگفته باقی مانده است. حتی در برخی موارد امکان نقل‌قول نیز وجود نداشته است. تا جایی که میسر بوده و با رعایت مسائل امنیتی با افرادی گفتگو کردیم تا زوایای پنهان زندگی

شهید فخری‌زاده دانشمند شناخته‌شده‌ای بود و افرادی که قرار بود با آنها گفتگو صورت گیرد جزو حلقه دانشمندان بودند. با توجه به اینکه چندین سال است دشمن، نخبگان را نیز مورد ترور و هدف قرار می‌دهد، رعایت مسائل امنیتی ضروری بود. افرادی که با شهید در ارتباط بودند جزو دانشمندان مطرح کشور بودند که بنا به دلایل امنیتی امکان گفتگو وجود نداشت. اقدامات شهید نیز به همین دلیل ناگفته باقی مانده است.

ایشان برای خوانندگان بازگو شود. کتاب «تویی که نشناختم» اولین کتابی است که در آن به صورت جامع به زندگی شهید پرداخته شده است. اما در عین جامع بودن، گزیده‌گویی نیز صورت گرفته است. از دوران اقامت ایشان در کردستان و حضور در مبارزات علیه ضدانقلاب جزو دورانی از زندگی شهید بوده که برای اولین بار در این کتاب به آن اشاره شده است.

دوران حضور و فعالیت ایشان در کردستان شامل چه اقداماتی بوده است؟

شهید محسن فخری‌زاده در سال ۵۷ به محض پیروزی

اهل تجملات‌اند. من کسی را می‌خواهم که فقط ایمان و اخلاص داشته باشه، کسی که حاضر باشه کنار من زندگی را از صفر شروع کنه!» مامان پرسید: «کسی را مدنظر داری؟» محسن گفت: «بله، یکی از دوستانم خانواده‌ای را معرفی کرده، چهار دختر دارند که در مسجد فعالیت می‌کنند، به خانم‌ها فی‌سبیل‌الله قرآن یاد می‌دهند. اگر موافقت برای دختر بزرگشان برویم خواستگاری.»

مامان پیش از این چند دختر از دوست و فامیل را نشان کرده بود و محسن موافق نبود، ولی این‌بار خودش دختری را معرفی می‌کرد. با مامان و بابا رفتیم تهران؛ دختر بزرگ خانواده آقای قاسمی را خواستگاری کردیم؛ الحمدلله همه شرایط مطابق با معیارهای محسن بود.

نحوه شکل‌گیری مجموعه سپند و کارکرد مجموعه به چه صورت بوده است؟

نکته اصلی فعالیت‌های شهید فخری‌زاده تأسیس و راه‌اندازی مجموعه سپند بوده است که در آنجا پژوهش‌های نوین انجام می‌دادند. در سال ۱۳۹۲ نمایشگاهی توسط وزارت دفاع برگزار و توانمندی وزارت دفاع در معرض نمایش مسئولین قرار گرفته بود. مقام معظم‌رهبری بازدید از نمایشگاه داشته‌اند و پس از بازدید به مسئولین وزارت دفاع که شهید فخری‌زاده نیز حضور داشته فرموده بودند "این اقدامات شما قابل تحسین است اما سعی کنید به آن علم اولیه برسید!" منظورشان این بوده به دنبال آن چیزی که تاکنون کشف و ساخته نشده است بروید. با این سخن، جرقه‌ای در ذهن فخری‌زاده به وجود می‌آید. شهید فخری‌زاده سازمان پژوهش‌های نوین دفاعی (سپند) را تأسیس می‌کند. مطالعات و پژوهش‌ها در مورد رسیدن به تسلیحات نوین که اکنون در کشور تولید و استفاده قرار می‌گیرد از جمله؛ پهپاد، واکسن کرونا و ... از فعالیت‌هایی است که در مجموعه سپند پایه‌ریزی شده است.

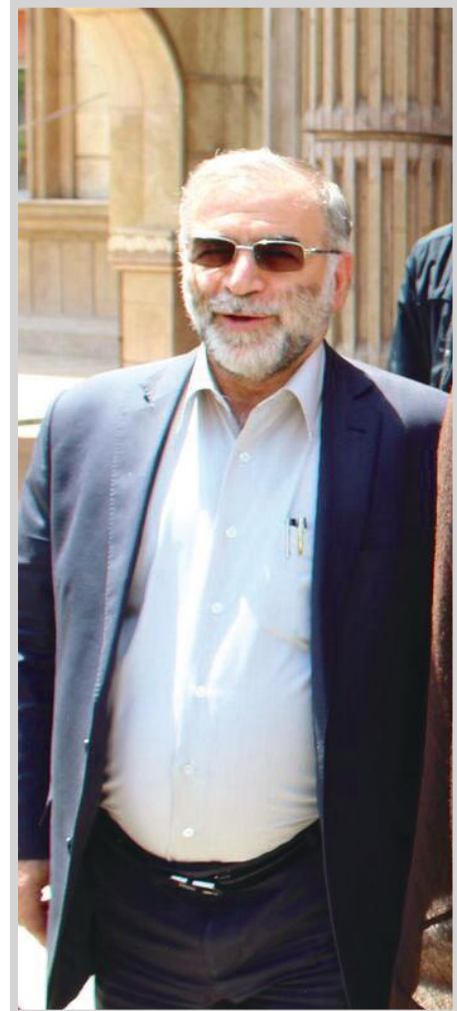
حضور ایشان در مجموعه سپند چگونه باعث شکوفایی مجموعه شده بود؟

ایشان به آینده‌نگری و ایده‌پردازی اعتقاد داشت و به همین دلیل در مجموعه سپند پژوهشکده‌ای ایجاد می‌کند به نام پژوهشکده آوا، شهید فخری‌زاده معتقد بود؛ آوا، جان سپند است و اهمیت زیادی به این پژوهشکده قائل بود. اندیشکده قرآن، حدیث و فیزیک را در مجموعه راه‌اندازی کرده بود. سپس به تأسیس اندیشکده فیزیک و فلسفه اقدام کرد. ایشان مبتکر و ابداع‌کننده این بود که علم فیزیک را با علوم دیگر ترکیب



در سال ۱۳۹۲ نمایشگاهی توسط وزارت دفاع برگزار و توانمندی وزارت دفاع در معرض نمایش مسئولین قرار گرفته بود. مقام معظم‌رهبری بازدید از نمایشگاه داشته‌اند و پس از بازدید به مسئولین وزارت دفاع که شهید فخری‌زاده نیز حضور داشته اند فرموده بودند "این اقدامات شما قابل تحسین است اما سعی کنید به آن علم اولیه برسید!" منظورشان این بوده به دنبال آن چیزی که تاکنون کشف و ساخته نشده است بروید.

گفت: «خب محسن جان چه کار کنیم؟ نظرت چیه بالاخره بروم خواستگاری یا نه؟» تا اسم خواستگاری آمد همه نگاهشان برگشت به صورت محسن. سرش را انداخت پایین، با متانت و لحن آرام گفت: «نه مامان، بنده خدایی که شما گفتید به درد من نمی‌خوره. آن‌ها



تولید واکسن کرونا فعالیت داشته و اقدامات افتخار آفرین بسیاری داشته است.

نحوه آشنایی و ازدواج شهید چگونه بوده است؟

در برشی از کتاب درخصوص ازدواج شهید می‌خوانیم: «از کردستان آمده بود. عادت داشت هر وقت می‌آمد اول می‌رفت خانه، مادرش را می‌دید و بلافاصله راهی حرم می‌شد. مدتی هم که در قم بود معمولاً هر روز به حرم و زیارت حضرت معصومه (س) می‌رفت. زمستان از نیمه گذشته بود. سال ۱۳۶۰، قم زمستان سردی می‌گذراند. آن شب محسن که از حرم برگشت یگراست خودش را به بخاری رساند. لباسش زیر باران خیس شده بود. خواهر بزرگترش اکرم و خواهر برادرهای کوچکتر: اشرف، مهین، فرح، مجید و سعید همگی از اینکه داداش محسن را کنارشان می‌دیدند خوشحال بودند. مادر قابلمه دم پختک، غذای مورد علاقه بچه‌ها را گذاشت روی بخاری و تا فرصتی که دخترها کم‌کم سفره را پهن کنند کنار محسن نشست و موضوع خواستگاری را پیش کشید، مامان بی‌مقدمه



«فرزندان شهید فخری‌زاده در کنار دکتر سید امیر حسین قاضی‌زاده هاشمی و دکتر محمد اسلامی در رونمایی از کتاب «تویی که نشناختم»»

تعریف می‌کنم»

روز پنجشنبه تیم حفاظت اطلاع داد که تروریست‌ها خانه را شناسایی کرده و این دور و بر دیده شده‌اند. قرار نبود برگردیم، می‌شد بیشتر بمانیم، خصوصاً این که دیر به دیر به خانه شمال سر می‌زدیم. بعد از چندماه رفته بودیم، محسن که نمی‌توانست مسافرت و زیارت برود، تنها دلخوشی و تفریحش گلکاری و رسیدگی به درخت‌های آنجا بود. همان روز چند نفر به تیم حفاظت اضافه کردند. قرار شد صبح برگردیم تهران. هر چه گفتم باز هم بمانیم، گفت نه بهتره برویم. آن روز چند بار موضوع خواب دیشب‌اش را پیش کشیدم؛ طفره می‌رفت. نزدیک غروب دو تا چایی ریخت آمد کنارم نشست. بحث مرغ و خروس‌ها را پیش کشید، خواست حرف خواب را عوض کند.

بعد از نماز مغرب و عشا و تعقیبات مثل همیشه به آقا سیدالشهدا^(ع) سلام دادم. یکباره گفت: «اینجا هم ولم نمی‌کنی، گمانم قراره با من شهید بشی!»

گفتم: «ببین محسن! هفت هشت‌ماهه شهید شهید می‌کنی، بسه دیگه از این حرف‌ها زن.»

گفت: «خانم مردم آرزو دارند.»

گفتم: «باشه، اما هنوز وقت شما نشده. باید ده‌بیست سال دیگه برای مملکت کار بکنی، بعد به آرزوت برسی!»

گفت: «وقتش رو من تعیین نمی‌کنم، اون بالایی تعیین می‌کنه، وقتی دعوت می‌کنه همیشه دعوتش رو رد کرد!»

به گریه افتادم، اشک از چشم‌هایم سرازیر شد. اصلاً نمی‌توانست ناراحتی‌ام را ببیند. وقتی اشک‌هایم را دید، زد به راه شوخی. صبح برای رفتن عجله داشت. برخلاف همیشه که تازه ساعت دو یا سه حرکت می‌کردیم،

کتاب باید در سطح کشور به مردم تبلیغ و معرفی شود و در ویتترین‌ها قرار گیرد. اقدامی که شهرداری تهران اخیراً انجام داده بود و چندین کتاب به همراه تصویری از نویسنده در سطح شهر و در معرض دید عموم قرار داده بود، اقدام خوب و قابل تقدیری بود که حال کتاب را خوب کرد. در سال‌های گذشته تعدادی المان از کتاب در سطح شهر قرار می‌گرفت و کتاب برای مطالعه به مردم تحویل داده می‌شد.

محسن برای همیشه در حافظه مردم ایران و ملت‌هایی که چشم امید به پیشرفت و افتخار انقلاب اسلامی دارند ماندگار شد. اما این افتخار تنها متعلق به محسن فخری‌زاده نیست. در کنار او بانوی فداکاری است که در عرصه جهاد از ابتدای زندگی تا قتلگاه آن بزرگوار همیشه همراهش بوده است. بی‌شک روایت زینب‌گونه او قرین حماسه کربلا و فراموش نشدنی است:

چهارشنبه شب، نیمه‌های شب رفته بالای سرش، دیدم لباسش از سینه به بالا خیس است. یادم آمد چند سال قبل که خواب امام حسین^(ع) را دیده بود همین حالت را داشت. آرام صدایش کردم. چشم‌هایش را باز کرد. پرسیدم: «از اون خواب‌های قشنگ دیدی؟»

گفت: «آره.»

خواستم برایم تعریف کند. گفت: «باشه فردا برایت

کند و اعتقاد داشت با این روش بسیاری از مسائل فیزیک را می‌توان حل کرد. ایشان معتقد بود باید از قرآن، اکتشاف و استخراج انجام دهیم.

طبق بررسی شما، شهید فخری‌زاده از چه سالی در معرض ترور قرار داشته است؟

شهید فخری‌زاده از سال ۷۰ در معرض ترور و شهادت قرار داشته است. معتقد بوده است که دشمن جهادگران علمی را به شهادت می‌رساند. بعد از شهادت شهیدعلیمحمدی، یقین داشته که شهید خواهد شد. این اطمینان از شهادت باعث شد تا وی با میدان دادن به جوانان و آموزش آنها، علوم و توانمندی خود را به جوانان نخبه کشورمان منتقل کند. این توانمندی‌ها را در خود محصور نکرده و دانش خود را منتقل کرده است.

چرا از ایشان به عنوان جذب کننده نخبگان یاد می‌شد؟

ایشان افراد و دانشمندان بسیاری را به کشور بازگردانده‌اند. نخبگانی ایرانی که در مقطعی برای تحصیل و یا زندگی به خارج از کشور مهاجرت کرده بودند. این افراد برای دیدار خانواده خود، مدت کوتاهی به ایران بازگشته بودند و زمانی که منش، اخلاق و رفتار فخری‌زاده را مشاهده می‌کردند، در ایران ماندگار شده و با وی مشغول به تحقیق شدند.

نظر شما در خصوص احوال این روزهای کتاب در کشور چیست؟

کتاب باید در سطح کشور به مردم تبلیغ و معرفی شود و در ویتترین‌ها قرار گیرد. اقدامی که شهرداری تهران اخیراً انجام داده بود و چندین کتاب به همراه تصویری از نویسنده در سطح شهر و در معرض دید عموم قرار داده بود، اقدام خوب و قابل تقدیری بود که حال کتاب را خوب کرد. در سال‌های گذشته تعدادی المان از کتاب در سطح شهر قرار می‌گرفت و کتاب برای مطالعه به مردم تحویل داده می‌شد. چاپ و تبلیغات کتاب به نوعی سرمایه‌گذاری است و هزینه کردن در مسیر افزایش سرانه مطالعه در جامعه از بهترین سرمایه‌گذاری‌هاست. کتاب سرمایه‌ای است که جامعه را آگاه‌تر کرده و از بروز بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی جلوگیری می‌کند.

لحظه ترور و شهادت شهید محسن فخری‌زاده توسط همسر ایشان در کتاب، چگونه روایت شد؟

محسن فخری‌زاده با شهادتش از ورای گمنامی به شهرت رسید و به عنوان دانشمند اقتدار آفرین در جایگاه مشاهیر بزرگ تاریخ ایران قرار گرفت. بی‌شک حماسه

بود که می آمد. گلوله ها او را نشانه گرفته بودند. گلوله دوم از کنار من رد شد و به پهلوی من خورد؛ بادش چادر من را تکان داد. سرتیم خودش را رساند. شمرده شمرده به سرتیم گفت: «فقط حاج خانم را از اینجا ببر، هدف منم، نگذار جان بقیه به خطر بیفته.»

متوجه نشدم سرتیم چند تا گلوله خورد. بقیه محافظ ها هم رسیدند. در بین صدای تیراندازی شدید یکباره صدای انفجار وحشتناکی آمد. یک لحظه همه جا تاریک شد. چه صحنه ای! خودم را تو صحرای کربلا دیدم. عزیزم داشت غریبانه جان می داد. تکه های چوب و فلز بود که بین دود و آتش به طرف ما می آمد. آن لحظه فقط سرم را پایین گرفتم روی صورت محسن، همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد...

در بیمارستان آبسرد چشم های من را باز کرد. جورابش را در آوردم پایش را بوسیدم، دستش را بوسیدم. گفتم: «محسن جان، قربونت برم، عزیز دلم، مگه نگفتی قراره با هم شهید بشیم؟ مگه من همه جا همراهت نبودم؟ چی شده که می خواهی تنها بری؟ من نگفتم طاقت دوری ات را ندارم؟ محسن این کار رو با من نکن.»

اشکم بند نمی آمد. لب های من سفید شده بود. به سختی لب باز کرد، گفت: «گریه نکن.»

احساس کردم چون می گفتم راضی به رفتن نیستم برگشته، نخوایسته دلم را بشکنند. همیشه می گفتم تو خیلی برایم زحمت کشیدی، من هر کار کردم، اگر ده قدم رفتم تو ده قدم پشت سرم آمدی. سه تا بچه را بزرگ کردی، اصلا نفهمیدم کی بچه ها بزرگ شدند، زن گرفتند، همه کارها را تو کردی، فقط همسر نبود، دوست بودی، رفیق بودی. می گفتم داری سر مرا شیر میمالی، می خواهی شهید بشی این حرف ها را به من می زنی، راضی نیستم شهید بشی، باید باز هم پیش من بمانی. به همین خاطر همیشه نگران ناراحتی من بود. از حالت پلک زدن و نگاهش فهمیدم اینجا هم نگران من است. یک لحظه از عمق نگاه مان احساسی را با هم رد و بدل کردیم. دیدم منتظر رضایت من است. در حالی که دستش توی دستم بود، سرم را آوردم پایین تر که فقط خودش بشنود، پرسیدم: «می خواهی بروی؟ باشه، تو را از خدا گرفتم به خدا هم سپردم.»

نهایت سعی ام این بود کلماتم را با لحنی آرام ادا کنم، اما توی دلم غوغای کربلا بود! گفتم: «نگران من نباش، من راضی ام محسن جان، به خدا سپردم، شهادت مبارکت باشه.»

وقتی این ها را می گفتم دستم را به نشانه رضایت فشار می داد. همراه اشک، لبخند زیبایی روی صورتش نشست و دستم را رها کرد.



متوجه نشدم سرتیم چند تا گلوله خورد. بقیه محافظ ها هم رسیدند. در بین صدای تیراندازی شدید یکباره صدای انفجار وحشتناکی آمد. یک لحظه همه جا تاریک شد. چه صحنه ای! خودم را تو صحرای کربلا دیدم. عزیزم داشت غریبانه جان می داد. تکه های چوب و فلز بود که بین دود و آتش به طرف ما می آمد. آن لحظه فقط سرم را پایین گرفتم روی صورت محسن. همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد...

نخاعش خورده بود. کنارش نشستیم. باورم نمی شد تیر خورده است. فریاد زدم و کمک خواستم. رگبار گلوله

ساعت یازده ماشین دم در آماده رفتن بود. توی راه ساکت بود؛ نه حرف می زد نه آواز سنتی می خواند. فقط زیر لب مدام استغفرالله و لا اله الا الله می گفت. حدس زدم خبرهایی هست و آن خواب ربطی به این سکوت دارد. تا این که پیچیدیم سمت آبسرد. جاده خلوت و ساکت بود. کنار جاده یک وانت ایستاده بود که بار چوب داشت. ماشین پیشرو رفت جلو و سر شهرک ایستاد. ما دویست قدمی وانت بودیم که یکباره صدایی آمد. فکر کردیم لاستیک ماشین ترکیده است. محسن پیچید جلوی وانت و ترمز کرد. آرام در را باز کرد و از لای در به لاستیک ها نگاه کرد. در همین لحظه چند صدا شبیه ویز ویز زنبور به گوش مان رسید. محسن بلافاصله گفت: «اینها تیره، هدف منم.»

سریع از ماشین پیاده شد که مبادا ماشین را منفجر کنند و من آسیب ببینم. تا پیاده شد من هم در را باز کردم، دویدم دستش را کشیدم که بیا برویم طرف ماشین عقبی که ناگهان دیدم آرام روی زانوهایش نشست و بعد روی زمین دراز کشید. گلوله به کمر و

آئین رونمایی از کتاب «تویی که نشناختمت»

روایتی از زندگی دانشمند هسته‌ای، شهید محسن فخری زاده
در سی و سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

دکتر محمد اسلامی در آئین رونمایی از کتاب «تویی که نشناختمت»



شهید فخری‌زاده انسان با اخلاق و ثابت قدمی بود، ایشان را لحظه‌ای ندیدم که در فکر و بیان برای پیش‌برد اهداف تردید داشته باشد. ایستادگی او برای تحقق اهداف در حوزه فناوری‌های نوین زبان‌زد بود. نکته دیگر درباره او، ظرفیت ایشان برای شناسایی و به‌کار گرفتن نخبگان درجه یک بود. افراد زیادی شعار نخبه‌پروری سر می‌دهند، اما شایسته‌گزینی و نخبه‌گزینی واقعی یکی از صفات بارز این شهید بود. مقطعی از زندگی او را نمی‌بینید که جمع کثیری از نخبگان را به‌کار نگرفته باشد. نکته سوم ویژگی فرصت‌آفرینی در وجود او بود، در اولین روزهای پیدایش ویروس کرونا، او اولین شخصی بود که به ستاد ملی مبارزه با کرونا مراجعه و برای ساخت واکسن کرونا اعلام آمادگی کرد. از دکترقاضی‌زاده هاشمی و دیگر همکاران ایشان در بنیاد شهید و امورایثارگران تشکر می‌کنم که بانی این امر خیر شدند و در مدتی کوتاه با گردآوری خاطرات شهید و مصاحبه‌هایی که با دوستان و همکاران داشتند، با قلمی زیبا داستان زندگی شهید را بیان کردند. همچنین با رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران توافق کرده ایم تا نسبت به اندیشه، راه و منش همه شهدای هسته‌ای متعهد باشیم و برای چاپ زندگی‌نامه دیگر شهدای هسته‌ای اقدام به نشر کتاب خواهیم کرد. روش زندگی شهدای هسته‌ای به‌عنوان الگو برای جوانان است؛ چون صنعت هسته‌ای نماد خودباوری و مؤلفه قدرت‌ساز علم و فناوری می‌باشد، جوانان ما لازم است شهدای هسته‌ای را بشناسند و با ایثار و اهداف والای شهدای هسته‌ای آشنا شوند.

مهدی فخری‌زاده، فرزند شهید فخری‌زاده در آئین رونمایی از کتاب «تویی که نشناختمت»



این کتاب از نظر استناد، به شدت به واقعیت نزدیک است و مسائل مختلفی را دربرگرفته است. مساله بعدی گستردگی بالایی است که در کتاب به آن پرداخته شده است. برای تهیه این کتاب با افراد بسیاری جهت جمع‌آوری اطلاعات، گفتگو و مراحل مختلف زندگی شهید از کودکی تا شهادت روایت شده است. البته بخشی از زندگی شهید و فعالیت‌های او قابل بازگویی نیست و نخواهد بود. امیدوارم روزی برسد که بتوانیم با افتخار این موارد را نیز روایت کنیم.

دکتر رحیم نریمانی، مدیر کل اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران در آئین رونمایی از کتاب «تویی که نشناختمت»



دکتر محسن فخری‌زاده از ذخایر انقلاب بود و در اوج گمنامی اقدامات علمی و پژوهشی گسترده‌ای در مسیر رشد و اعتلای علمی کشور از خود به نمایش گذاشت. شهید فخری‌زاده، علم را وسیله‌ای برای رشد و استقلال کشور می‌دانست و در این مسیر حرکت جهادی داشت. گمنام بودن ایشان، به دلیل رعایت مسائل امنیتی و حفظ جان وی بوده است و اکنون لایه‌های ناشناخته شخصیت و زندگی شهید فخری‌زاده باید تبیین شود. پیرو تأکیده‌های مقام معظم رهبری در خصوص معرفی صحیح شهدا به جامعه، باید در جهت تحقق دستور ایشان تلاش کرده و به موضوع اسطوره‌سازی از شهدایان توجه ویژه‌ای داشته باشیم. توجه داشته باشیم که شهید فخری‌زاده یکی از بهترین الگوها برای جوانان کشور می‌باشد. امروز، نخستین کتاب درباره شهید فخری‌زاده با نام «تویی که نشناختمت» به کوشش نشر شاهد رونمایی شد و در آینده فعالیت‌های بیشتری انجام خواهد شد.



برگ‌هایی از دفتر زندگی شهید مسعود علیمحمدی

درآمد

مسعود علیمحمدی، سوم شهریور ۱۳۳۸ در تهران متولد شد. دوران ابتدایی و راهنمایی را با نمرات عالی به پایان رساند. خانواده مسعود اهمیت زیادی به تحصیل فرزندشان داشتند و تصمیم گرفتند مسعود را در مقطع دبیرستان در یکی از مدارس برتر تهران ثبت‌نام کنند. علاقه به درس فیزیک از همان دوران دبیرستان در وجود مسعود فوران زد و تصمیم گرفت این درس را در مقاطع بالاتر ادامه دهد. تحصیلات دانشگاهی را در سال ۱۳۵۶ با قبولی در مقطع کارشناسی رشته فیزیک دانشگاه شیراز آغاز اما به دلیل تعطیلی دانشگاه‌ها پس از انقلاب فرهنگی، اتمام دوره، هشت سال به طول انجامید. مسعود علیمحمدی مدتی به عنوان نیروی داوطلب به جبهه اعزام اما به دلیل بیماری از ادامه جنگ منع شد. مدتی در شورای انقلاب فرهنگی در خصوص تدوین کتاب‌های درسی فعالیت داشت. در سال ۶۷ تحصیلات خود را در نخستین دوره دکترای فیزیک نظری دانشگاه صنعتی شریف پی گرفت و در مهر سال ۷۱ به عنوان نخستین دانش‌آموخته دکترای فیزیک داخل کشور و نخستین دانش‌آموخته دکترای دانشگاه شریف، فارغ‌التحصیل شد. دکتر مسعود علیمحمدی در سال ۱۳۶۱ ازدواج و حاصل این ازدواج ۲ فرزند است.

تولد و تحصیل

مسعود علیمحمدی، سوم شهریور ۱۳۳۸ در تهران متولد شد. تحصیلات دانشگاهی را در سال ۱۳۵۶ با قبولی در مقطع کارشناسی رشته فیزیک دانشگاه شیراز آغاز اما به دلیل تعطیلی دانشگاه‌ها پس از انقلاب فرهنگی، اتمام دوره، هشت سال به طول انجامید. وی با وجود دریافت امتیاز استفاده از بورس تحصیلی برای رفتن به خارج از کشور، با قبولی در دوره کارشناسی ارشد دانشگاه صنعتی شریف در سال ۱۳۶۴، تصمیم به ادامه تحصیل در رشته فیزیک در داخل کشور گرفت. ۳ سال بعد همزمان با فارغ‌التحصیلی از این دوره، به عنوان یکی از پذیرفته‌شدگان اولین دوره دکتری فیزیک دانشگاه

صنعتی شریف در کنار دیگر دوستانش به تحصیل خود ادامه داد. در مهرماه سال ۷۱ به عنوان نخستین دانش‌آموخته دکترای فیزیک داخل کشور و نخستین دانش‌آموخته دکترای دانشگاه شریف، فارغ‌التحصیل شد.

حضور در جبهه

ضمن عضویت در انجمن اسلامی دبیرستان، عضو نیروهای فعال مسجد جامع بود. در برپایی کلاس‌های عقیدتی و سیاسی همت می کرد و در سنگر دبیرستان فعالانه ضمن تبلیغ و جذب نیروهای مومن به مبارزه با افکار انحرافی رایج آن زمان می‌پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدتی را در جبهه گذراند؛

اما به دلیل بیماری نتوانست در جبهه ماندگار شود.

ماجرای آشنایی و ازدواج شهید علیمحمدی

همسر شهید در این خصوص می‌گوید: «سال ۶۱ با مسعود ازدواج کردم که بانی این ازدواج، برادرم بود. برادرم و مسعود در ستاد انقلاب فرهنگی فعالیت داشتند. او مطلع شده بود که برادرم، خواهری دارد و به خواستگاری آمد. در تصمیم‌گیری مردد بودم اما برادرم به من توصیه کرد که مسعود را انتخاب کنم؛ زیرا خوش اخلاق و علاقمند به ادامه تحصیل است.»

مسعود از دانش‌آموزان برجسته زمان خودش بود، به همین دلیل دانشگاه شیراز قبول شده بود. در دانشگاه



افشاء و برملا کرد. بی گمان همت دانشمندان و استادان و دانش پژوهان کشور، به رغم دشمن، این انگیزه خباثت آلود را ناکام خواهد گذاشت. علو درجات آن شهید سعید و صبر و اجر بازماندگان را از خداوند متعال مسألت می کنم.»

بهترین هدیه معنوی شهید علیمحمدی به همسرش

رهبر معظم انقلاب اسلامی، سی ام دی ماه، با حضور در منزل شهید دکتر مسعود علیمحمدی با خانواده این شهید دیدار کردند. همسر شهید با نشان دادن قاب عکسی به رهبر انقلاب، خاطره خود را از ماجرای سفر حج تمتع به اتفاق همسر فقیدش در سال ۸۳، برای ایشان بازگو کرد. وی، با تأکید بر این که شهید علیمحمدی هیچ کاری را بدون مطالعه و شناخت عمیق انجام نمی داد، گفت: «این سفر بهترین هدیه معنوی از سوی همسر بود؛ چرا که ماجرا و فلسفه تمام اعمال حج را به صورت لذت بخشی برای من بازگو می کرد و این، بهترین لحظات عمرم بود. همسر در صفا و مروه به من می گفت: خودت را بگذار جای هاجر و ببین چه حسی داری؟ یا در رمی جمرات می گفت: فرض کن جای حضرت ابراهیم^(ع) بودی و می خواستی فرزندت را بری به قتلگاه، آن وقت شیطان وسوسه ات می کرد!»

وصیت نامه شهید

ای نفس مرا رها کن تا به خدا بپیوندم. رهایم کن که از این جهان مادی جدا شوم و به جهان معنا پرواز کنم. اگر حب تو به دنیا نبود این همه جنایت در دنیا رخ نمی داد. از شما خانواده محترم و عزیز می خواهم که مواظب باشید آلت دست هوای نفس قرار نگیرید تا همواره رستگار و سبک بال باشید.

شهادت

دکتر علیمحمدی در ساعت ۷:۴۰ صبح ۲۲ دی ۱۳۸۸، هنگام خروج از منزل در اثر انفجار بمب در موتورسیکلتی که در کنار درب منزلش پنهان شده بود به شهادت رسید. پیکر استاد شهید دکتر علیمحمدی پنجشنبه ۲۴ دی ۱۳۸۸ با حضور انبوه تشییع کنندگان در جوار امامزاده صالح تهران به خاک سپرده شد.

دستگیری عامل بمب گذاری

مدتی پس از ترور شهید، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران موفق به دستگیری عامل این بمب گذاری شد. در همین ارتباط فردی به نام «مجید جمالی فشی» دستگیر و پس از بررسی های متعدد به ترور شهید علیمحمدی اعتراف کرد. قاتل به نقش خود در ترور استاد شهید علیمحمدی اعتراف و عنوان کرد که آموزش های مورد نیاز برای این ترور را در سفری که به اسرائیل داشته و دوره هایی که زیر نظر مامورین موساد گذرانده، انجام داده است. وی در بخش دیگری از اعترافات، مدعی می شود که در پادگانی نظامی در جوار اتوبان تل آویو اورشلیم به وی آموزش هایی نظیر «تعقیب و گریز، تعقیب خودرو، جمع آوری اطلاعات از یک محل خاص و چسباندن بمب به زیر خودرو» داده شده است.

پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب به مناسبت شهادت دکتر علیمحمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

«شهادت استاد دانشمند مرحوم آقای دکتر مسعود علیمحمدی رضوان الله علیه را به مادر و همسر و خاندان گرامی اش و به همه دوستان و شاگردان و همکارانش تبریک و تسلیت عرض می کنم. دست جنایتکاری که این ضایعه را آفرید، انگیزه دشمنان جمهوری اسلامی را که ضربه زدن به حرکت و جهاد علمی کشور است،

شیراز، دروس کاملاً به زبان انگلیسی تدریس می شد و هر دانشجویی باید ۶ ماه دوره زبان انگلیسی می گذراند. ترم اول برایش خیلی سخت بود؛ ولی چون خیلی باهوش و کوشا بود موفق شد. عاشق فیزیک و شغلش بود، می گفت اگر یک روز کتاب فیزیک را مطالعه نکنم احساس می کنم آن روز زندگیم به بطالت گذشته است. همه چیز را هم با قوانین فیزیک می دید و معتقد بود تاثیر یک فیزیکدان در بخش های مختلف صنعت بسیار تاثیر گذار است. مسعود بسیار مردمی بود. یادم است که بعد از تحصیلاتش، در مرکز تحقیقات فیزیک نظری مشغول شد. آن مرکز باغبانی داشت به نام علی آقا. روزی که دکتر به منزل آمد، دیدم تعداد زیادی گردو در داخل خودرواش پخش شده است. از او پرسیدم، این گردوها از کجا آمده و چرا این طور پخش شده است؟ او گفت که موقع برگشتن از مرکز، علی آقا گفت که شیشه ماشین را پایین بکشید و گردوها را داخل خودرو ریخت.

دلسوز مشکلات دیگران به ویژه دانشجویانش بود. یادم می آید همیشه به مسعود می گفتم شنبه ها کلاس نگیر، چون عادت داشت روز قبل از کلاس مطالعه کند و اینگونه عملاً ما جمعه های مان را از دست می دادیم. ایشان شنبه و دوشنبه را به جای یکشنبه و سه شنبه کلاس برداشت، چون یکی از دانشجویان بیماری داشت و یکشنبه و سه شنبه باید به بیمارستان می رفت و چون مسعود نمی خواست آن دانشجو کلاس را از دست بدهد، به خاطر او کلاس هایش را شنبه و دوشنبه انتخاب کرده بود.

سوابق کاری

دکتر علیمحمدی از سال ها پیش به هیات علمی دانشگاه تهران ملحق شد. وی، عضو هیئت ممیزه دانشگاه تهران و عضو شورای پردیس علوم و معاون پژوهشی پردیس تا سال ۸۷ بود. او همچنین در سازمان انرژی هسته ای فعالیت داشت.

سوابق علمی

شهید دکتر علیمحمدی در طول سال ها فعالیت علمی و تحقیقاتی خود، بیش از ۸۰ مقاله در معتبرترین مجلات علمی جهان به چاپ رسانده و در سال ۸۶ در بیست و یکمین جشنواره بین المللی خوارزمی رتبه دوم پژوهش های بنیادی را کسب کرد. زمینه اصلی تحصیلات و تحقیقات دکتر علیمحمدی، ذرات بنیادی، خصوصاً نظریه ریسمان و به طور دقیق تر نظریه میدان های همدیس بود. او مدت چهار سال به عنوان پژوهشگر غیرمقیم در پژوهشکده فیزیک پژوهشگاه دانش های بنیادی فعالیت داشت. دکتر علیمحمدی، به عنوان یکی از دو نماینده ایران در پروژه سزامی (مرکز تابش سینکروترون برای تحقیقات و علوم کاربردی در خاورمیانه) منصوب شده بود.



دکتر حمیدرضا مشفق در گفتگو با شاهد یاران

شهید مسعود علیمحمدی، گوهر گرانمایی در علم و دانش بود

درآمد

دکتر حمیدرضا مشفق، متولد ۱۳۴۵ در تهران و استاد تمام دانشکده فیزیک دانشگاه تهران است. از سال ۷۱ تدریس در دانشکده فیزیک دانشگاه تهران را آغاز و تا به امروز با عنوان استاد تمام دانشکده فیزیک مشغول به فعالیت است. همزمان با تدریس در دانشگاه، مدتی نیز در فعالیت‌های اجرایی حضور داشته است. مشفق از سال ۱۳۷۲ ابتدا به عنوان مربی و سپس در سال ۱۳۷۷ به عنوان استادیار در دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد. در سال ۱۳۸۹ او به مرتبه استادی در دانشگاه تهران نائل شد. ایشان به جز فعالیت‌های علمی و اجرایی در دانشگاه تهران؛ در انجمن فیزیک ایران نیز فعالیت‌های بسیار داشته و تاکنون سه دوره عضو هیئت مدیره انجمن فیزیک ایران بوده است. وی در سال ۱۳۹۹ به عنوان رئیس پردیس علوم منصوب شد. دکتر مشفق از سال ۱۳۷۲ و همزمان با تدریس با شهید مسعود علیمحمدی در دانشگاه آشنا و پیوند دوستی بین آنها برقرار شد. او مدتی به عنوان معاون شهید علیمحمدی در زمان تصدی ایشان به عنوان رئیس گروه فیزیک دانشکده حاضر بوده و با همکاری یکدیگر اقدامات بسیار اثر بخش در دانشکده فیزیک داشته‌اند. ریاست دانشکده فیزیک دانشگاه تهران، معاون پژوهشی پردیس علوم دانشگاه تهران، عضو هیئت ممیزه دانشگاه تهران، عضو کمیته سازمان پژوهش در اخلاق زیست‌پزشکی پردیس علوم، عضو کمیسیون تخصصی علوم، نماینده هیئت اجرایی جذب در مؤسسه ژئوفیزیک، عضو هیئت مدیره انجمن فیزیک ایران و رئیس پردیس علوم؛ بخشی از فعالیت‌های اجرایی و علمی دکتر حمیدرضا مشفق است.



«شهید مسعود علیمحمدی در سفر حج»

فیزیک، تحصیل و فارغ‌التحصیل شده بود.

ارتباط ایشان با علم و دانشجویان چگونه بود؟

شهید علیمحمدی فردی توانمند و با انگیزه در مسیر علم بود. دوست نداشت درجا بزند و هدفش رسیدن به قله‌های علم بود. اولین سمینارهای علمی در ایران را ایشان پایه‌گذاری کرد. مسعود، جوان با انگیزه‌ای بود و تلاش می‌کرد در مسیر علم حرکت کند و من هم دوست داشتم درخصوص مسائل علمی با ایشان بحث و تبادل نظر کنم. با پیگیری‌های ایشان دروس جدید به دروس دانشجویان اضافه شد و ارتباط ویژه‌ای با دانشجویان برقرار کرد. تدریس بسیار دقیقی داشت و دانشجویان ایشان را به‌عنوان استاد برجسته و دلسوز می‌شناختند. همکاران نیز ایشان را به‌عنوان شخصی که نسبت به میهن دلسوزی داشته و ارتقا و اعتلای کشور برایش مهم بود می‌شناختند. خاطرم است ایشان جایزه‌ای را برنده شده بودند. اما تمام جایزه را بین همکاران دیگر پخش کرد و سعی کرد آنها را نیز دلگرم کند.

پس دانشجویان نیز به ایشان علاقه‌مند بودند؟

خاطره یکی از دانشجویان شهید را روایت می‌کنم: سال اول دانشگاه بودم و زمزمه‌هایی راجع به وجود درسی به اسم «کوانتوم» را شنیده بودم. با توجه به تصویری که

شهید علیمحمدی فردی توانمند و با انگیزه در مسیر علم بود. دوست نداشت درجا بزند و هدفش رسیدن به قله‌های علم بود. اولین سمینارهای علمی در ایران را ایشان پایه‌گذاری کرد. مسعود، جوان با انگیزه‌ای بود و تلاش می‌کرد در مسیر علم حرکت کند و من هم دوست داشتم درخصوص مسائل علمی با ایشان بحث و تبادل نظر کنم. با پیگیری‌های ایشان دروس جدید به دروس دانشجویان اضافه شد و ارتباط ویژه‌ای با دانشجویان برقرار کرد.

با شهید مسعود علیمحمدی چگونه آشنا شدید؟

در سال ۱۳۷۲ و همزمان با ایامی که شهید مسعود علیمحمدی برای تدریس قدم به دانشکده فیزیک نهاد با ایشان آشنا شدم. مسعود بعد از فارغ‌التحصیلی به دانشکده فیزیک آمد در حالی که من دانشجوی دوره دکتری بودم. ایشان جزو اولین فارغ‌التحصیلان ایران و شاید جزو نفرت انگشت‌شمار بود که در دوره دکترای

به‌عنوان سوال اول، از جایگاه فیزیک در پیشرفت کشورها بگویید؟

علم برای آسایش مردم بوده است؛ همچنین شناخت طبیعت و به کارگیری این شناخت‌ها برای آسایش زندگی است. همه اجسامی که در کنار ما است و ما به‌گونه‌ای از آنها استفاده می‌کنیم نتیجه علم فیزیک بوده که راحتی و آسایش را برای انسان به ارمغان آورده است. وظیفه علم، آسایش است و علم فیزیک نیز به عنوان علوم پایه می‌تواند این شناخت را صورت داده و به خدمت بگیرد جامعه بشری آنچه که تا به امروز به آن رسیده است را مدیون علم فیزیک است.

ایران از نظر پیشرفت در این علم چه جایگاهی دارد؟

متأسفانه جایگاه برتری ندارد! این به این معنی نیست که برای پیشرفت تلاش نمی‌کنیم بلکه به این دلیل است که علم فیزیک صددرصد به انتهای خود نرسیده و آنچه که اکنون در این حوزه، دانشمندان تمام دنیا به آن نقطه رسیده‌اند زیر متوسط است و ما نیز باید تلاش بیشتری داشته باشیم تا کاوش بیشتری در علم فیزیک داشته باشیم. علم فیزیک بی‌انتهاست و هرچقدر در علم فیزیک کاوش کنیم عمق این علم گسترده‌تر شده و ابعاد جدیدی از آن کشف می‌شود. کشورهای بسیاری در مسیر پیشرفت علم فیزیک قرار گرفته‌اند اما باید بیشتر به این علم پرداخته و در مسیر علم حرکت کنیم.

به نظر شما چرا کشورها سعی می‌کنند علم را در انحصار خود قرار دهند؟

به عقیده من این کار کاملاً طبیعی است. شاید ما هم اگر قدرت خاص در فناوری خاصی را داشته باشیم سعی می‌کنیم در انحصار خودمان قرار دهیم و این کاملاً طبیعی است. نباید به کشوری که در علم خاصی تلاش کرده و در آن جهت به قدرت رسیده و آن را در انحصار خود قرار می‌دهد را سرزنش کرد، در طول تاریخ نیز این چنین اقدامات وجود داشته است. اما علم در کشورهای اسلامی همیشه در جهت خدمت به انسان‌ها بوده است.

به نظر شما چرخ هسته‌ای در کشور چگونه می‌چرخد؟

اطلاع دقیق ندارم! شاید به دلیل مسائل امنیتی اطلاعات خروجی بسیار محدود بوده است. مطمئن هستم دانشمندان و متخصصان در مسیر پیشرفت کشور به سرعت در حال حرکت هستند. اعتقاد دارم علم به هیچ عنوان فراموش‌شدنی نیست و دانش مسیر خود را به خوبی پیدا می‌کند و به حرکت خود ادامه می‌دهد.

❁ پس، ارائه مقاله و چاپ در نشریات معتبر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است؟

شاید امروزه مقاله نوشتن کار بسیار آسانی است اما در آن سال‌ها مقاله نوشتن بسیار ارزشمند بود و به نوعی خط‌شکنی به حساب می‌آمد. نفس مقاله شاید مهم نباشد اما مسأله اصلی این است که فرد به حدی از دانش رسیده که نظریه‌ای برای عرضه دارد و این علم و دانش و نظریه را در برابر داوری دیگران قرار داده است. این فعالیت به معنی خودباوری است که بسیار ارزشمند است. به جرأت می‌توانم بگویم آمار ارائه مقاله از همان سال‌های ۷۵ بیشتر شد.

❁ از خصوصیات اخلاقی و رفتاری شهید بفرمایید؟

مسعود گوهر گرانبهایی بود که زود از کنار ما رفت. تلاش‌های فراوانی در حوزه علم و پیشرفت کشور داشته و می‌توانست در موارد متعدد کمک حال مردم باشد. هم در بحث اجتماعی برای دانشجویان و هم در زمینه علمی برای دانشجویان بی‌همتا بود. چهره ایشان از دور بسیار جدی بود اما وقتی با ایشان هم صحبت می‌شدیم

سیستم علمی دانشکده در آن ایام قدیمی و خروجی علمی زیادی نداشت. همچنان بعد از گذشت سال‌ها، دروس سنتی و قدیمی تدریس می‌شد. احساس نیاز بود تا دروس بروزرسانی شده و اصطلاحاً پوست‌اندازی در دروس و محتوای آنها و در کل سیستم دانشکده انجام شود. برنامه‌ریزی فیزیک که اکنون در دانشکده در حال اجراست همان برنامه‌ریزی سال ۷۵ است که در زمان مدیریت ایشان صورت گرفت. در مسیر تحول دانشکده متحمل سختی‌های بسیاری شدیم چون همیشه در برابر تغییرات مقاومت صورت می‌گیرد. نیاز فوری بود تا تغییرات اساسی در روش‌های تدریس و مدیریت صورت گیرد. پس از مدتی دروس متحول شد و نتایج خوبی به همراه داشت. خاطرم است نوع نگرش به علوم پایه تغییر کرد و آموزش سنتی جای خود را به آموزش پژوهش محوری داد. فیزیک در آن سال‌ها نوسازی شد و علاقه به درس فیزیک به‌طور محسوسی افزایش داشت. در بحبوحه این تغییرات مقاله‌ای از شهید علیمحمدی به چاپ رسید که این اتفاق بسیار خوبی در دانشکده بود.



✓ سال ۷۵ ایشان به عنوان رئیس گروه فیزیک دانشکده انتخاب شدند. بعد از برگزاری مراسم تودیع و معارفه، شهید مسعود پیشنهاد معاونت را به من ارائه داد و عنوان کرد رشته فیزیک نیاز به تغییرات اساسی دارد و از من درخواست همکاری داشت. از آن لحظه به بعد روابط ما بسیار نزدیک‌تر شد و در زمینه‌های مختلف بیشتر با هم آشنا شدیم و در ادامه رفت‌وآمدهای خانوادگی نیز به وجود آمد و شدیم دوست و رفیق همدیگر.

از این درس داشتم و جذابیت و در عین حال سخت بودنش با خودم می‌گفتم کاش استادی که قرار است این درس را با او بگذرانم از اساتید برجسته دانشکده باشد. گذشت تا ترم ۴، همه منتظر بودیم تا درس‌های ترم بعد و اسامی اساتید مربوطه اعلام شود. قبل از اعلام رسمی یکی از دانشجویان پیش استاد رفته بود و متوجه شده بود که دکتر علیمحمدی قرار است ترم بعد "کوانتوم" را ارائه کند. خبر پخش شد و ما هم با ذوق‌زدگی خاصی این موضوع را به همدیگر اطلاع می‌دادیم. نذرهایی سر همین موضوع به ظاهر ساده نیت کرده بودیم، غافل از اینکه ترم ۶ خواهد رسید و کلاس کوانتومی که دکتر نیمه‌تمام گذاشت و رفت.

❁ چه فعالیت‌های مشترکی با همدیگر داشته‌اید؟

سال ۷۵ ایشان به عنوان رئیس گروه فیزیک دانشکده انتخاب شدند. بعد از برگزاری مراسم تودیع و معارفه، شهید مسعود پیشنهاد معاونت را به من ارائه داد و عنوان کرد رشته فیزیک نیاز به تغییرات اساسی دارد و از من درخواست همکاری داشت. از آن لحظه به بعد روابط ما بسیار نزدیک‌تر شد و در زمینه‌های مختلف بیشتر با هم آشنا شدیم و در ادامه رفت‌وآمدهای خانوادگی نیز به وجود آمد و شدیم دوست و رفیق همدیگر. کارهای علمی و ترجمه، برنامه‌ریزی آموزشی و چاپ چند کتاب را نیز به صورت مشترک پیش بردیم. در اواسط دهه ۸۰ چند پژوهشکده در سازمان انرژی اتمی راه‌اندازی شده بود و پیشنهاد مدیریت آن به شهید علیمحمدی ارائه شده بود و قرار بود در مسئولیت جدید کمکش کنم که البته این اتفاق نیفتاد و رفتن ایشان کنسل شد.

❁ زمانی که شما معاون شهید علیمحمدی بوده‌اید چه اقداماتی از سوی ایشان صورت گرفت؟

خنده رو و شوخ طبع بود. این آخرین مکالمه ما بود. صبح سه شنبه متوجه شدم این اتفاق تلخ برای شهید مسعود اتفاق افتاده است. مسعود دوست خوبی برایم بود، باهم مسافرت می رفتیم و خاطرات خوبی از آن ایام دارم. حج تمتع که در سال ۸۳ به همراه ایشان بودیم بسیار خاطره انگیز بود، مسعود حیف شد. بارها گفته ام که اگر دنیا بارها به چرخش خود ادامه دهد تا شاید فردی مثل ایشان به دنیا بیاید و تا این اندازه در علم فیزیک پیشرفت کند که هم در علم و هم در زندگی و اخلاق نمونه باشد.

شما با شهید شهریار نیز ارتباط داشته اید، از نحوه آشنایی و از خصوصیات اخلاقی شهید شهریار بگویید؟

شهید شهریار فردی مظلوم بود و من همیشه دلم به مظلومیت ایشان می سوزد. با ایشان هم کلاس بودیم و مدتی نیز همسایه مان بود. شهید شهریار در رشته مهندس هسته ای تحصیل می کرد، فرد نخبه ای بود و تخصص ایشان کاملاً در حوزه هسته ای و الکترونیک هسته ای بود. به نظرم شهید شهریار در صنعت هسته ای از شهید علیمحمدی نیز توانمندتر بود چون تحصیلات و تخصص شهید شهریار دقیقاً در مبحث هسته ای بود اما تخصص شهید علیمحمدی در حوزه فیزیک عمومیت داشت. شهید شهریار فرد توانمندی بود و از تمام وجود به نظام مقدس جمهوری اسلامی اعتقاد قلبی داشت و مورد اعتماد نظام بود که وظایف سنگینی بر عهده ایشان بود. شهید شهریار در حوزه نرم افزار و سخت افزار هسته ای بی همتا بود. هم قلم در دست می گرفت و هم در صنعت هسته ای آچار به دست بود و بسیار شجاع و دقیق بود. از همان روزهای اول به شوخی به ایشان می گفتم که چهره شما آنقدر مظلوم است که مثل چهره شهدا می ماند. انسان بسیار خود ساخته ای بود و پله های ترقی را پله به پله طی کرد و برای رسیدن به تمام مدارج زحمت کشید و بدون هیچ حاشیه ای فعالیت می کرد. از شنیدن شهادت علیمحمدی بسیار متأسف و ناراحت شدم و گریستم اما از شنیدن خبر شهادت شهید شهریار جگرم سوخت.

آخرین دیداری که با شهید شهریار داشته اید خاطر تان است؟

آخرین بار در فروشگاه محله دیدمش که یادگرفته ها کرده و خاطرات را مرور کردیم. شهید شهریار گفت از این محله می رویم که دقیق نگفت برای چه اما بعدها متوجه شدم که بعد از شهادت علیمحمدی و به خاطر مسائل امنیتی و حفاظتی از آن محله به محل دیگری رفته اند.

نداشت اما به عنوان یک شهروند و هموطن احساس تکلیف کرد تا اوضاع را آرام کند تا خدای نکرده جوانان و دانشجویان در دام دشمنان نیافتند، اکنون به لحاظ اجتماعی نیز جای ایشان خالی است.

از خبر شهادت ایشان چگونه مطلع شدید؟



مسعود دوست خوبی برایم بود، باهم مسافرت می رفتیم و خاطرات خوبی از آن ایام دارم. حج تمتع که در سال ۸۳ به همراه ایشان بودیم بسیار خاطره انگیز بود، مسعود حیف شد. بارها گفته ام که اگر دنیا بارها به چرخش خود ادامه دهد تا شاید فردی مثل ایشان به دنیا بیاید و تا این اندازه در علم فیزیک پیشرفت کند که هم در علم و هم در زندگی و اخلاق نمونه باشد.

در ایام شهادت ایشان، من رییس دانشکده فیزیک دانشگاه تهران بودم و روز سه شنبه با ایشان قرار ملاقات داشتم. چندبار با من تماس گرفته بود اما چون به عادت هر هفته در استخر بودم پاسخ نداده بودم. شهید علیمحمدی برایم پیامک ارسال کرده بود که قرار فردایمان کنسل است! با دیدن پیامک با ایشان تماس گرفتم و با هم صحبت کردیم، مثل همیشه

بسیار مهربان و مردمدار بود. متأسفانه دشمنان کوردل اجازه ندادند که ایشان به خدمت رسانی مشغول شود. از وجوه بارز ایشان دقت در کار، عمیق بودن در مسائل علمی، شوخ طبعی، همراهی و همگامی با دانشجویانش می توانم اشاره کنم. به نظر من خصوصیات اخلاقی و رفتاری مسعود بود که باعث شد به شهادت برسد.

روزی با دکتر علیمحمدی در اتاق کارش مشغول بحث کاری بودیم که ناگهان تلفن همراهش زنگ زد. پس از صحبتش با تلفن کمی ناراحت بود. پرسیدم چه شده؟ با ناراحتی از این شاکی بود که تقاضایی از او شده که در یکی از جلسات دانشگاه که مهم است شرکت کند، اما وقت نداشت چون در همان ساعت کلاس داشت و می گفت که اولویت اصلی کار او کلاس درس است و نباید وقت دانشجویان را هدر داد. هر چند جلسه نیز برای امور دانشگاهی بود و به نظرش مهم، اما کلاس را به همه چیز ترجیح می داد.

شهید علیمحمدی نسبت به اتفاقات اجتماعی چگونه برخورد می کرد؟

در سال ۸۸ که اتفاقات آن به وقوع پیوست، بنده رئیس دانشکده بودم. شهید علیمحمدی درخواست داشت تا درخصوص آرام کردن محیط دانشکده باید اقدام منطقی صورت گیرد. از من خواست تا جلسه ای برگزار کنم تا از دانشجویان هر دوطرف دعوت کنیم تا ایشان سخنرانی داشته باشد. جلسه برگزار شد و سخنان زیبایی مطرح کردند و باعث شد تا آرامش در محیط دانشکده برقرار شود. آن اتفاقات شاید به ایشان ارتباط



گفت و شنود شاهد یاران با دکتر منصوره کرمی

شهید مسعود علیمحمدی از ذخایر انقلاب بود

درآمد

شهید مسعود علیمحمدی، فیزیکدان اتمی و دانشمند هسته‌ای و استاد بسیجی دانشگاه تهران، در سوم شهریور ۱۳۳۸ در منطقه کن تهران به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۶۷ کارشناسی ارشد و در سال ۱۳۷۱ دکترای فیزیک خود را از دانشگاه صنعتی شریف دریافت و از نخستین افرادی در ایران است که موفق به دریافت مدرک دکترای فیزیک شده است. از شهید علیمحمدی ده‌ها مقاله در نشریات علمی معتبر جهان منتشر شده و از وی مقاله‌هایی نیز در زمینه نظریه میدان‌ها و ذرات بنیادی به چاپ رسیده است، او افتخارات بسیاری در سطوح مختلف داخلی و بین‌المللی کسب کرد و به‌عنوان نخبه و دانشمند هسته‌ای کشور در رشته فیزیک شناخته شد. سرانجام شهید علیمحمدی در بامداد روز سه‌شنبه ۲۲ دی ۱۳۸۸ هنگام خروج از منزل، ترور و به فیض شهادت رسید. از ایشان به‌عنوان اولین شهید دانشمند هسته‌ای کشور یاد می‌شود. منصوره کرمی همسر شهید مسعود علیمحمدی، در سال ۱۳۴۲ در تهران به دنیا آمده است. پس از شهادت همسرش ادامه تحصیل داده و مدرک دکترای خویش را در رشته جامعه‌شناسی سیاسی اخذ کرده است. دکتر منصوره کرمی اکنون به‌عنوان مشاور رئیس جمعیت هلال احمر مشغول به فعالیت است. جهت آشنایی بیشتر با شهید مسعود علیمحمدی گفتگویی با همسر ایشان انجام داده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

زمانی که پیشنهاد ازدواج مسعود از طریق برادر به من رسید، مسعود در جبهه حضور داشت و قرار بود پس از بازگشت از جبهه به همراه خانواده برای خواستگاری بیایند. به دلیل طولانی شدن حضور مسعود در جبهه، اولین آشنایی دو خانواده بدون حضور مسعود و با قطعه عکسی که توسط مادرش به من نشان داد برگزار و قرار شد جلسه بعدی، مسعود هم حضور داشته باشد. مسعود فردی تحصیل کرده، انقلابی، مذهبی و طرفدار نظام بود و این خصوصیات برای من اهمیت داشت. به همین دلیل به پیشنهاد ایشان پاسخ مثبت دادم.

آغاز زندگی مشترک چگونه شکل گرفت؟

زندگی ساده‌مان را در طبقه بالای منزل پدرشان آغاز کردیم. پس از گذشت مدتی مسعود برای ادامه تحصیل عازم شیراز شد و حدود ۲ سال در این شهر زندگی کردیم و با پایان تحصیلات به تهران بازگشتیم.

چه مدت در جبهه حضور داشتند؟

مسعود اوایل سال ۱۳۶۱ به صورت داوطلبانه به جبهه رفته بود. پس از مدتی در مناطق جنگی بیمار شده و پزشکان احتمال ابتلا به حصبه را تشخیص می‌دهند. مسعود را برای مداوا به بیمارستانی در تهران منتقل می‌کنند. مسعود سلامتی‌اش را به‌دست می‌آورد اما پدر اجازه بازگشت به جبهه را نمی‌دهد. شاید این بیماری حکمتی داشته تا ایشان در جبهه حضور نداشته و زنده بماند تا بعدها بتواند مسیر هسته‌ای و علمی کشور را طی کند. در آخر، شهادت نصیب ایشان شد و به عنوان اولین شهید هسته‌ای نام گرفت.

آیا در مبارزات انقلاب نیز حضور داشته‌است؟

در مبارزات انقلاب حضور داشته و در مسیر مبارزه علیه رژیم ستم‌شاهی حرکت می‌کرد. در دانشگاه توسط نیروهای گارد شاهنشاهی دستگیر و پس از بازجویی و شکنجه آزاد شده بود. دکتر شریعتی زمانی که در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کرد، مسعود در دبیرستان تحصیل می‌کرد و چون منزلشان نزدیک حسینیه ارشاد بود در تمامی سخنرانی‌های دکتر شریعتی شرکت داشت. اکثر کتاب‌های دکتر شریعتی را مطالعه کرده و آن کتاب‌ها را در کتابخانه شخصی نگهداری می‌کرد. بعد از شهادت ایشان تمام کتاب‌ها را به کتابخانه ملی اهدا کردم.

از اقدامات ایشان در مدت حضور در جهاد

سازندگی بگوئید؟

بعد از پیروزی انقلاب، مدتی در جهاد سازندگی حضور داشت و در روستاهای دورافتاده در استان فارس که آب آشامیدنی در آن به سختی یافت می‌شد، در عملیات



خودروی دانشمندان هسته‌ای در پارک موزه دفاع مقدس



شهید مسعود علیمحمدی (نفر اول از سمت چپ) در آزمایشگاه فیزیک

شهید مسعود علیمحمدی در چه خانواده‌ای

متولد و رشد یافت؟

مسعود در خانواده مذهبی به دنیا آمد. ۲ خواهر و ۱ برادر بودند و مسعود تک‌پسر خانواده بود. پدرشان تاجر و از وضعیت مالی مناسبی برخوردار بودند. اما مسعود از خانواده کمک نمی‌گرفت و سعی می‌کرد تا مستقل باشد. مسعود درس‌خوان بود و خانواده سعی کرده بودند تا امکانات تحصیلی مناسبی برای ایشان فراهم کنند تا مسیر پیشرفت مسعود هموار گردد. در یادگیری پشتکار ویژه‌ای داشت و به دیگران توصیه می‌کرد که اگر به دنبال علایق خود حرکت کنند موفق خواهند شد.

نحوه آشنایی شما با شهید مسعود علیمحمدی

چگونه بود و چه نکات بارزی در خصوصیات ایشان مشاهده کردید که باعث شد پیشنهاد ایشان برای ازدواج را بپذیرید؟

سال ۱۳۶۱ در همان روزی که کارنامه قبولی را از دبیرستان گرفتم، پیشنهاد ازدواج مسعود را از طریق خانواده دریافت کردم. مسعود از دوستان برادر بود و اطلاع داشتم که خانواده مذهبی هستند و من هم علاقه داشتم تا با فردی از خانواده مذهبی ازدواج کنم. خاطرم است برادر به من گفت یکی از دوستانم که در

مسعود اوایل سال ۱۳۶۱ به صورت داوطلبانه به جبهه رفته بود. پس از مدتی در مناطق جنگی بیمار شده و پزشکان احتمال ابتلا به حصبه را تشخیص می‌دهند. مسعود را برای مداوا به بیمارستانی در تهران منتقل می‌کنند. مسعود سلامتی‌اش را به‌دست می‌آورد اما پدر اجازه بازگشت به جبهه را نمی‌دهد. شاید این بیماری حکمتی داشته تا ایشان در جبهه حضور نداشته و زنده بماند تا بعدها بتواند مسیر هسته‌ای و علمی کشور را طی کند.

ستاد انقلاب فرهنگی مشغول به فعالیت است درخواست آشنایی برای ازدواج را مطرح و از من خواست تا در این مورد بیشتر فکر کنم. چند ملاک برای ازدواج داشتم اولی داشتن تحصیلات و دیگری مذهب بود. مسعود در آن ایام دانشجوی دوره کارشناسی و فرد مذهبی بود.

آیا حقوق ایشان در آن ایام برای زندگی خانواده کافی بود؟

زندگی ساده‌ای داشتیم و پیشنهادی که از آمریکا دریافت کرده بودیم مبلغ وسوسه‌انگیزی بود. با اینکه حقوق کمی دریافت می‌کرد و زندگی‌مان به سختی می‌گذشت اما آن پیشنهاد را نپذیرفت. زمانی که عضو هیات علمی دانشگاه بود، حقوقشان ناچیز بود و به همین دلیل تعدادی از اعضای هیات علمی مجبور به مهاجرت از کشور شدند. بعد از چندسال حقوق اعضای هیات علمی ترمیم شد. خاطرم است بعد از اینکه مسعود مدیر گروه فیزیک دانشگاه تهران شده بود، پدرم ذوق‌زده شد و با شور و شوق به محل کار مسعود رفت تا محل کار دامادش را ببیند. اما تعجب کرده بود که مدیر گروه فیزیک دانشگاه تهران چنان اتاق کوچک و ساده‌ای دارد.

دکتر علیمحمدی اهل مطالعه بودند؟

به مطالعه علاقه داشت و روزی نبود که مطالعه‌ای انجام ندهد. علاقه زیادی به رمان داشت و رمان‌های معروفی را مطالعه کرده بود.

کدام ویژگی شخصیتی شهید علیمحمدی در زندگی مشترک، شما را تحت تأثیر قرار داد؟

از زمانی که ایشان دانشجو بودند من از نزدیک شاهد کوشش‌های دکتر علیمحمدی بودم. تلاش او مثال زدنی بود، چه شب‌ها که بی‌خوابی می‌کشید و تا ۵ صبح درس می‌خواند و روحیه‌ای خاص و انقلابی داشت. ایشان اگر تصمیمی می‌گرفت تا کاری را به سرانجام نمی‌رساند دست از تلاش و پشتکار برنمی‌داشت.

آیا شهید علیمحمدی گرایش سیاسی خاصی داشت؟

مسعود انسان متعادلی بود و اطمینان می‌دهم که مسعود در سال ۵۷ با مسعود در سال ۸۸ که شهید شد یکی بود

پیشنهادهای وسوسه‌انگیزی از برخی کشورها داشت. قبل از پیروزی انقلاب از آمریکا پیشنهاد داشت تا در آنجا ادامه تحصیل دهد اما نپذیرفته بود. بعد از انقلاب نیز که ایشان دوره کارشناسی را به اتمام رسانده بود مجدداً از آمریکا برای ادامه تحصیل و زندگی پیشنهاد مناسبی داشت اما مجدداً دست رد به سینه استکبار جهانی زد. خاطرم است اصرار داشتم تا پیشنهاد را پذیرفته و برای ادامه تحصیل به آمریکا برویم و پس از اتمام تحصیلات به ایران بازگردیم، اما نپذیرفت و در جستجویی که بین استادان دانشگاه در کشور انجام داده بود به این نتیجه رسیده بود استادانی که در فیزیک در حال تدریس هستند دست کمی از اساتید آمریکایی ندارند و در دانشگاه صنعتی شریف مشغول به تحصیل شد. می‌گفت رشته تحصیلی من یک قلم و یک برگ کاغذ نیاز دارد و دوست ندارم برای ادامه تحصیل به کشوری مثل آمریکا بروم که محیط آن کشور را دوست ندارم.

قبل از پیروزی انقلاب از آمریکا پیشنهاد داشت تا در آنجا ادامه تحصیل دهد اما نپذیرفته بود. بعد از انقلاب نیز که ایشان دوره کارشناسی را به اتمام رسانده بود مجدداً از آمریکا برای ادامه تحصیل و زندگی پیشنهاد مناسبی داشت اما مجدداً دست رد به سینه استکبار جهانی زد. خاطرم است اصرار داشتم تا پیشنهاد را پذیرفته و برای ادامه تحصیل به آمریکا برویم و پس از اتمام تحصیلات به ایران بازگردیم، اما نپذیرفت.

آبرسانی به این روستاها مشارکت داشته است. ایشان حتی به‌عنوان نیروی داوطلب و جهادی برای درو کردن گندم کشاورزان نیز مشارکت داشته است. بعدها برایم تعریف می‌کرد مدتی که در دوره‌های جهادی حضور داشته به سختی‌های این فعالیت‌ها پی برده و نتیجه گرفته بود که باید تمام کارها بر اساس تخصص باشد. همان ایام تصمیم گرفت تا به دانشگاه بازگردد و در مسیر علم و تخصص حرکت کند.

از اقدامات ایشان در ستاد انقلاب فرهنگی به چه مواردی می‌توانید اشاره کنید؟

زمانی که مسعود در ستاد انقلاب فرهنگی حضور داشت، ایشان در گروه فیزیک و برادرم در گروه شیمی فعال بود. هر دو نفر در جهت تدوین کتب دروس دانشگاهی همکاری داشتند. مسعود معتقد بود در مسائل علمی بهتر می‌توانم به مردم خدمت کنم. همزمان با سپاه پاسداران نیز همکاری داشته است. مسعود دوستان خوبی داشت و خودش نیز علاقه‌مند خدمت به مردم بود و این عوامل باعث شد تا در مسیر خدمت قرار گیرد.

نگاهش به پیشرفت کشور چگونه بود؟

در خصوص توسعه ایران صحبت و عنوان می‌کرد، کشور باید در همه مسائل پیشرفت کند. دغدغه این را داشت که بتواند در مسیر پیشرفت کشور گام بردارد. اعتقاد داشت که ایران با موقعیت جغرافیایی مناسب، توانایی پیشرفت را دارد و اطمینان داشت که در آینده ایرانی آباد خواهیم داشت و نسبت به این تفکر امیدوار بود. زمانی که دانشجویانش را می‌دید که برای ادامه تحصیل به کشورهای دیگر می‌رفتند ناراحت می‌شد و می‌گفت که با این روند مهاجرت زحمات همه ما از بین خواهد رفت.

آیا از کشورهای دیگر جهت همکاری پیشنهاد داشت؟



«شهید مسعود علیمحمدی (نفر اول نشسته از سمت چپ) در کنار اساتید دانشگاه



« شهید مسعود علیمحمدی برگزیده جشنواره بین‌المللی خوارزمی در سال ۱۳۸۶ »

امام حسین^(ع) ارادت ویژه‌ای داشت و عاشق پیامبر^(ص) بود. خاطرم است در زمان تولد پیامبر اکرم^(ص) و مبعث ایشان شادمان بود و به همه ما عیدی می‌داد. عید فطر را قدر می‌دانست و در روز عید فطر به اعضای خانواده هدیه‌ای می‌خرید.

رابطه شهید علیمحمدی با فرزندانش چگونه بود؟

فرزندانش را خیلی دوست داشت و رابطه شهید با دخترش عمیق بود. هر زمان که شهید علیمحمدی از کارش به خانه بازمی‌گشت اول به اتاق دخترمان الهام سرمی‌زد و با او شوخی‌هایی که منجر به شادی هر دوی آنها می‌شد انجام می‌داد. چون الهام در رشته مهندسی معماری مشغول به تحصیل بود از ایده‌های خلاقانه پدرش استفاده می‌کرد و پدرش نیز از اینکه او به رشته درسی‌اش علاقه دارد و با عشق درس می‌خواند احساس غرور می‌کرد. شهید علیمحمدی به دلیل خلاقیتی که در محیط کاری‌اش داشت شناخته شده بود و همین خلاقیت را به محیط خانه می‌آورد و در نقشه‌کشی معماری به دخترم کمک می‌کرد و نظرات خلاقانه خود را به دخترش ارایه می‌داد. نوهام امسال به کلاس اول رفته است، برایم تعریف می‌کرد که در مدرسه به دوستانم گفتم که پدر بزرگ من دانشمند بوده و دشمن شهیدش کرده و من هم می‌خواهم در آینده دانشمند شوم. شهید مسعود علیمحمدی با پسرش همانند یک دوست بود و عاشقانه دوستش داشت.

شما با حرکت علمی مسعود احساس خطر نکردید؟

چند سالی بود که متوجه شده بودم مسعود اقدامات حساس و مهمی را در حال انجام دارد. از صحبت‌هایش

مسعود بود. شهید فخری‌زاده قبل از شهادتش زمانی که مرا می‌دید می‌گفت هنوز نتوانستم جایگزین مناسبی برای مسعود پیدا کنم.

تدریس مسعود چگونه بود؟

مسعود؛ دقیق، نکته‌سنج و دائم در حال آموزش بود. هم خودش آموزش می‌دید و هم سعی می‌کرد تا آموزش دهد. معلم خوبی برایم بود و دائم مرا تشویق می‌کرد تا در مرحله‌های مختلف زندگی و علمی تلاش کنم و پیشرفت داشته باشم. با تشویق ایشان ادامه تحصیل دادم و در سال ۷۴ با تشویق مسعود ادامه تحصیل را آغاز کردم.

ارتباط ایشان با ائمه چگونه بود؟

تمام وجودش دین اسلام و متدین و معتقد به ولایت بود، به همه ائمه اعتقاد قلبی خاص داشت. به حضرت

در زمان تصدی دولت نهم، ریاست دانشگاه تهران به ایشان پیشنهاد شده بود. در این خصوص جلسه‌ای با وزیر وقت علوم برگزار و این خبر به مسعود رسیده بود که قصد دارند ایشان را به عنوان رییس دانشگاه تهران معرفی کنند. برای پذیرش این مسئولیت، مسعود ۱۰ شرط تعیین کرده بود، یکی از شروط این بود که به خاطر مسائل سیاسی مجبور نشود فردی را عزل و یا دانشجویی را اخراج کند. معتمد بود محیط دانشگاه علمی است و آرامش در دانشگاه باید مهیا شود. با شروط ایشان موافقت نشده بود و هیچگاه رییس دانشگاه تهران نشد.

و هیچ تغییری نکرده بود. جوانان و افراد بسیاری در آن سال‌ها گرایش‌های مختلف سیاسی پیدا کردند اما مسعود به اعتقاد دوستانش هیچ تغییری نکرد. گرایش‌های سیاسی و تفکرات تعدادی از دوستان مسعود بعد از انقلاب تغییر کرد و تعدادی در افراط گرفتار شدند و تعدادی در تفریط. اما مسعود تا لحظه شهادت متعادل ماند. ایشان به دنبال حق بود و از حق خود و دیگران کوتاه نمی‌آمد. او اعتقاد داشت ما انقلاب کرده‌ایم و موظف هستیم این انقلاب را حفظ کنیم.

آیا از دولت‌های وقت پیشنهاد همکاری داشته است؟

در زمان تصدی دولت نهم، ریاست دانشگاه تهران به ایشان پیشنهاد شده بود. در این خصوص جلسه‌ای با وزیر وقت علوم برگزار و این خبر به مسعود رسیده بود که قصد دارند ایشان را به عنوان رییس دانشگاه تهران معرفی کنند. برای پذیرش این مسئولیت، مسعود ۱۰ شرط تعیین کرده بود، یکی از شروط این بود که به خاطر مسائل سیاسی مجبور نشود فردی را عزل و یا دانشجویی را اخراج کند. معتمد بود محیط دانشگاه علمی است و آرامش در دانشگاه باید مهیا شود. با شروط ایشان موافقت نشده بود و هیچگاه رییس دانشگاه تهران نشد.

نگاه دکتر علیمحمدی به فیزیک چگونه بود؟

عاشقانه درس فیزیک را می‌خواند و اگر روزی کاری داشت و نمی‌توانست مطالعه کند می‌گفت امروزم به بطلالت گذشت. از نوجوانی ریاضی را دوست داشت و در ادامه به فیزیک علاقه‌مند شده بود. تعدادی از مقالات مسعود مربوط به مسائل ریاضی بوده است. ایشان معاونت پژوهشی فعالیت‌های شهید فخری‌زاده را بر عهده داشته و تمام کارهای علمی که انجام می‌شد تماماً زیر نظر

مشخص بود که وارد مسائل مهم و حیاتی شده است. مسعود در زمان شهادت، ۵۵ مقاله ISI چاپ کرده بود و اشاره داشت که دشمن با دیدن مقالات من مطمئن خواهد بود فردی که چنین مقالاتی نوشته است نمی تواند در حوزه هسته ای فعالیت داشته باشد.

خطر و تهدیدها از چه زمانی بیشتر شد؟

سال ۸۳ به همراه مسعود به حج تمتع رفتیم، در آن سفر مسعود یکی از دوستانش که از اعضای هیات علمی بود را دید و من اولین بار با ایشان آشنا شدم. تابستان سال بعد مسعود به من گفت آن دوستی که در سفر حج دیدم را خاطرت است؟ گفتم بله! گفت گویا ایشان برای ارائه کنفرانس علمی به انگلیس رفته و ساعاتی تحت بازجویی قرار گرفته است! در بازجویی درخصوص فعالیت های علمی من از ایشان سوال می کردند! دوستشان نیز از ارتباط با همسر اظهار بی اطلاعی کرده بود. در سال ۸۶ نیز سفری به شمال کشور داشتیم، یکی از دوستان همسر تماس گرفت و از مسعود خواست که فوراً همدیگر را ملاقات کنند. به محض اینکه به تهران رسیدیم دوستش به همراه خانواده به منزل ما آمدند و یک ساعت با مسعود صحبت کرد. بعد از رفتن ایشان از مسعود علت ملاقات را پرسیدم! مسعود گفت: «گویا ایشان به اوکراین سفر کرده و ۴۸ ساعت دستگیر شده و از اقدامات علمی من از ایشان سؤال کرده اند.» ترس من از آن روز بیشتر از قبل شد.

درخصوص مسائل حفاظتی چه سفارشی به شما داشتند؟

پس از گذشت چند ماه از این اتفاقات، مسعود در دفترچه تلفن منزل شماره تلفنی نوشت و به من سفارش کرد اگر هر مشکلی برای من به وجود آمد قبل از اینکه با هر ارگانی از جمله اورژانس، نیروی انتظامی و... تماس بگیرید اول با این شماره تلفن تماس بگیرید و حادثه را

از طریق این شماره تلفن اطلاع دهید. منظورش این بود که دشمن پس از حادثه در پوشش نیروهای انتظامی و یا اورژانس وارد منزل نشود تا اقدام به سرقت اطلاعات کند. ایشان اولین شهید هسته ای کشور بود و حساسیت زیادی درخصوص حفاظت از دانشمندان هسته ای وجود نداشت. واقعاً باورش سخت بود که قرار است این چنین دشمن وارد شده و ناجوانمردانه دانشمند علم را ترور کند.

این مسائل را به مسئولان امنیتی اطلاع دادید؟

پس از اینکه به ایران بازگشت، حوادث را به مسئولان امنیتی اطلاع داده بود اما متأسفانه به مسعود گفته بودند: «احتمالاً خیالاتی شده ای و فرد مهمی نیستید که بخواهند از شما فیلمبرداری کنند!» تنها امکاناتی که برای امنیت بیشتر به مسعود داده بودند یک شوکر بود به همراه ۲ عدد اسپری فلفل.

از من خداحافظی کرد و سوار خودرو شد، سرش را از خودرو بیرون آورد و مجدداً گفت خداحافظ، گفتم خداحافظ! استارت که زد حس کردم باد مرا می برد. صدای مهیبی بلند شد. فکر کردم زلزله آمده! اما آن بیرون، مسعود هنوز داخل خودرو بود. به سمت مسعود دویدم اول فکر کردم از حال رفته! هرچی صدا کردم جوابم را نداد صورتم را برگرداندم، دیدم سمت چپ سرش خالی شده! آن لحظه متوجه شدم شهید شده است.

واکنش دکتر نسبت به ابراز نگرانی شما چه بود؟

ایشان سعی داشتند تا استرس را از وجود من دور کنند. صحبت هایی داشت که مراقب است و اجازه نمی دهد دشمن ما را از هم جدا کند. خاطرم است دو ماه قبل از ترور به منزل مادرم که تنها زندگی می کرد رفتیم. وقتی از پیش مادرم برگشتیم، مسعود به من گفت: «خیلی دلم برای مادرت سوخت. پس به من گفت منصوره بیا قولی به هم دهیم! منم پرسیدم چه قولی؟ در جواب گفت، هر زمان قرار شد تا از این دنیا برویم، باهم برویم و همدیگر را تنها نگذاریم. ولی مسعود جلوتر رفت و مرا تنها گذاشت.»

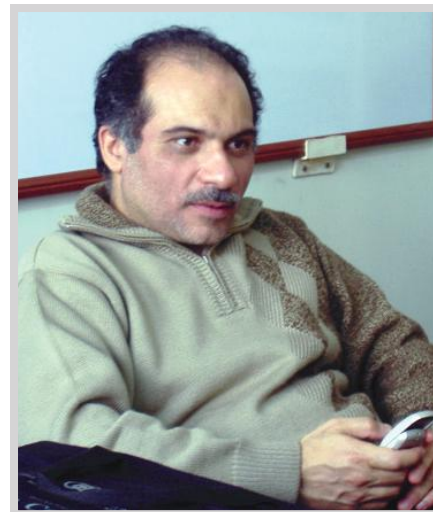
روز حادثه ترور و شهادت مسعود علیمحمدی را برایمان توضیح دهید؟

صبح زود، ساعت شش بیدار شدیم، نماز خواندیم و من صبحانه را آماده کردم. ایشان داخل اتاق رفت تا کارهای روزانه اش را یادداشت کند. موقع رفتن، ظرف غذای نهار را به ایشان دادم، از من خداحافظی کرد و سوار خودرو شد، سرش را از خودرو بیرون آورد و مجدداً گفت خداحافظ، گفتم خداحافظ! استارت که زد حس کردم باد مرا می برد! صدای مهیبی بلند شد. فکر کردم زلزله آمده! اما آن بیرون مسعود هنوز داخل خودرو بود. به سمت مسعود دویدم اول فکر کردم از حال رفته هرچی صدا کردم جوابم را نداد صورتم را برگرداندم، دیدم سمت چپ سرش خالی شده! آن لحظه متوجه شدم شهید شده است.

اولین فردی بودم که به بالای سر مسعود رسیدم. وقتی متوجه شدم که شهید شده دویدم داخل کوچه شاید فردی را ببینم اما کسی را ندیدم، به یاد حرف مسعود افتادم که با آن شماره تماس بگیرم. به پسرم گفتم شماره را بگیر! اما توان خواندن شماره تلفن را نداشتیم. دچار شوک شده بودم، نتوانستم شماره تلفن را بخوانم و در یک لحظه به ذهنم رسید که به دکتر فریدون عباسی



شهید مسعود علیمحمدی در کنار دانشجویان





دشمنان می دانست وی چقدر برای کشور مفید است. فعالیتش مهم بود که می خواستند جلوی پیشرفت کشورمان را بگیرند. آثار خدمات ایشان در کشور وجود دارد. مسعود در دهه ۷۰ کتاب علوم چهارم و فیزیک دبیرستان را با تعدادی از اساتید بازنویسی کرد. در تغییر کتاب های دانشگاهی صاحب نظر بود و در بحث هسته ای از زمانی که برای کارشناسی ارشد در دانشگاه شریف بود فعالیت خودش را با ارگان های مختلف آغاز کرد.



تحقیقات و علوم کاربردی در خاورمیانه) بود.

🌸 نظر تان در مورد ترور چیست؟

اوایل دهه شصت در مقطع چهارم دبیرستان تحصیل می کردم. یک روز صبح که پدرم همیشه زودتر از ما به بیرون منزل می رفت، شتاب زده به خانه مراجعه و به من گفت: «از فلان کوچه نرو مدرسه و مسیرت رو عوض کن!» علت را جویا و پدر در جواب توضیح داد، منافقین یک جوان را در مقابل حسینیه دار زده اند و من با دیدن صحنه حالم بد شد و بهتر است شما صحنه را نبینید. «فضای دهه ۶۰ پر از ترس و وحشت بود و مردم بی گناه بی شماری بالغ بر هفده هزار تن به دست منافقین و مجاهدین خلق ترور و به شهادت رسیده اند.

🌸 روزهای نبود مسعود علیمحمدی چگونه گذشت؟

این ۱۳ سال پس از شهادت ایشان برای من بسیار سخت گذشت اما احساس عزت و افتخار می کنم که در کنار چنین بزرگواری توانستم زندگی کنم و طی زندگی مشترک احساس خوشبختی کامل داشتم. شاید فکر کنید چون همسرم شهید شده این حرف را می زنم اما خدا از دل من باخبر است که به لحاظ عاطفی چقدر به هم وابسته بودیم و احساس می کردم خوشبخت ترین زن دنیا هستم.

همسرم یک سال قبل از شهادتش در برنامه تقدیری در دانشگاه تهران به زبان فیزیک با دانشجویانش توصیه هایی کرد و گفت: امیدوارم محبت تابش کند. من هم فکر می کنم تابش محبت، دنیا را نجات می دهد.

به امامزاده صالح پیدا کرده بود. تمام پنجشنبه ها با پای پیاده از منزل به امامزاده صالح می رفتیم و نماز جماعت را در امامزاده صالح می خواندیم. در یکی از آن روزهای حضور در امامزاده صالح به من گفت که متأسفانه راه های شهادت بسته شده و گمان نمی کنم، ما بتوانیم به شهادت نائل شویم. خودش باور نداشت که این چنین شهید شود. ما هم تصمیم گرفتم پیکر ایشان را در امامزاده صالح به خاک بسپاریم. مسعود برایم تنها همسر نبود؛ مسعود برایم دوست خوب، همراه خوب، همسفر و معلم خوبی بود.

🌸 آیا خانواده شهدای هسته ای به دنبال این بودند تا این جنایت را از مراجع قانونی پیگیری کنند؟

چند سالی است که پرونده های تشکیل و مستندات جمع آوری شد. دادگاه انجام و رأی به نفع ما صادر شد و تا چند وقت پیش هم پیگیر پرونده بودند.

🌸 چرا ایشان را برای ترور انتخاب کردند؟

دشمنان می دانست وی تا چه میزان برای کشور مفید است. فعالیتش مهم بود که می خواستند جلوی پیشرفت کشورمان را بگیرند. آثار خدمات ایشان در کشور وجود دارد. مسعود در دهه ۷۰، کتاب علوم چهارم و فیزیک دبیرستان را بازنویسی کرد. در تغییر کتاب های دانشگاهی صاحب نظر بود و در بحث هسته ای از زمانی که برای کارشناسی ارشد در دانشگاه شریف بود فعالیت خودش را با ارگان های مختلف آغاز کرد. همچنین ۲ سال نماینده کشورمان از طرف وزارت علوم به همراه شهید دکتر شهریار در پروژه سزامی (مرکز تابش سینکروترون

اطلاع دهم و ایشان اولین فردی بود که به محل حادثه رسید و پس از ایشان شهید فخری زاده آمد. ۱۰ ماه بعد شهید شهریار ترور شد و ترور دانشمندان هسته ای پشت سر هم انجام شد. متأسفانه افراد تأثیرگذار و سرمایه های بزرگی را در این ترورها از دست دادیم.

🌸 شما به عنوان خانواده دانشمند هسته ای که عزیز ترین فرد زندگی تان در مسیر انرژی هسته ای و توانمندی در این صنعت به شهادت رسیده است، نظر شما نسبت به امضای برجام چه بود؟

نظر من این است که مسعود برای نظام و مردم ایران زحمت کشیده است. نظام روزی صلاح دیده این فعالیت را با شتاب انجام دهد و آن روز هم تصمیم گرفت برجام امضا شود و من پیرو نظر نظام و مسئولین نظام هستم.

🌸 با توجه به موفقیت های هسته ای و اعلام دستیابی به چرخه سوخت، دکتر تا چه میزان در تحقق این مهم نقش داشتند؟

من دقیقاً اطلاعی ندارم، اینها موضوعات سری بود که اطلاعی از آن ندارم. فقط به این بسنده کنم که روزانه حجم انبوهی از بسته و پاکت برای مسعود فرستاده می شد که من شب تحویلش می دادم و دکتر هم پس از اندکی استراحت به اطاقش می رفت و مشغول به کار می شد. البته باید عنوان کرد که بیشتر کارهای نظری به عهده مسعود بود.

🌸 چرا تصمیم گرفتید تا پیکر ایشان در صحن امامزاده صالح خاکسپاری شود؟

بعد از اینکه به حج واجب رفته بودم مسعود علاقه خاصی

برگ‌هایی از دفتر زندگی شهید مجید شهریاری



درآمد

سال‌ها پیش دشمنان نظام تلاش کردند با به شهادت رساندن یکی از دانشمندان هسته‌ای کشور، پیشرفت‌های هسته‌ای ایران را متوقف کنند اما غافل از اینکه راه شهدا با سرعت بیشتری ادامه خواهد یافت. حدود دوازده سال پیش خبر ترور و شهادت شهید مجید شهریاری، دانشمند هسته‌ای کشورمان قلب میلیون‌ها ایرانی را به درد آورد و بار دیگر دشمن که نتوانسته بود پیشرفت‌های علمی جمهوری اسلامی ایران را تاب بیاورد، دست به جنایتی دیگر زد تا به گمان خود، مقابل پیشرفت‌های روزافزون علمی و هسته‌ای را بگیرد. دکتر مجید شهریاری از دانشمندان برجسته کشورمان در صنعت هسته‌ای بودند که در تاریخ ۱۳۸۹/۹/۸ به دست دشمنان اسلام و انقلاب، ترور و به شهادت رسید.

تولد و کودکی

شهید مجید شهریاری در سال ۱۳۴۵ در زنجان متولد شد. پدرش کارمند آموزش و پرورش بود. مدرک دیپلم را با نمرات ممتاز در این شهر گذراند و جوایز علمی متعددی در سال‌های تحصیل در زنجان دریافت کرد.

ورود به دانشگاه و عرصه جهاد

مجید شهریاری دوره کارشناسی را در رشته مهندسی الکترونیک در دانشگاه صنعتی امیرکبیر (از سال ۱۳۶۳ تا سال ۱۳۶۸)، دوره کارشناسی ارشد را در رشته مهندسی هسته‌ای در دانشگاه صنعتی شریف (از سال ۱۳۶۹ تا سال ۱۳۷۱) و دوره دکترا را در رشته مهندسی هسته‌ای در دانشگاه امیرکبیر (از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۷) گذراند. بدین ترتیب، این شهید عزیز تمام تحصیلات خود را در کشور جمهوری اسلامی ایران گذرانده است. شهید شهریاری پس از فراغت از تحصیل، در دانشگاه امیرکبیر به‌عنوان

عضو هیات علمی دانشگاه مشغول به کار شد. شروع به کارش به‌عنوان عضو هیات علمی در دانشگاه شهید بهشتی در دانشکده مهندسی هسته‌ای و در گروه آموزشی کاربرد پرتوها با مرتبه استادیاری پیمانی بود. وی در ۲۸ اردیبهشت ۸۳ از مرتبه پیمانی به مرتبه رسمی آزمایشی تغییر وضعیت داد و حدود چهار سال بعد از شروع به کار به مرتبه دانشیاری ارتقاء پیدا کرد.

اخذ درجه استادی

شهید شهریاری در سال ۱۳۸۸ و براساس تصویب هیات ممیزه به درجه استادی ارتقاء پیدا کرد. در واقع بعد از چهار سال دوره دانشیاری و حدود هشت سال از زمان شروع به کار که حداقل زمان لازم برای ارتقاء به درجه استادی است، به این مرتبه ارتقاء یافت.

پیش‌تاز در غنی‌سازی ۲۰ درصدی

شهید شهریاری جزو نفراتی بود که درخصوص غنی‌سازی ۲۰ درصدی تلاش مجاهدانه و بی‌نظیری از خود به نمایش گذاشته بود. دکتر علی‌اکبر صالحی استاد شهید شهریاری و رئیس سابق سازمان انرژی اتمی در این باره چنین روایت می‌کند: «زمانی که به ما مأموریت داده شد تا غنی‌سازی ۲۰ درصدی را انجام دهیم، سازماندهی گسترده‌ای با حضور دانشمندان در رشته‌های مختلف انجام شد. جهت آغاز این مأموریت نیاز به «محاسبات بحرانی» بود. فردی که بتواند این محاسبات نهایی را در کشور برایمان انجام دهد نبود. از طرق مختلف تلاش کردیم این نقیصه را رفع کنیم، دستمان به هیچ‌کجا نرسید. اگر این بخش انجام نمی‌شد کل فعالیت غنی‌سازی متوقف می‌شد. این از آن تخصص‌هایی است که در کشورهای بسیار محدودی وجود دارد. حساسیت بسیار ویژه‌ای در این محاسبات وجود دارد که اگر حساب‌شده نباشد ممکن است فاجعه



« شهید مجید شهریاری در کنار همسر و فرزندان.

الهی قدردانی کنید و بدانید که خداوند متعال قدرت و ثروت و موقعیت اجتماعی و دیگر ظواهر دنیوی را جهت امتحان در اختیار بندگان قرار داده و ساحت قدس او از هر نیازی مبرا است. پس پیش از اینکه نعماتش را از شما بگیرد از آن‌ها استفاده کنید. مسئله دیگری که سفارش به آن را لازم می‌دانم، تکلیفی است که همه در قبال اجتماع مسلمین و تحکیم و تقویت نظام اسلامی، این میراث گرانقدر امام راحل و شهدای گرانقدر دارند. امروز عزت و اقتدار اسلام در گرو پاسداری از ارزش‌های انقلاب اسلامی و استحکام پایه‌های نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران است. مراقب باشید که این نعمت بزرگ الهی را به ثمن بخش راحت طلبی و بی تفاوتی نفروشید و هرگونه مشکلی را امتحانی برای صبر و پایداری و هر کم و کاستی را آزمونی برای تلاش خود در جهت رفع نقایص موجود تلقی کنید.

فرمایشات مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده شهید شهریاری

«شهادت این دانشمندان برجسته در راه آرمان‌های بلند و الهی، به کشور، انقلاب اسلامی، ملت ایران و محیط علمی آبرو بخشید و آنان با این شهادت، به بالاترین رتبه از ارزش‌های معنوی دست یافتند. شهادت این دانشمندان برجسته به‌وسیله دشمنان اسلام و جمهوری اسلامی، نشانه تولید و رویش قله‌های علمی در کشور و به دست دانشمندان پرتلاش و نورانی است. اجر و پاداش الهی برای این جانفشانی‌ها و خون‌های به ناحق ریخته، بزرگترین تسلی است ضمن آنکه قدردانی و ارزش‌گذاری مردم و رسانه‌ها، تسلی دیگری برای تحمل این حادثه سخت و سنگین است و این صبر و تحمل شما، موجب جلب رحمت الهی می‌شود. ان‌شاءالله راه معنوی و علمی آنان را ادامه دهید و چراغ پر فروغی برای ارشاد و راهنمایی جوانان این سرزمین باشید.»

شهید مجید شهریاری دانشمند فرزانه و استاد فیزیک هسته‌ای دانشگاه شهید بهشتی ایران سرانجام در ۸ آذر ۱۳۸۹ توسط رژیم صهیونیستی و با همکاری اطلاعاتی منافقین در یک عملیات تروریستی به درجه رفیع شهادت نائل شد.

و زادگاه‌مان را در مرکز قلمرو اسلام و مهد ولایت و امامت قرار داد و راه رسیدن به حق را بر ما آسان فرمود. هزاران شکر که دوران حیات دنیوی ما را با ظهور اسلام در عرصه زندگی و تبلور آن در راه ادامه اجتماع توأم ساخته و توفیق درک دوران حیات رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (قدس‌الله‌نفسه‌زکیه) را بر ما ارزانی داشت. خداوند از تو می‌خواهیم که توفیق شکر نعمت‌های بی‌شمارت را بر ما ارزانی داری. اکنون که دست این بنده حقیر و عاصی از جمع دوستان و خویشاوندان کوتاه شده است چند تذکر و سفارش دارم که امیدوارم مورد عنایت و توجه بازماندگان قرار گیرد. اول آن که اندکی در احوال روحی و چگونگی اوضاع معاد و معاش خود فکر کنید و ببینید که آیا آماده پاسخگویی برای قبر و قیامت خود هستید یا نه؟

عزیزان، این حقیر تا چندی پیش در میان شما بود و هم اکنون رخت از جهان فرو بست. معلوم نیست که عمر دیگران تا کی باشد؛ سعی کنید که فرصت باقی مانده از عمر را صرف جبران گذشته و کسب توشه آخرت کرده و چون این حقیر، اوقات شریف عمر را ضایع نکنید. به درگاه رحمت و عظمت الهی روی آورده و به ریسمان محکم قرآن و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام چنگ بزنید. از خدمت به بندگان خدا دریغ نورزید و از نیاز دیگران به شما به‌عنوان یکی از بزرگترین نعمت‌های

بار باشد، این محاسبه فرد متخصصی نیاز داشت که ما نداشتیم. من موضوع را با شهید شهریاری مطرح کردم. دکتر شهریاری با آرامشی که همیشه داشت گفت این محاسبات را انجام می‌دهم. این هرگز باورپذیر نبود؛ آدمی که دوره‌ای ندیده و خارج از کشور نرفته این محاسبات را انجام دهد. شهریاری این کار را انجام داد. فقط همین یک نفر بود و نفر دیگری نداشتیم، این تخصصی بود که فقط او داشت و کار ما به‌شدت وابسته به توان مجید بود. خدا می‌داند اگر شهریاری می‌گفت من این کار را در قبال دریافت مبلغ مثلاً ۵۰ میلیارد تومان انجام می‌دهم مطمئناً قبول می‌کردیم چون چاره دیگری نداشتیم. اما شهریاری این محاسبات را انجام داد و در قبال این تلاش یک ریال هم دریافت نکرد.»

فعالیت‌های اجرایی شهید شهریاری

شهید شهریاری از سال ۸۳ تا زمان شهادت نماینده دانشگاه شهید بهشتی در امور اجرایی همکاری با سازمان انرژی هسته‌ای بود. وی همچنین عضویت در انجمن هسته‌ای ایران، مدیریت گروه کاربرد پرتوها، عضویت در شورای آزمایشگاه و شورای فناوری دانشگاه، عضویت در کمیته تخصصی فنی و مهندسی هیأت ممیزه، مشاور جمهوری اسلامی ایران در پروژه سزاسی و برگزاری چهار کمیته علمی و کارگاه آموزش را در پرونده اجرایی خود داشت.

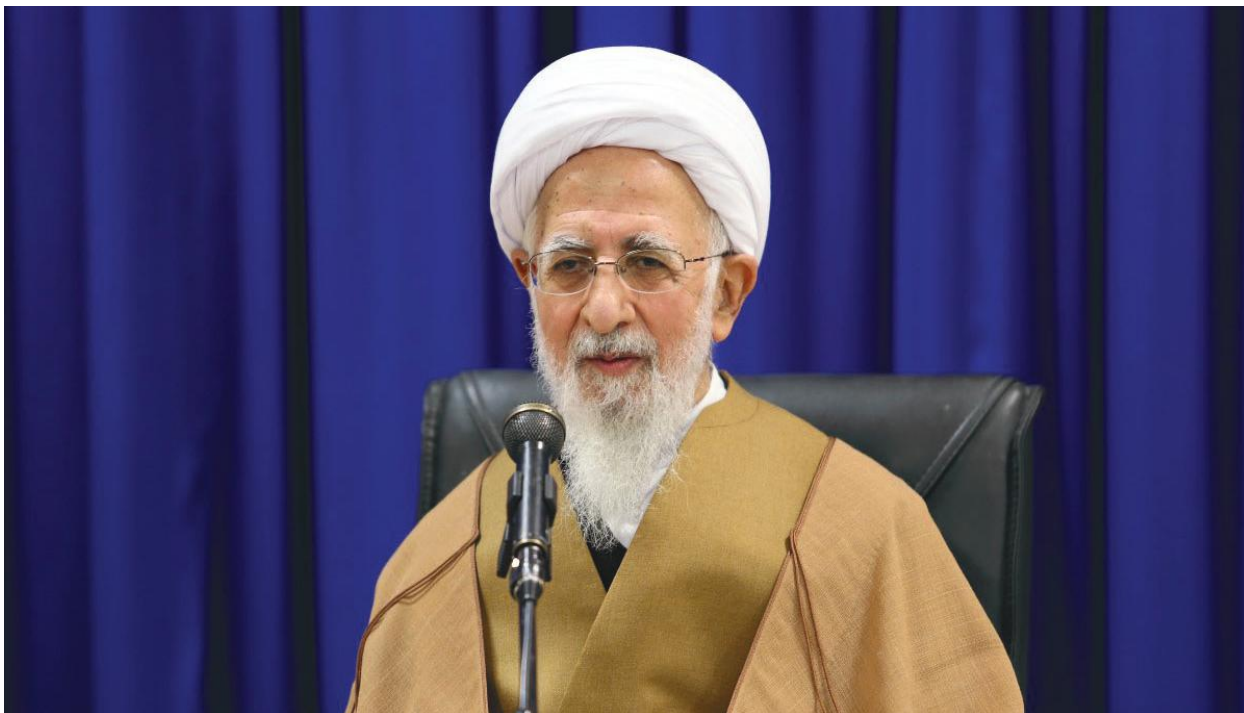
پرواز به سوی معبود

شهید مجید شهریاری دانشمند فرزانه و استاد فیزیک هسته‌ای دانشگاه شهید بهشتی ایران سرانجام در ۸ آذر ۱۳۸۹ توسط رژیم صهیونیستی و با همکاری اطلاعاتی منافقین در یک عملیات تروریستی به درجه رفیع شهادت نائل شد. همسرش نیز در این عملیات تروریستی به شدت مجروح و به بیمارستان منتقل شد. این جنایت دیری نباید که جای خود را در رسانه‌ها باز کرد و چند روز پس از ترور، بنیان آن در بخش فارسی سایت رسمی وزارت امور خارجه رژیم صهیونیستی اعتراف کردند که به این عمل شنیع دست زده‌اند. شایان ذکر است از شهید مجید شهریاری ۲ فرزند به یادگار مانده است.

مروری بر وصیت‌نامه شهید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین، سیما خاتم الاوصیاء، حجة بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین لتراب مقدم الفداء. حمد و سپاس به محضر حق سبحانه و تعالی که با انزال کتب و ارسال رسل نعمت خود را بر بندگان تکمیل فرموده و طریق حق و صراط مستقیم و جاده کمال را هویدا ساخت و شکر بی‌پایان به درگاه با عظمتش که از لطف و کرم و رحمت بی‌انتهایش بر ما تفضل فرموده



گفتگوی "شاهد یاران" با حضرت آیت الله جوادی آملی

شهید مجید شهریاری، عابد در راه خدا بود

درآمد

آیت الله العظمی جوادی آملی از دانشمندان برجسته معاصر و از مفسران ژرفاندیش قرآن کریم است. او که بر اثر نبوغ و خلاقیت علمی و بهره گیری از اساتید برجسته در معرفت و معنویت، به جامعیت در علوم عقلی و نقلی اسلامی رسیده، هزاران شاگرد مستعد را در مکتب فکری خود پروراند و ده ها اثر عمیق به جهان علم و معرفت عرضه کرده است. وی در سال ۱۳۲۹ به تهران هجرت و به مدت پنج سال در مدرسه مروی به ادامه تحصیل علوم دینی در محضر شخصیت های علمی بزرگ آن عصر، مانند؛ شیخ محمدتقی آملی، علامه حاج شیخ ابوالحسن شعرانی، محی الدین الهی قمشه ای و محمدحسین فاضل پرداخت و در کنار دروس فقه و اصول به فراگیری علوم عقلی و عرفانی نیز اهتمام ورزید و همزمان، تدریس علوم اسلامی را نیز آغاز کرد. در سال ۱۳۳۴ به حوزه علمیه قم هجرت کرد و نهایی ترین دروس تخصصی حوزوی را در محضر استادانی چون آیت الله سید محمدحسین بروجردی، آیت الله سید محمد محقق داماد، آیت الله میرزاهاشم آملی، حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی فرا گرفت. او ضمن تدریس سایر علوم اسلامی به تفسیر قرآن مجید اهتمام ویژه ای داشته و دارد. شهید مجید شهریاری از افرادی بوده که درس تفسیر قرآن ایشان را دنبال و بارها در محضر ایشان حضور یافته بود. آیت الله نیز به شهید مجید شهریاری علاقه مند بوده و خاطراتی از شهید در ذهن دارد. در ادامه، بیانات ایشان که در گفت و گو با "شاهد یاران" انجام گرفته است را می خوانید.

دوره‌ای‌های او جامه‌ای پهن کرده‌اند به نام جامه دانش و این جامه علم، همانند آینه‌ای است که آن معلوم را نشان می‌دهد. در هر رشته‌ای که این عالمان رهروی خداوند، وارد شده‌اند آن رشته مثلث است و اضلاع آن مثلث، همه می‌گویند «هوالله». ثمره عمر این عالمان و نتیجه کوشش، تحقیق و تألیفشان توحیدی است. اگر شخص عالم در تمام لحظات، موحدانه تلاش و کوشش کند، چنین علمی می‌شود عبادت؛ چنین علمی می‌شود عابد؛ چنین دانشگاهی می‌شود معبد و چنین معلوم آفرینی می‌شود هوالمعبود. بزرگانی همچون شهید شهرداری و شهدای دیگر که شربت شهادت نوشیدند از این گروه افراد هستند.

دیدار من با شهید شهرداری در اواخر ماه مبارک رمضان هر سال بود. آن سال‌ها، ماه رمضان مصادف با فصل تابستان بود و من مدتی به شهر دماوند می‌رفتم. شهید شهرداری هر ساله نزدیک به عید سعید فطر به دماوند می‌آمد و نماز عید فطر را به‌جا آورده و مسائل شرعی را مطرح می‌کرد. شهید شهرداری، دانشمندی معتقد بود. ایشان را به‌عنوان یک استاد دانشگاه می‌شناختم اما مطلع نبودم در مسأله هسته‌ای فعال هستند چون در این خصوص صحبتی با من نداشتند. روزی که ایشان شهید شد، داغی بردل همه ما بود و آن روز متوجه شدم که ایشان در راه هسته‌ای و پیشرفت کشور به شهادت رسیده است.

متأسفانه افرادی در غیردیار اسلامی ممکن است که جامعه دانش در برکنند اما این جامه را پاره و مندرس کرده و سپس پوشیده‌اند. آن جامه کهنه به کسی آبرو نمی‌دهد بلکه آبرو را از بین خواهد برد. این‌ها علم را بی‌حیثیت کرده‌اند چون معلوم را بی‌حیثیت کرده‌اند. آنچه که این‌ها پوشیده‌اند جامه‌ای است کهنه، این جامه کهنه آن معلوم فرسوده را نشان می‌دهد. این‌ها مثلث را مثله کرده‌اند، این مثلث زنده را مرده کرده‌اند و فکر کرده‌اند این لباس دانش است! علمی که رضایت خداوند را در پی نداشته باشد به هیچ دردی نمی‌خورد. اگر علم در راه خدا و خدمت به مردم باشد، آن وقت زیبا خواهد بود. علمی که در راه خدا نباشد آن علم شفافبخش نیست. اگر علم در راه خدا باشد نه جنگ جهانی اول و دوم و نه هیچ‌کدام از جنگ‌ها اتفاق نمی‌افتاد. خداوند شهید شهرداری و سایر شهدای اسلام را با شهدای صدر اسلام محشور گرداند و به خانواده معظم شهدا مخصوصاً شهدای هسته‌ای، صبرجمیل و اجر جزیل عنایت بفرماید. روح مطهر شهید شهرداری و تمامی شهدای دانشمند هسته‌ای شاد.

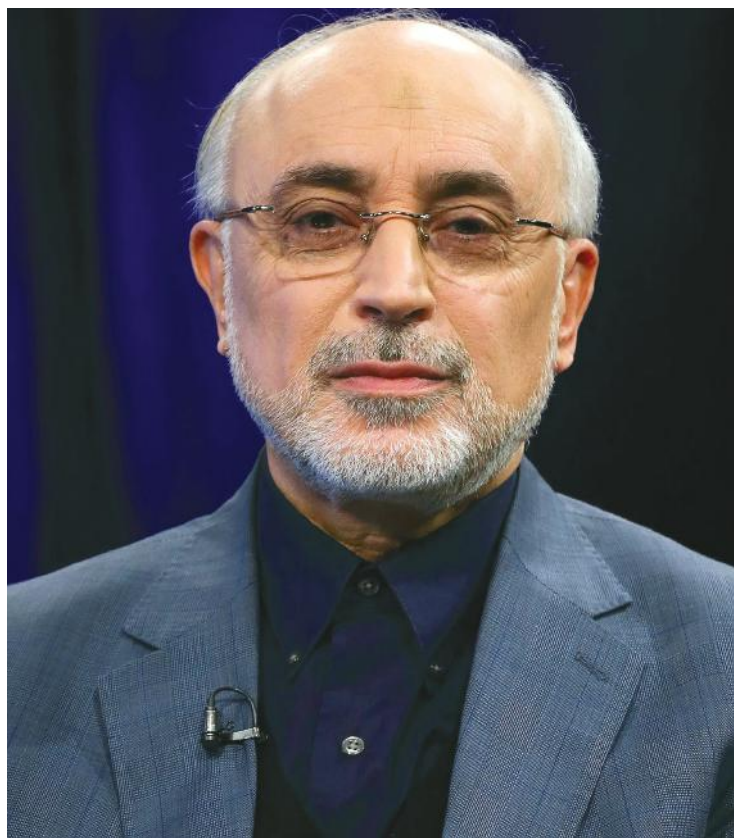


دیدار من با شهید شهرداری در اواخر ماه مبارک رمضان هر سال بود. آن سال‌ها، ماه رمضان مصادف با فصل تابستان بود و من مدتی به شهر دماوند می‌رفتم. شهید شهرداری هر ساله نزدیک به عید سعید فطر به دماوند می‌آمد و نماز عید فطر را به‌جا آورده و مسائل شرعی را مطرح می‌کرد. شهید شهرداری، دانشمندی معتقد بودند. ایشان را به‌عنوان یک استاد دانشگاه می‌شناختم اما مطلع نبودم در مسأله هسته‌ای فعال هستند چون در این خصوص صحبتی با من نداشتند.

نظام فاعلی است که از آفریدگار خود سخن می‌گوید. ضلع دوم؛ نظام داخلی است که از ساختار و هویت درونی خود حرف می‌زند. ضلع سوم؛ هدفمندی، مقصد و مقصود داشتن است که از آن به نظام غایی یاد می‌شود. اگر کسی این معلوم را که مثلث است و این سه ضلع را دارد به خوبی بشناسد، علم او هم مثلث است و خودش هم مثلث بار می‌آید. یک محقق دانشگاهی نظیر شهید مجید شهرداری و هم

مردان بزرگی که در حوزه، دانشگاه یا اماکن علمی و تحقیقاتی دیگر کوشش دارند، تمام جوهرشان را از علم دارند. برای اینکه این جوهر، گرانبها باشد؛ عظمت، جلال و شکوه علوم را پاس می‌دارند. چون علوم آنها نشانه‌ای از خداست به همین دلیل علم خود را همانند دُر گرانبهایی حفظ می‌کنند. مخصوصاً آن عزیزانی که در این راه، شربت شهادت نوشیدند. یکی از پیشگامان این مسیر، شهید مجید شهرداری رضوان الله تعالی می‌باشد. دانشمند دانشگاهی، حرم و حریم را در محدوده دانش و پژوهش می‌داند. زیرا فرد موحداً اسلامی، شاگرد ائمه^(ع) است. فرد دانشمند دانشگاهی وقتی در مکتب ائمه علیه السلام بار یافت به‌عنوان محقق دینی تلقی می‌شود.

تحقیق فرد عالم اینگونه است که وقتی در دانشگاه وارد شد درباره علم تحقیق می‌کند. این علم را با آن جامه ابریشم‌اش حفظ می‌کند و آن را برهنه نمی‌کند. علم یعنی شناخت معلوم و هر چه که معلوم دارد، علم همان را می‌شناسد. معلوم سه ضلعی را علم سه ضلعی عهده‌دار است. فرد عالم، معلوم پوشیده در حریر را برهنه و عاری از زیبایی نمی‌کند و زیبایی، شکوه و جلال علم را حفظ می‌کند. پس عالم دانشگاهی تمام هویت خودش را با علم تزئین کرده و می‌پوشاند. در قدم دوم در نگهبانی و نگهداری در علم می‌کوشد تا علم، آئینه تمام نمای علوم باشد. هیچ معلومی در جهان نیست مگر اینکه سه ضلع داشته باشد. ضلع اول؛



روایت دکتر علی اکبر صالحی از شهید مجید شهریاری

لقب شهریار شهدای علم، زیننده شهید شهریاری است

درآمد

دکتر شهریاری متولد شهر زنجان و دانشجوی بسیار استثنایی و شاگرد ممتاز بود. او در دوره لیسانس، رشته برق دانشگاه صنعتی امیرکبیر را انتخاب و از آنجا فارغ التحصیل شد. سپس در مقطع کارشناسی ارشد، در دانشگاه شریف و در رشته مهندسی هسته‌ای پذیرفته شد. شهید شهریاری برای اخذ مدرک دکترا مجدداً به دانشگاه امیرکبیر بازگشت. وی درس مدیریت سوخت هسته‌ای را در دانشگاه شریف با دکتر علی اکبر صالحی گذرانده است. همزمان با تحصیل دکتر شهریاری در دانشگاه شریف، سازمان انرژی اتمی با کمک آژانس بین‌المللی انرژی اتمی دوره‌ای برای کارشناسان خود برگزار و تعدادی از اساتید برای شرکت در این دوره دعوت شده بودند. دکتر صالحی جزو اساتیدی بود که در آن دوره تدریس داشته است. در آن دوره آموزشی از دکتر شهریاری خواسته‌اند تا سوالات را حل کند و مجید توانسته بود سوالات دشوار را به درستی حل کرده و جزو نفرات برگزیده آن دوره باشد. در ادامه توصیف شهریار شهدای علم را از زبان دکتر علی اکبر صالحی می‌خوانید.

آشنایی با شهریار علم

با شهید شهریاری در سال ۱۳۶۹ که به عنوان دانشجوی رشته هسته‌ای در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه صنعتی شریف مشغول به تحصیل بود، آشنا شدم. شهید شهریاری برخی از دروس دانشگاهی و حتی پایان نامه کارشناسی ارشد خود را با من گذراند که هیچگاه جایگاه علمی و رفتاری ایشان از نظرم دور نخواهد بود. در همان سال‌ها و دوران دانشجویی متوجه شدم که سرشت

ویژه‌ای دارد و به همین منظور ارادت خاصی به شهید شهریاری پیدا کردم.

پیش‌تاز در غنی‌سازی ۲۰ درصدی

زمانی که به ما در سازمان انرژی اتمی مأموریت داده شد تا غنی‌سازی ۲۰ درصدی را انجام دهیم، سازماندهی گسترده‌ای با حضور دانشمندان در رشته‌های مختلف انجام شد. جهت آغاز این مأموریت نیاز به «محاسبات

بحرانیت» بود. محاسبات مربوط به بخش مهندسی شیمی و دیگر محاسبات را برای مجتمع سوخت، دانشجویان و متخصصان کشورمان قدرتمندانه انجام دادند اما فردی که بتواند این محاسبات نهایی را در کشور برایمان انجام دهد نبود. از روش‌های مختلف تلاش کردیم این مشکل را رفع کنیم، دستان به هیچ کجا نرسید. اگر این بخش انجام نمی‌شد کل فعالیت غنی‌سازی متوقف می‌شد. این از آن تخصص‌هایی است

انقلاب اسلامی نخواهند توانست مانع رشد و بالندگی فرزندان این مرز و بوم گردند چرا که رویش و زایش این گلستان را پایانی نیست و به فضل الهی دهها و هزاران گل دیگر از این بوستان خواهد رویید و دشمنان شیطان صفت به اهداف شوم خود دست نخواهند یافت. یقین دارم که آن عزیز سفر کرده در لحظات پایانی حیات خویش همچون مولایش حضرت علی^(ع) ندای فُزْتُ و رَبَّالْکَعْبَه سَر داده است.

✿ شهربار شهدای علم

لقب شهربار شهدای علم زینده و در خور آن شهید است. شهادت شهید شهرداری یکی از تاثیربرانگیزترین لحظات زندگی ام بوده است. شهرداری جهادی سبیل الله را درک کرده بود و به آن نیز عمل کرد. او در کوتاه ترین زمان ممکن، استاد تمام دانشگاه شد. زمانی که می خواست از مرتبه استادیاری به دانشیاری ارتقا یابد افتخار داشتم که در کمیته ارتقا حضور داشته باشم. مشاهده کردم که او با چه سرعتی همه مسیرهای ارتقا را طی کرده است. او از جمله افرادی بود که مصداق این عبارت است که یک شبه ره صدساله را طی کرد. او نه تنها در علوم تخصصی به درجه ممتاز رسیده بود بلکه در تهذیب نفس هم به مراتب عالی انسانی رسیده بود. هم دین داشت هم علم، به مانند پرنده ای بود که دو بال سالم داشت و می توانست اوج بگیرد که صدا البته او بسیار اوج گرفت. گاهی که با خود تنها می شوم احساس می کنم که حیف بود بزرگواری مثل او مهجور بماند. اگرچه او در بین استادان مهجور نبود، ولی با شهادتش در سطح عموم جامعه نمایان شد.

✿ ایمان دکتر شهرداری

یکبار که محضر حضرت آیت الله جوادی آملی رسیدم؛ معظم له خیلی از سجایا و اخلاق نیکوی دکتر شهرداری تعریف کرد. دکتر شهرداری با ایشان در تماس بود و علاقه زیادی به قرآن و مجموعه تفاسیر آیت الله جوادی آملی داشت. دکتر شهرداری از من نزد ایشان تعریف کرده بود؛ لذا آیت الله جوادی آملی در آن ملاقات فرمودند: «تدریس بچه ها نتیجه بهتری دارد و شما کار تدریس را ادامه دهید.» به ایشان عرض کردم مگر می شود هم کار اجرایی داشت و هم تدریس خوب، این ها به سختی قابل جمع اند. با توصیه ایشان بنده سعی می کنم روی پروژه های کارشناسی ارشد و دکترا با دانشجویان عزیز همکاری کنم. دکتر شهرداری به خمس، زکات و کمک به مستمندان توجه ویژه ای داشت برای نمونه خانواده مستمندی از استان اصفهان با او تماس می گیرد، ایشان بررسی می کند و بعد از بررسی بخشی از حقوقش را ماهانه برای آن خانواده هزینه می کرد. منبع: همشهری آنلاین - ۱۳۹۵/۹/۱۲

**زمانی که شهرداری شهید شد
مقابل دوربین های خبری روی پایم
نمی توانستم بایستم؛ به سختی خودم
را نگه داشتم. چون می دانستم که چه
گوهری را از دست داده ایم. دوباره
و چگونه ابر و باد و مه و خورشید
و فلک در کار شوند و چه مادری
دوباره بیاید و چه پدری دوباره بیاید
و چه فضای اجتماعی ای باشد، چه
دبیرستان و مدرسه ای باشد، چه
معلمانی و چه دانشگاه هایی باشد
که یکی بشود مثل شهرداری؟**

اگر فاصله ما در علم هسته ای با غرب از نظر تکنولوژیک و علمی ۴۰ سال بود با اقدامات دکتر شهرداری در همان تاریخ شهادت ایشان، این فاصله به ۵ سال کاهش یافت. خالصانه و قاطع می گویم؛ من در مقابل دکتر شهرداری خجالت می کشیدم تا در خصوص مسائل فنی صحبت کنم. زمانی که شهرداری شهید شد مقابل دوربین های خبری روی پایم نمی توانستم بایستم؛ به سختی خودم را نگه داشتم. چون می دانستم که چه گوهری را از دست داده ایم. دوباره و چگونه ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار شوند و چه مادری دوباره بیاید و چه پدری دوباره بیاید و چه فضای اجتماعی ای باشد، چه دبیرستان و مدرسه ای باشد، چه معلمانی و چه دانشگاه هایی باشد که یکی بشود مثل شهرداری؟

✿ وصف شاگرد از زبان استاد

دکتر شهرداری که اینجانب افتخار معلمی او را داشته ام یکی از استادان بی مثال و پژوهشگران فرید و یگانه بود که مجموعه فضائل و خصائل نیکو را از رهگذر الطاف الهی و به مدد همت و پشتکار بی مانند خویش در خود جمع آورده بود تا در خیل سربازان و خدمتگزاران بی شمار سربلندی و سرافرازی میهن عزیز اسلامی باشد. او قره العین ما بود و در عبادت خالق خدمت خالصانه به خلق زبازند خاص و عام بود. جنایتکارانی که گمان می برند با دستمایه قراردادن ترور و خشونت عریان می توانند مانعی در برابر رشد و بالندگی فرهیختگان و نخبگان این سرزمین خدایی ایجاد نمایند در حقیقت مصداق این کلام جاویدان قرآن کریم هستند: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». بدون تردید مشعل فروزان فرزانی و معرفت بیش از پیش از وجود نامیرای آن اندیشمند فرید و یگانه زبانه خواهد کشید و برهمگان پرتو خواهد افشاند. دشمنان باید بدانند که با حذف یکی از ثمرات شجره طوبه

که در کشورهای بسیار محدودی وجود دارد. حساسیت بسیار ویژه ای در این محاسبات وجود دارد که اگر حساب شده نباشد ممکن است فاجعه بار باشد. این محاسبه به فرد متخصصی نیاز داشت که ما نداشتیم. من موضوع را با شهید شهرداری مطرح کردم. دکتر شهرداری با آرامشی که همیشه در چهره داشت گفت این محاسبات را انجام می دهم. این هرگز باورپذیر نبود؛ آدمی که دوره ای ندیده و خارج از کشور نرفته این محاسبات را انجام دهد. شهرداری این کار را انجام داد، فقط همین یک نفر بود و نفر دیگری نداشتیم، این توانی بود که فقط او داشت و کار ما به شدت وابسته به توان مجید بود. خدا می داند اگر شهرداری می گفت من این کار را در قبال دریافت مبلغ مثلاً ۵۰ میلیارد تومان انجام می دهم مطمئناً قبول می کردیم چون چاره دیگری نداشتیم. اما شهرداری این محاسبات را انجام داد و در قبال این تلاش حتی یک ریال هم دریافت نکرد.

✿ انفاق علم و شهادت

لحظه ای که خبر شهادت ایشان را شنیدم علاوه بر تأسف برای از دست دادن دانشمندی بزرگ، نگران نیز بودم برای فعالیت هسته ای کشور تا خللی در ادامه آن ایجاد نشود. از اینکه جایگزینی برای مجید نداشتیم سردرگم و نگران بودم. این نگرانی را با دانشجویان مطرح کردم اما در کمال تعجب، آرامش در وجود آنها موج می زد. حیرت کردم! مرام شهرداری انفاق علمش بود و من به این موضوع فکر نکرده بودم. شاگردان دکتر شهرداری به من گفتند نگران نباشید، دکتر شهرداری از همان ابتدا با برگزاری کلاس های «ورک شاپ» مراحل کار را به ما آموخت. مجید شهرداری چون می دانست شاید فرد دیگری توانمندی ایشان را نداشته باشد، تصمیم گرفته بود تا در کمال سخاوت کارگاه آموزشی راه اندازی کرده و به دانشجویان مراحل کسب این توانمندی را آموزش دهد.

✿ استادی در دوره دانشجویی

خاطر من است کتابی در آمریکا منتشر شده بود درباره سوخت هسته ای. این کتاب را به عنوان درس جدید در کلاس اعلام کردم. مجید شهرداری جزو نخستین دانشجویانی بود که این درس را انتخاب کرده بود. تدریس آن کتاب در محیط علمی ایران یک اتفاق تازه و جسورانه بود و در انتهای هر فصل مسئله هایی داشت که باید حل می شد اما مسائل سختی بود و خودم نمی توانستم حل کنم. جالب است بدانید که دکتر شهرداری که از اولین دانشجویانی بود که این درس را برای یادگیری انتخاب کرده بود، تمام مسائل این کتاب را به درستی حل کرد.

✿ بی همتا در صنعت هسته ای



دل‌تنگی‌های مادر شهید مجید شهریاری (مرحومه حاجیه خانم قمر تاج زینعلی) از فرزندش

مجید بسیار متواضع بود

درآمد

صنعت هسته‌ای ایران در مسیر پیشرفت، همواره با موانع و چالش‌های بزرگی مواجه بوده که بزرگترین آنها تحریم‌ها و دسیسه‌های دشمنان بوده است؛ دشمنانی که پیشرفت و اقتدار ایران را نمی‌خواهند و برای مقابله با دستاوردهای هسته‌ای کشور ۲ روش تحریم و حذف فیزیکی دانشمندان هسته‌ای را در پیش گرفته‌اند. مأموریت نخست به سیاستمداران غربی و صهیونیستی محول شد و مأموریت دوم را سرویس‌های جاسوسی و تروریسم دولتی غربی‌ها و صهیونیست‌ها بر عهده گرفتند تا ترور افرادی را که در تحقیقات انرژی هسته‌ای فعالیت دارند، توجیه کنند. مجید شهریاری از جمله دانشمندان هسته‌ای ایران به شمار می‌رود که با طراحی موساد، همکاری اطلاعاتی و عملیاتی منافقین در هشتم آذر ۱۳۸۹ به شهادت رسید. شهریاری را به عنوان طراح تئوریک ساخت نسل جوان راکتورهای هسته‌ای می‌شناسند. در ادامه گفتگوی مرحومه حاجیه خانم قمر تاج زینعلی، مادر شهید مجید شهریاری را بازنشر کرده‌ایم که می‌خوانید.

اهل خانه متوجه اتفاق ناگواری شدم که برای پسر من مجید رخ داده بود، اما نمی دانستم چه اتفاقی است. پس از اصرارهای من، وقتی برای دفعه چندم از تهران تماس گرفتند، باجناب مجید به من گفت که پسران مجید تصادف کرده و حتما برای دیدن وی به تهران بیایید. در مسیر زنجان به تهران، متوجه حرکات پنهانی اعضای خانواده شدم اما هیچ حرفی به من نمی زدند. خودمان را به بیمارستان رساندیم و در نگاه اول به سراغ همسر مجید رفتم، چهره اش ناراحت بود و موهایش سوخته بود، همین که چشمش به من افتاد بغضش ترکیب و گفت: «مامان؛ مجید شهید شد.»



شهید مجید شهریاری تا چه زمانی با شما در زنجان زندگی می کردند؟

تا زمانی که دیپلم گرفت، نزد ما زندگی می کرد تا اینکه در دانشگاه «صنعتی امیرکبیر» قبول شد و به تهران رفت و تا زمان شهادتش هم در تهران زندگی می کرد. وقتی برای دوره لیسانس قبول شد، ارتباط کمی با ما داشت، چون آن زمان تلفن نداشتیم که از او سراغی بگیریم، چون پدر مجید در آن زمان در بستر بیماری بود، هر از چندگاهی به خانه همسایه زنگ می زد و با اطلاع همسایه با او صحبت می کردیم. هر زمان که فرصت داشت به زنجان می آمد و در کنارمان مدتی را سپری می کرد سپس به تهران می رفت.

زمانی که شهید شهریاری دوران تحصیلات

عالیه را سپری می کردند، دیدارهایتان چطور بود؟ بسیار دوست داشت که مرتب به منزل ایشان بروم و هر زمان که به منزلش می رفتم در کمال عزت و احترام با من برخورد می کرد. دستبوسی اخلاق همیشگی مجید بود، وقتی که به منزلشان می رفتم، حتی به خاطر اینکه در آن دوران بیشتر کنار من باشد، روزهایی که من در منزلشان بودم، زودتر به خانه می آمد.

پس از شهادتش به خوابتان می آید، درست است؟

هر وقت دلتنگش می شوم به خوابم می آید، همیشه با لباس سفید او را در خواب دیده ام، البته یکبار هم دیدم که لباس سبز زیبایی به تن داشت. مثل زمان های قبل از شهادتش قربان صدقه ام می رود.

منبع: فارس - ۱۳۹۸/۶/۴

تا زمانی که دیپلم گرفت، نزد ما زندگی می کرد تا اینکه در دانشگاه «صنعتی امیرکبیر» قبول شد و به تهران رفت و تا زمان شهادتش هم در تهران زندگی می کرد. وقتی برای دوره لیسانس قبول شد، ارتباط کمی با ما داشت، چون آن زمان تلفن نداشتیم تا از او سراغی بگیریم، چون پدر مجید در آن زمان در بستر بیماری بود، هر از چندگاهی به خانه همسایه زنگ می زد و با اطلاع همسایه با او صحبت می کردیم.

تحصیل و زندگی داشته اما نپذیرفته بود.

چه کسی شما را از موضوع شهادت ایشان مطلع کرد؟

روز شهادت مجید، دلشوره عجیبی داشتم، نمی دانستم چه اتفاقی قرار است رخ دهد، آرام و قرار نداشتیم. از ابتدای صبح آن روز نوه کوچکم نزد من بود و از او نگهداری می کردم اما ناخودآگاه منتظر یک اتفاق و حادثه بودم. برای خرید از منزل خارج شدم، سر کوچه که رسیدم، برادرزاده ام مرا دید و از من خواست تا خریدهایم را انجام دهد اما چون دلشوره داشتم درخواست وی را رد کردم و گفتم خودم خرید می کنم تا بدینوسیله خودم را سرگرم کنم. به خانه که رسیدم، نگرانی و ناراحتی را در چهره پسر دیگرم «فرید» و سایر اعضای خانواده دیدم اما آنها چیزی به من بروز ندادند! تا اینکه تلفن منظرمان به صدا درآمد و پس از صحبت های

شهید مجید شهریاری چگونه در مسیر دینداری حرکت کرد؟

مجید از شش سالگی نماز خواندن را آموخت و نمازهای یومیه اش را کامل می خواند. از هشت سالگی نزد حاج آقا سلیمی، قرآن و معارف دینی را فراگرفت. از همان سنین نوجوانی خمس پول تو جیبی اش را می داد، هر چند که ما تأکید می کردیم نیازی به دادن خمس پول تو جیبی نیست، اما با این حال مجید به این موضوعات اهمیت زیادی قائل بود. در دوران مدرسه نیز به موضوعات دینی اهمیت زیادی می داد و حتی به خاطر دارم در مراسم عروسی که غیر از صلوات و مولودی بود، حضور پیدا نمی کرد.

از دواج شهید چگونه شکل گرفت؟

مجید در دوره دانشجویی در مقطع لیسانس ازدواج و زندگی ساده ای را آغاز کرد. خانواده همسرش نیز کم توقع بودند و با برگزاری مراسم ساده ای که برگرفته از زندگی ائمه معصومان^(ع) بود زندگی خود را آغاز کردند. مجید از همان ابتدا ساده زندگی می کرد و اهل تجملات نبود، حتی به یاد دارم به دانشجویانش توصیه می کرد در امر ازدواج شرایط را برای خودشان سخت نکنند.

آیا شما از موفقیت تحصیلی و شغلی شهید شهریاری مطلع بودید؟

مجید از همان ابتدا شخصی موفق در تحصیل و شغلش بود، اما هیچگاه انتظار تشویق بابت موفقیت هایش را نداشت. زمانی که در مقطع دکتری قبول شده بود به اعضای خانواده این موضوع را اطلاع نداده بود و از طریق همسر وی مطلع شدیم که در مقطع دکتری پذیرفته شده و تحصیل می کند. پسر من بسیار متواضع بود به طوری که پس از شهادتش مطلع شدیم که به درجه استاد تمامی رسیده است. قبل از شهادتش در جریان فعالیت های هسته ای وی نبودیم و گمان می کردیم استاد ساده دانشگاه است.

پس شما حتی فکر این را هم نمی کردید که پسران شهید شود؟

نه اصلا، چون اطلاع چندانی از فعالیت هسته ای وی نداشتیم و در جریان همه امور مجید نبودیم، حتی فعالیت هسته ای ایشان را دکتر صالحی که استاد مجید بود، پس از شهادتش برایمان توضیح داد. شنیدیم که پیشنهاد های متعددی از کشورهای دیگر برای ادامه

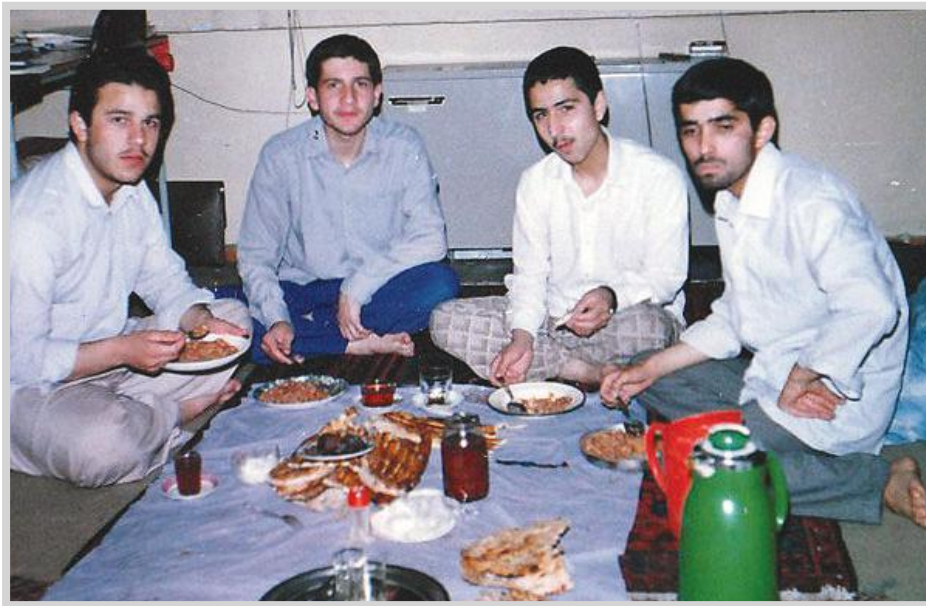


دکتر بهجت قاسمی در گفتگو با شاهد یاران

مجید شهریاری، آماده شهادت بود

درآمد

بهجت قاسمی عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی و همسر شهید مجید شهریاری، دانشمند هسته‌ای کشورمان است که هشتم آذر سال ۱۳۸۹ مورد ترور عوامل موساد در تهران قرار گرفت. در این حادثه همسر شهید شهریاری نیز او را همراهی می‌کرد و حضور او در خودرویی که مورد حمله قرار گرفت، باعث مجروحیت شدید وی شد. همسر شهید شهریاری که خود نیز دانشجوی فیزیک در دانشگاه صنعتی اصفهان و دانشگاه پلی‌تکنیک و شریف تهران بود، در دوران دانشجویی با شهید شهریاری آشنا و با وی ازدواج کرد. دو راکب موتورسوار به خودروی حامل استاد شهریاری و همسرش در بزرگراه ارتش نزدیک شدند و در یک لحظه بمب دست‌سازشان را به درب سمت راست چسبانده و چند ثانیه بعد انفجار رخ داد. بهجت قاسمی، همسر دکتر شهریاری لحظه شهادت همسرش را از نزدیک لمس کرده و هنوز تک‌تک ثانیه‌های آن ترور سیاه را به خاطر دارد. بررسی ابعاد زندگی و شخصیتی شهید مجید شهریاری در گفتگو با همسر ایشان را در ادامه می‌خوانید.



« شهید مجید شهریار (نفر دوم از سمت راست) در کنار همکلاسی‌های دانشگاه در دوران دانشجویی.

منزل ما بیایند. چند روز بعد به همراه مادرشان آمدند و مراسم خواستگاری برگزار شد. سه ماه نامزد بودیم و دوره خوبی برای شناخت بود. عروسی را در سالن سلف سرویس دانشگاه برگزار کردیم. با لباس عروس به خوابگاه رفته و زندگی ساده و بی‌تکلفمان را شروع کردیم. یک سوئیت خوابگاهی ۱۲ متری بود حتی میز هم نداشتیم. دکتر دو پایه برای طاقچه زده بود که آینه و شمعدان و وسایلم را روی آن گذاشته بودم. زندگی‌مان به ساده‌ترین شکل آغاز شد. تا عمر دارم شاخه‌های گل‌مریم را که همراه با یک دنیا محبت و پشت گرمی به من هدیه می‌داد فراموش نمی‌کنم. هر زمان چند روز ماموریت می‌رفت واقعا حالم دگرگون می‌شد و گریه می‌کردم، وابستگی ما به همدیگر زیاد شده بود.

ارتباطشان با فرزندان چگونه بود؟

رعایت اهل منزل را داشت و مقید بود که در مناسبت‌ها حتماً هدیه‌ای برای اعضای خانواده بگیرد؛ حتی اگر یک شاخه گل بود. با بچه‌ها دوستی صمیمی و واقعی بود و تا حد امکان زمانی را به آن‌ها اختصاص می‌داد. بچه‌ها به این دورهمی شبانه عادت کرده بودند. وقتی ساعت مقرر می‌رسید، دخترم بهانه حضورش را می‌گرفت. با پسرم محسن بازی‌های مردانه می‌کرد؛ بدون این که ملاحظه بچگی یا توان جسمی او را بکند. به جد کشتی می‌گرفت و این مایه غرور محسن بود.

ارتباط شهید شهریار با دانشجویان چگونه بود؟

علاوه بر اینکه استاد بسیار جدی و سخت‌گیری بود در کنار اینها ارتباط بسیار نزدیکی با دانشجویان داشت و بعضاً ارتباط خانوادگی نیز داشتند. در مواردی به ازدواج

کار و درس هستم، گفتم شما جوانید بهتر است در جوانی زودتر ازدواج کنید. حالا خودم مجرد بودم، یکبار گفت مگر شما چند سالتان است؟ گفتم خیلی از شما بزرگترم، واقعا حسم این بود که خیلی از من کوچکتر است. آن موقع بود که سنش را مطرح کرد و گفت متولد سال ۴۵ است من هم گفتم خب حالا مانده تا به سن ما برسید. یکی از دوستانم که در اصفهان با او هم کلاس بودم در رشته مهندسی دانشگاه امیرکبیر قبول شد و دانشجوی مهندس شهریار شد. صمیمیت زیادی با این دوستان داشتم، یکبار تماس گرفت و گفت وسط هفته می‌خواهد به منزلمان بیاید، دوستم آمد و دیدم مطلبی می‌خواهد بگوید اما نمی‌تواند! معلوم بود می‌خواهد حرفی بزند، اما تعلل می‌کند. تا اینکه پیشنهاد شهید شهریار برای خواستگاری از من را مطرح کرد. باورم نمی‌شد و برایم غیرقابل هضم بود، اما مدتی بعد وارد مرحله فکر کردن شدم. باایمان بود و این ایمان از رفتار، نگاه و حرکاتش تراوش می‌کرد. احساس می‌کردم مراقب صحبت و رفتارش است و این نشات گرفته از خلوص ایمانی‌اش بود. اولین قرار را مقابل دانشگاه شریف در پارکی گذاشتیم. تمام حرف‌های زندگی را در آن دو ساعت زدیم و به این دلیل طولانی نشد که آشنایی اولیه را در دانشگاه شریف و پلی تکنیک داشتیم. گفتم صداقت در زندگی برایم مهم است. ایشان گفت دوست دارم به گونه‌ای زندگی کنم که برای حل مشکل به کسی مراجعه نکنیم و برعکس اگر کسی مشکلی داشت به ما مراجعه کند که واقعا زندگی‌م اینطور بود. نمی‌گویم مشکل نداشتیم، قطعاً مسائلی پیش آمده، چون از فرهنگ و زبان و در مجموع دو انسان متفاوت بودیم، اما پیش نیامد بخواهیم به شخص ثالثی مراجعه کنیم. در آن دو ساعت همه چیز تمام شد و جوابم مشخص بود. قرار شد به همراه خانواده به

چه خصوصیات بارزی در شخصیت شهید

شهریار دیدید که به پیشنهاد ازدواج ایشان پاسخ مثبت دادید؟

قبل از اینکه با ایشان ازدواج کنم، مجید به عنوان دستیار استاد در دانشکده مشغول به فعالیت بود و برخی از کلاس‌های استاد را که در حوزه تخصصی ایشان بود شهید شهریار تدریس می‌کرد. من کلاس‌های ایشان را دیده بودم، نکته‌ای که کاملاً محرز و مشخص بود که انسان متشروع و با ایمانی است. نکته دیگر این بود که رفتار ایشان شاخص و محترمانه بود. فرد محترم و متواضعی بود که به مسائل شرعی اهمیت داده و رعایت می‌کرد، این دو نکته برایم بااهمیت بود.

از ماجرای خواستگاری و ازدواج با شهید

شهریار برایمان بگوئید؟

ورای باورهایم بود که شهید شهریار به من پیشنهاد ازدواج دهد. آن زمان که مجرد بودم، سعی می‌کردم سنم را بزرگتر بگویم. شهید شهریار نزدیک دو سال از من کوچکتر بود و همیشه دوست داشتم همسرم ۱۰ سال از من بزرگتر باشد که بتوانم رویش حساب کنم، اما اعتراف می‌کنم نجابت، متانت و سر بهزیری او آنقدر مشهود بود که به عنوان یک انسان و هم‌دانشگاهی برایش احترام زیادی قائل بودم.

من سال آخر ارشد بودم و ایشان فارغ‌التحصیل شده بود و بدون کنکور، دوره دکتری امیرکبیر را شروع کرد. از آنجا که فعالیت‌های فرهنگی زیادی داشتم گاهی برای معرفی و وصلت دانشجویان اقدام می‌کردم روی همین حساب چندباری اتفاقی به آقای شهریار هم گفتم شما نمی‌خواهید سر و سامان بگیرید؟ من دوستان زیادی داشتم و می‌توانستم معرفی کنم. گفتند گرفتار

رعایت اهل منزل را داشت و مقید بود که در مناسبت‌ها حتماً هدیه‌ای برای اعضای خانواده بگیرد؛ حتی اگر یک شاخه گل بود. با بچه‌ها دوستی صمیمی و واقعی بود و تا حد امکان زمانی را به آن‌ها اختصاص می‌داد. بچه‌ها به این دورهمی شبانه عادت کرده بودند. وقتی ساعت مقرر می‌رسید، دخترم بهانه حضورش را می‌گرفت. با پسرم محسن بازی‌های مردانه می‌کرد؛ بدون این که ملاحظه بچگی یا توان جسمی او را بکند.



دانشجویان کمک می‌کرد و اگر مشکلاتی وجود داشت سعی می‌کرد تا این مشکلات را حل کند. اگر مشکل مالی داشتند سعی می‌کرد این مشکلات را مرتفع کند و به نوعی دانشجویان با ایشان که استادشان بود رفیق بود.

شما نیز تحصیلات هسته‌ای دارید، به نظر شما دستاورد شهید شهریار در چه حوزه و فعالیتی بیشتر بوده است؟

ایشان تلاش و نقش زیادی در ترویج علم هسته‌ای و پرورش دانشجویان هسته‌ای که مهندسين آتی کشور بودند داشت. بسیاری از این افراد اکنون در حوزه انرژی هسته‌ای فعالیت می‌کنند. در کنار آموزش دانشجویان و مهندسين آتی انرژی هسته‌ای، فعالیتی که توجهات را به خودش جلب کرد که تا آن ایام شاید فردی در این حوزه ورود پیدا نکرده بود بحث غنی‌سازی ۲۰ درصدی بود که دکتر علی‌اکبر صالحی؛ رئیس وقت سازمان انرژی اتمی توضیحات مفصلی از این دستاورد مجید ارائه داده‌اند. دستاوردهای مجید شهریار در حوزه هسته‌ای هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد و به نوعی ایشان در پایه‌سازی هسته‌ای در کشور گام برداشته‌اند.

به نظر شما با شهادت ایشان، صنعت هسته‌ای کشورمان در ادامه کار با مشکل مواجه شد؟

باید عنوان کرد که مشکل را چگونه توصیف می‌کنیم! خلاء وجودی ایشان را نمی‌توان کتمان کرد که جای ایشان در صنعت هسته‌ای واقعاً خالی است و مطمئناً سال‌ها باید سپری شود تا دانشمندی همانند شهریار متولد شود. اما اینگونه هم نیست که عنوان کنیم با شهادت ایشان، روند خدشه‌دار و متوقف شده است. قطعاً اینگونه نیست و ایشان دانشجویان بسیار خوبی در این عرصه تربیت کرده‌اند و البته دانشمندان دیگری نیز در این عرصه بوده‌اند که توانستند اقدامات و فعالیت‌های شهید شهریار و دیگر شهدای هسته‌ای را انجام دهند. اما شاید اگر ایشان حضور داشت سرعت پیشرفت در صنعت هسته‌ای سریعتر بود.

دشمنان چگونه از فعالیت شهید شهریار مطلع شده و به اطلاعات ایشان دسترسی پیدا کرده بودند؟

نمی‌توانم به‌طور یقین به این سؤال پاسخ دهم. اما همه کشورها سیستم‌های جاسوسی دارند و کشورمان نیز سال‌هاست از سیستم جاسوسی کشورهایی از جمله رژیم غاصب اسرائیل، آمریکا و انگلیس جنایتکار آسیب دیده است. افراد معدودی نیز در داخل کشورمان هستند که با دریافت مبالغ از دشمنان به وطن اسلامی‌مان خیانت کرده و با دشمنان اسلام همکاری

در کنار آموزش دانشجویان و مهندسين آتی انرژی هسته‌ای، فعالیتی که توجهات را به خودش جلب کرد که تا آن ایام شاید فردی در این حوزه ورود پیدا نکرده بود، بحث غنی‌سازی ۲۰ درصدی بود که دکتر علی‌اکبر صالحی؛ رئیس وقت سازمان انرژی اتمی توضیحات مفصلی از این دستاورد مجید ارائه داده‌اند. دستاوردهای مجید شهریار در حوزه هسته‌ای هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد و به نوعی ایشان در پایه‌سازی هسته‌ای در کشور گام برداشته‌اند.

بوده است.

عملکرد نهادهای امنیتی بعد از شهادت ایشان چگونه شد؟

بعد از شهادت دکتر شهریار سیستم‌های امنیتی تصمیم گرفته بودند علاوه بر راننده، فردی نیز به صورت مسلح وظیفه حفاظت فرد را برعهده گیرد که این تصمیم توانست تا حدود زیادی موثر باشد و جلوی ترورهای بیشتر را بگیرد.

نگاه شهید نسبت به فناوری هسته‌ای چگونه بود؟

ایشان اعتقاد بسیار راسخ داشت که باید در این حوزه

می‌کنند که شاید خروج اطلاعات مربوط به شهید شهریار به این شیوه بوده باشد. قبل از شهادت ایشان اطلاعاتی به‌دست ما رسیده بود که دشمن در صدد ترور ایشان است اما عملکرد قوی نهادهای امنیتی باعث شد تا دشمن نتواند عملیات ترور را در آن ایام انجام دهد.

منظورتان این است که عملکرد نهادهای حفاظتی در زمان ترورها ضعیف بوده است؟

به نظرم مدیریت‌ها در سال‌هایی که ترورها آغاز شد ضعیف شده و باعث شد نفوذ دشمن شکل گرفته و ترورها صورت گیرد. مطمئناً دشمنان برای ترور دانشمندان هسته‌ای تمرینات گسترده‌ای انجام داده بودند و سیستم امنیتی و اطلاعاتی ما نیز در سال‌هایی که ترورها انجام شده بود مشکلاتی داشت. در دولت حواشی ایجاد شده بود و باعث شد این ترورها با فواصل مدت کم و به یک شکل انجام شود. توان اطلاعات کشور معطوف به داخل شد و فرصت نفوذ برای دشمن پیش آمد. بعد از عملیات ترور شهید علیمحمدی، سیستم‌های امنیتی تصمیم گرفته بودند تا از دانشمندان هسته‌ای حفاظت کنند و نهایت حفاظت به این گونه بود که خودرویی به همراه فردی مسلح که هم وظیفه رانندگی و هم وظیفه حفاظت همزمان را برعهده داشت انجام می‌شد. این سیستم حفاظت، کافی نبوده و نمی‌توان از فردی که مسلح بوده و در حال رانندگی است انتظار داشت که بتواند از جان این افراد در مواقع خطر محافظت کند. دشمنان سال‌ها برای انجام ترور تمرینات پیچیده‌ای را انجام می‌دهند و محل ترور را نیز قبل از ترور به دفعات مشاهده می‌کنند و در اصل می‌توان عنوان کرد که حفاظت در حد صفر

شاید در مواقعی سرعت را کند کرده‌اند اما متوقف نشده و نخواهد شد. سیستم مدیریت در کشورمان جمعی است، قوای سه‌گانه در مسائل تصمیم‌گیری نقش دارند و مقام معظم رهبری نیز به این تصمیمات نظارت دارند و نظرشان را عنوان می‌کنند. برخی اوقات تصمیم گرفته شد که چرخه هسته‌ای با سرعت بیشتری طی مسیر کند که قطعاً به صلاح کشور بوده است اما من اعتقادی به توقف ندارم. علمی که در ذهن جوانان ما پرورش یافته است توقف‌پذیر نیست.

خیلی‌ها معتقد هستند در امضای برجام فعالیت هسته‌ای متوقف شده است، نظر شما چیست؟

به نظرم؛ توافق و امضای برجام تصمیم کل نظام بود و یک قوه به تنهایی این تصمیم را نگرفته بود. شاید اوضاع جهانی و داخلی باعث به امضا رسیدن برجام شد، قطعاً این اقدام در آن برهه زمانی به صلاح کشور و مردم بوده است. شاید اگر برجام اجرا نمی‌شد مشکلاتی در کشور به وقوع می‌پیوست و مطمئن هستم که این تصمیم بهترین تصمیم بوده است. عده‌ای که اظهار تعطیلی صنعت هسته‌ای بعد از توافق هسته‌ای را عنوان می‌کنند شاید اطلاعات علمی کافی از انرژی هسته‌ای ندارند و اگر علم را دارند شاید علم سیاست بین‌المللی را نمی‌دانند. البته این اظهارنظرها نیز از روی دلسوزی است اما اعتقاد دارم بدون تخصص و اطلاعات کارشناسی نباید در حوزه‌ای ورود کرد و زمانی که نظام در موضوعی به اجماع می‌رسد، مردم و همه اقشار باید پشتیبان نظام باشند.

یعنی معتقد هستید تلاش دانشمندان هسته‌ای که در این مسیر به شهادت رسیدند با امضای توافق برجام از بین نرفته است؟

تلاش دانشمندان و شهدای هسته‌ای بود که با تلاش خود باعث شد تا دشمن وادار به نشستن در میز مذاکرات شده و امتیازهای بسیاری به سیاستمداران و مذاکره‌کنندگان کشورمان دهند. در ابتدای مذاکرات درخواست دشمن این بود که ایران حق غنی‌سازی در هر درصدی را ندارد اما زمانی که پیشرفت دانشمندان در صنعت هسته‌ای و درصد غنی‌سازی صورت گرفته را دیدند متوجه شدند نمی‌توانند این پیشرفت را متوقف کنند و سعی می‌کردند تا درصدهای غنی‌سازی را کمتر کنند.

لطفاً لحظات انجام ترور، شهادت دکتر و مجروحیت خودتان را توصیف کنید؟

روز قبل از حادثه دکتر از دانشگاه به من زنگ زد و گفت در دانشگاه جلسه‌ای است که من هم باید بروم،

همه می‌دانیم که اصطلاحی است که می‌گویند «قطاری که در حال حرکت است به سمتش سنگ پرتاب می‌کنند و قطاری که متوقف است را سنگ نمی‌زنند». نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در حال حرکت رو به جلوست و مسیر خود را طی می‌کند. شاید این فراز و نشیب‌ها در کشورمان کمی بیشتر بوده و نوسانات زیادی داشته است اما به نظرم این فراز و نشیب‌ها زیر نظر مسئولان نظام بوده و کاملاً با دقت اوضاع را تحت کنترل قرار دارند. هیچگاه قرار نیست چرخه هسته‌ای کشور متوقف شود و نوع حرکت این قطار نیز کاملاً تحت تدبیر مسئولان نظام است. ما نیز اطمینان داریم که تصمیم درست را خواهند گرفت و مقام معظم رهبری نیز اشراف کامل به موضوعات دارند.

پیشرفت در تمامی حوزه‌ها خواست ایشان بود اما با توجه به اینکه جهان در صنعت هسته‌ای سرمایه‌گذاری شدیدی انجام داده بود، شهید شهریاری نیز تلاش کرد تا در صنعتی که تخصص در آن دارد پیشرفت صورت گیرد. اعتماد داشت این علم غالبی است که می‌تواند توان و قدرت به کشور دهد. تمام تلاش ایشان این بود که علاوه بر کسب دانش بتواند این علم را با پرورش دانشجویان اشاعه دهد.

پیشرفت کنیم. پیشرفت در تمامی حوزه‌ها خواست ایشان بود اما با توجه به اینکه جهان در صنعت هسته‌ای سرمایه‌گذاری شدیدی انجام داده بود، شهید شهریاری نیز تلاش کرد تا در صنعتی که تخصص در آن دارد پیشرفت صورت گیرد. اعتماد داشت این علم غالبی است که می‌تواند توان و قدرت به کشور دهد. تمام تلاش ایشان این بود که علاوه بر کسب دانش بتواند این علم را با پرورش دانشجویان اشاعه دهد.

هدف نهایی ایشان چه بود؟

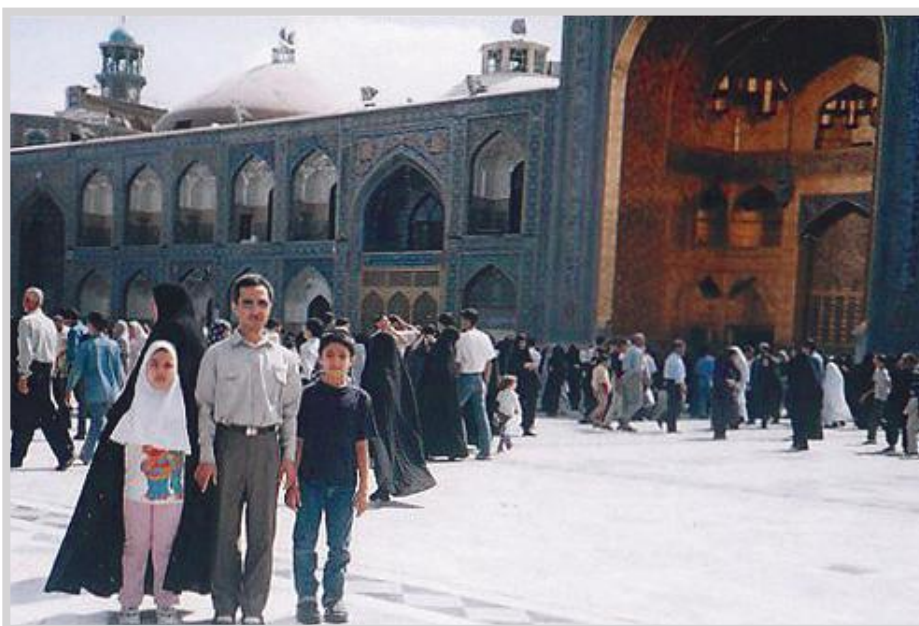
نگاه ایشان در تمام زندگی این بود که تا نفس در سینه دارد بتواند وظیفه اش را به درستی انجام دهد. هدفش این بود که تا توان دارد وظیفه ارتقا و اشاعه علم را انجام دهد.

آیا از خطرات شغل و احتمال شهادت با شما صحبت می‌کردند؟

چون هم رشته بودیم مطلع بودم که سیستم‌های جاسوسی به دنبال اطلاعات شهید شهریاری بوده و از فعالیت‌های ایشان مطلع هستند. احتمال ترور را در سال‌ها قبل از شهادت ایشان، مطلع بودیم. به جرأت می‌توان گفت ۱۳ سال قبل از شهادت ایشان احتمال می‌دادیم که به دنبال اطلاعات ایشان هستند. اما انصافاً سیستم اطلاعاتی در آن سال‌ها بسیار خوب انجام وظیفه می‌کرد و مانع انجام عملیات‌ها شد.

فعالیت هسته‌ای کشورمان فراز و نشیب بسیاری داشته است. به نظر شما این فراز و نشیب‌ها در چه ایامی بیشتر بوده است؟

حتماً فراز و نشیب داشته و کاملاً امری طبیعی است.



شهید مجید شهریاری در کنار فرزندان

کرده‌ام اما ترور همسرم خیلی دردناک بود. گاهی اوقات آدم‌ها خودشان در مرگ‌شان مقصر هستند، یک نفر با سرعت بالا رانندگی می‌کند و بر اثر تصادف می‌میرد، حتی کشته‌شدن در جنگ هم به اندازه ترور مظلومانه نیست. در جنگ به هر حال هر دو طرف مسلح هستند که یک سر این کارزار می‌تواند مرگ باشد، اما همسر من بی‌دفاع کشته شد. او یک شخصیت علمی بود، سال‌ها درس خوانده بود و برای زندگی‌اش تلاش کرد و آن روز با دست خالی ترور شد. من فکر می‌کنم ترور مغزها مظلومانه‌ترین نوع مرگ است. من نمی‌دانم اگر همسرم به شهادت نمی‌رسید، در این سال‌ها به چه دستاوردهای علمی دیگری می‌رسید اما طبیعتاً می‌دانم که اگر زنده بود، همچنان در مسیر علم تلاش می‌کرد. به هر حال از سال ۸۹ تاکنون جای او در کنار من و بچه‌هایم بسیار خالی است.

❁ بعد از شهادت ایشان پروژه‌های در دست اجرا چگونه انجام شد؟

در جریان کلی پروژه‌هایی که انجام می‌دادند بودم اما اطلاع نداشتم که این پروژه دقیقاً چیست. دکتر صالحی رئیس وقت سازمان در خاطراتی عنوان می‌کردند به دنبال فردی بودم که هم توانمند باشد و هم قابل اطمینان که این پروژه و حرکت مهم را به او واگذار کنم. هر چه فکر کردم اولین فردی که به ذهنم رسید دکتر شهرداری بود و من اطلاع نداشتم که این قضیه محاسبات تا این اندازه مهم است اما بعد از شهادت ایشان مطلع شدم. پروژه‌های نیمه‌کاره نیز بود که در ادامه مطلع شدم و به نوعی به اتمام رسید.

❁ ارتباط شهید شهرداری با شهید محسن فخری‌زاده چگونه بود؟

هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم همسر شهید فخری‌زاده در روزهای شهادت همسرم کنارمان ماند تا تنها نباشیم و به حق دل‌داری‌شان آرام‌مان می‌کرد. حضورشان یادآور همه آرمان‌ها و اهداف خانواده‌های هسته‌ای بود. آن روزها به دلیل شرایط امنیتی کمتر خانواده‌های پژوهشگران هسته‌ای با یکدیگر رفت‌وآمد می‌کردند؛ اما دکتر شهرداری استاد دانشگاه بود و شهید فخری‌زاده پروژه‌های وزارت‌دفاع را پیش می‌برد و هر دو ارتباط تنگاتنگ کاری با یکدیگر داشتند. در تمام این ۱۰ سال هرگاه مشکلات امنیتی برای خانواده‌های شهدای هسته‌ای پیش می‌آمد، اولین شخصی را که در جریان می‌گذاشتیم شهید محسن فخری‌زاده بود. او با تمام مشغله‌هایی که داشت همچون برادری بزرگ کنار همه خانواده‌های شهدای هسته‌ای بودند. به محض اینکه خبر شهادت فخری‌زاده را شنیدم همه اتفاقاتی که در لحظه ترور دکتر شهرداری برایم رخ داده بود برای چند



✓
دکتر صالحی رئیس وقت سازمان تعریف می‌کردند که به دنبال فردی بودم که هم توانمند باشد و هم قابل اطمینان که این پروژه و حرکت مهم را به او واگذار کنم. هر چه فکر کردم اولین فردی که به ذهنم رسید دکتر شهرداری بود و من اطلاع نداشتم که این قضیه محاسبات تا این اندازه مهم است اما بعد از شهادت ایشان مطلع شدم. پروژه‌های نیمه‌کاره نیز بود که در ادامه مطلع شدم و به نوعی به اتمام رسید.

و صدا سرش به سمت چپ بی‌حرکت افتاده، فهمیدم که مجید شهید شده است. در این دقایق فقط فریاد می‌زدم و ناله می‌کردم مجید من! لحظه‌ای بعد متوجه شدم روی برانکارد نیروهای امداد هستم، بی‌اختیار تا یاد مجید افتادم صحنه کربلا به ذهنم خطور کرد که سر فرزند زهراب^(ع) را بریدند و چه بلاهایی بر سر اهل بیت آوردند اما مجید من که خاک پای آنها هم نمی‌شود. پس از آن گفتم الحمدلله. ازدست‌دادن عزیز با هر نوع مرگی غم‌انگیز است؛ منتها نمی‌توانیم برای خیلی از مرگ‌ومیرها صفت مظلومانه به کار ببریم. خود من در کودکی پدرم را از دست دادم، چند سال قبل مادرم فوت کرد و حتی مرگ خواهر و برادرم را لمس

چون یک طرح در دست اجرا داشتم که مدتی بود با مشکل مواجه شده بودم و دکتر اطمینان داد که مشکل طرح من در آن جلسه حل می‌شود. فردای آن روز بسیار خوشحال بودم.

صبح روز حادثه با دکتر از منزل بیرون رفتیم. به علت آلودگی هوا و زوج و فرد شدن خودروها، دکتر نمی‌توانست از خودرو خود استفاده کند به همین دلیل با خودروی من عازم محل کار شدیم و به پسر محسن هم گفتیم با ما بیاید اما گفت کلاس دانشگاه او ساعت ۱۰ صبح است و همراهمان نیامد و این لطف خدا بود تا شاهد این حادثه تلخ نباشد. شهید شهرداری و راننده در صندلی جلو نشستند و من هم در صندلی عقب، دکتر مطابق معمول که بیشترین استفاده را از وقتش می‌کرد در خودرو شروع به گوش کردن تفسیر قرآن آیت‌الله جوادی آملی کرد، حدود ششصد متر در بزرگراه ارتش حرکت کرده بودیم که یک موتورسوار نزدیک خودرو شد، مجید سرش پایین بود و همچنان در حال مطالعه، اما وقتی راننده فریاد کشید، سرش را بالا آورد و پرسید چه شده؟ این آخرین جمله‌ای بود که از او شنیدم اما هیچ فرصتی نبود که کسی برایش توضیح دهد. کمر بند ایمنی بسته بود و باید آن را باز می‌کرد. چون کمر بند نداشتم بلافاصله از خودرو پیاده شدم، راننده هم سریع پیاده شد، رفتم کمک کنم تا دکتر از خودرو پیاده شود اما در همین حین بمب جلوی صورت من منفجر شد. بیهوش نشدم، حرارت اولیه انفجار را در صورتم احساس می‌کردم. نمی‌توانستم حرکت کنم و فقط می‌گفتم مجید من! خودم را کشان کشان به درب خودرو رساندم، دیدم مجید بی‌سر

اینگونه است و بزرگترین تسلی این است. لکن تسلی دومی هم وجود دارد و آن قدردانی مردم است. دیدید که مردم ما چه قدردانی و چه ارزش گذاری کردند از این شهید بزرگوار.

❁ اگر مطلب پابانی است بفرمائید؟

مجید واقعا آماده شهادت بود چون زمانی که زندگی این مرد را مرور می کنیم می بینم رویه مجید در زندگی هیچ سرانجامی جز شهادت نداشت. مسلما مردم ما هیچ گاه یاد و خاطره شهید شهریار، شهید محسن فخری زاده و دیگر شهدای علمی و هسته ای کشورمان را فراموش نخواهند کرد و امید دارند مسئولان نیز با فراموش نکردن یاد شهدا برای پیشرفت ایران عزیزمان تلاش کنند. شخصا اعتقاد دارم که نظام جمهوری اسلامی فراز و نشیب های زیادی داشته و خون های بسیاری ریخته شده است و مردم نیز بسیار زحمت کشیدند. مردم همیشه در صحنه های انقلاب بودند. تک تک آحاد مردم در کنار انقلاب ایستاده اند امیدوارم خداوند توفیق دهد تا تلاش کنیم این نظام سر بلند باشد و امیدوارم مسئولان نیز قدر مردم شهید پرور را بدانند.

غیر قابل توصیف است که ما اصلاً نمی توانیم درک کنیم و مطمئن باشید ایشان اکنون در بهترین حالات است، که هر مؤمنی و هر انسان صالحی، اگر چنانچه اندکی از آن مراتب را با بتواند با دیده بصیرت خودش ببیند، آرزو می کند که ای کاش ما به همین سرنوشت دچار شویم. الحمد لله رب العالمین شهید شهریار و وضعشان

اولین شخصی را که در جریان می گذاشتیم شهید محسن فخری زاده بود. او با تمام مشغله هایی که داشت همچون برادری بزرگ کنار همه خانواده های شهدای هسته ای بودند. به محض اینکه خبر شهادت فخری زاده را شنیدم همه اتفاقاتی که در لحظه ترور دکتر شهریار برایم رخ داده بود برای چند هزارمین بار در ذهنم تکرار شد این اتفاق برای من بسیار شوکه کننده بود به خصوص اینکه در روزهای سالگرد همسرم این اتفاق افتاد.

هزارمین بار در ذهنم تکرار شد این اتفاق برای من بسیار شوکه کننده بود به خصوص اینکه در روزهای سالگرد همسرم این اتفاق افتاد. حس کردم بهترین کاری که می توانم انجام دهم حضور در کنار همسر ایشان و خانواده شان است. خودم را به سرعت به بیمارستان رساندم تا بتوانم لحظه ای در کنار ایشان باشم. همراهی همسر شهید فخری زاده را فراموش نخواهم کرد. من این لحظه ها را تجربه کرده بودم و خوب می دانستم علاوه بر دلداری و حمایت اقوام و بستگان کسانی که غم مشترک دارند بهتر می توانند یکدیگر را درک و دل یکدیگر را آرام کنند. وقتی به همسر شهید فخری زاده رسیدم فقط به او گفتم «شما هم به جرگه ما پیوستید و حالا ما هم دردم و باید این روزها را تاب بیاوریم.» دقایق ابتدایی ترور برای همه همسران بسیار شوکه کننده است؛ اما ما خودمان را برای این روزها آماده کرده بودیم. هرچه همسرانمان بیشتر در دانش پیش می رفتند انگار ما هم دلمان را آماده تر می کردیم. همه این ها را همسر شهید فخری زاده خوب می دانست. همسران مردان پژوهشگر و دانشمندان هسته ای آموخته اند مثل همسرانشان طور دیگری زندگی کنند و خودشان را برای روزهای سخت آماده کنند؛ ما در زندگی هایمان یاد گرفته ایم هر لحظه منتظر یک اتفاق باشیم. هر چند سال ها طول می کشد شخصی مثل دانشمند شهید محسن فخری زاده تربیت شود؛ اما ما خانواده شهید هسته ای مطمئن هستیم آن قدر جوان های بانگیزه داریم که می توانند راه علمی این شهدا را ادامه دهند. شهید شهریار به من و فرزندانم حتی اکنون که به شهادت رسیده آرامش می دهد و باید این نکته را توجه داشت که خداوند توفیق داد که به عنوان همسر در کنارش بودم. امیدوارم همسرم در پیشگاه خداوند متعال ما را از یاد نبرد و شفیع ما باشد.

❁ از لحظات دیدار با مقام معظم رهبری بفرمائید؟

در بیمارستان خواسته بودم هیچ خبرنگاری بالای سرم نرود چون ممکن بود در آن لحظاتی که داغ عزیز دیده بودم حرفی بزنم که دشمن سوء استفاده کند. رهبر عزیزمان که قبلاً صحبت های مرا از تلویزیون دیده، تقدیری از شهید کرد و فرمود: «شهادت دکتر شهریار، آبرویی داد به جامعه علمی کشور، شهادت چنین شخصیت برجسته و مورد قبولی، به دشمن نشان داد که در محیط علمی جمهوری اسلامی، این چنین شخصیت ها و انگیزه هایی وجود دارد. مهم ترین تسلی که انسان در چنین حوادث به خودش می دهد این است که می داند خدای متعال برای این جانفشان ها، شهادت ها و خون های به ناحق ریخته شده، ثواب هایی را معین و مدون کرده که به ذهن ما هم خطور نمی کند! به قدری این مقامات و درجات الهی، عالی و





فرید شهریاری در گفتگو با شاهد یاران

زندگی شهید مجید شهریاری، عطر و بوی قرآن داشت

درآمد

فرید شهریاری برادر مجید شهریاری است. ۵ سال از ایشان کوچکتر است و خاطرات زیادی از شهید در ذهن دارد. وی از انس شهریاری با قرآن و ارتباطش با آیت الله جوادی آملی می گوید. برادر مجید، انس شهریاری با قرآن و ائمه را باعث موفقیت های علمی و در ادامه موجب شهادتش می داند. از افتخارات علمی برادر شهیدش خاطراتی بیان می کند و مردمداری ایشان را رمز موفقیت وی می داند. فرید در ادامه صحبت هایش آمادگی شهید برای شهادت را این چنین بیان می کند: دکتر شهریاری چنان شتاب زندگی داشت که هشت روز پیش از تاریخ تولدش به پیشواز تولدی دیگر رفت. می دانست دنیا دیگر به کارش نمی آید و کارهایش را باید تمام کند. گرفتن غسل شهادت عادت هر روزه اش شده بود. فرید قدردان محبت مردم به خانواده شهریاری است. در ادامه، متن گفتگوی شاهد یاران با برادر شهید شهریاری را می خوانید.

برادرم انسان بی حاشیه و آرامی بود، اغلب اوقات یا در حال مطالعه بود یا به آموختن مسائل دینی مشغول بود، البته یک خصوصیت بارز دیگر نیز داشت و آن اینکه برای مادرم احترام زیادی قائل بود. به نظرم رمز موفقیت ایشان این بود که به موضوعات عمیق قرآنی پی برده بود و البته به آن عمل هم می کرد؛ برای مثال هیچگاه در مراسم غیبت شرکت نمی کرد. برادرم همیشه خودش را در محضر خدا می دانست و خدا را همیشه ناظر بر اعمال خود می دید و علاقه شدیدی به تلاوت قرآن داشت و به آن عمل هم می کرد و رمز موفقیت شهید شهریار پی بردن به رموز قرآنی بود. از طرفی ایشان در آموزش علم به دیگران بخل نداشت و از هر آنچه می دانست به دیگران آموزش می داد. حتی به یاد دارم که یکی از دانشجویان تعریف می کرد که یک روز برای حل مسئله ای با مشکل

بود تا کمک به هم نوع و فداکاری را در وجود خود پرورش دهد. مجید این آموزش ها را فرا گرفته و نسبت به انفاق علم از همان ایام نوجوانی اقدام می کرد. در ایام تحصیل در دوره دبیرستان، کلاس هایی تشکیل داده و به افرادی که در این دروس ضعیف تر بودند آموزش می داد. از ابتدا علاقه داشت تا در مسیر اشاعه علم پیش قدم و فعال باشد. علاوه بر تسلطی که در رشته تحصیلی خودش داشت در یادگیری دروس دیگر نیز به افراد کمک می کرد. اهل مطالعه و کتاب بود، اما به ورزش کردن هم علاقه زیادی داشت. عشق به فوتبال بود و به کوهنوردی علاقه داشت و در ایام تابستان، زمانی که از تحصیل فراغت داشتیم همیشه باهم فوتبال بازی می کردیم، البته این را هم بگویم که برادرم هر وقت صدای اذان را می شنید بازی را نیمه کاره گذاشته و به مسجد محل می رفت تا نماز

لطفا ضمن معرفی خود، بفرمایید شهید مجید شهریار در چه خانواده ای تولد و پرورش یافت؟

فرید شهریار هستم، برادر شهید مجید شهریار. ۱۰ خواهر و ۲ برادر هستیم که مجید فرزند ارشد خانواده و ۵ سال از من بزرگتر بودند. خانواده مان مذهبی و فرهنگی است و پدرم کارمند آموزش و پرورش در زنجان بود. مادر بزرگم مدیر مدرسه و پدر بزرگم نیز به عنوان کارمند آموزش و پرورش فعالیت داشت. روش تربیت و پرورش مجید از سوی مادر بزرگم که ترکیبی از تربیت مذهبی و علمی بود در پرورش فکری و ذهنی مجید کارگشا و موثر بود. این نوع تربیت باعث شد تا مجید در کنار آموزش و علاقه به علم در مبحث دینی و مذهبی نیز تلاش کند. مادر بزرگمان مدیر مدرسه بود و به دانش آموزان درس خوان علاقه داشت. مجید



« شهید مجید شهریار در دوران دانشجویی در کنار همکلاسی های دانشگاه.

برادرم انسان بی حاشیه و آرامی بود، اغلب اوقات یا در حال مطالعه بود یا به آموختن مسائل دینی مشغول بود، البته یک خصوصیت بارز دیگر نیز داشت و آن اینکه برای مادرم احترام زیادی قائل بود. به نظرم رمز موفقیت ایشان این بود که به موضوعات عمیق قرآنی پی برده بود و البته به آن عمل هم می کرد؛ برای مثال هیچگاه در مراسم غیبت شرکت نمی کرد. برادرم همیشه خودش را در محضر خدا می دانست و خدا را همیشه ناظر بر اعمال خود می دید.

مواجه شده بودم و هیچک از اساتید نتوانسته بودند آن را حل کنند، با خود تصمیم می گیرد که پیش برادر شهیدم (مجید) برود و جواب را از او بگیرد. این دانشجوی می گفت: وقت اذان ظهر بود و شهید شهریار می رفت که برای نماز وضو بگیرد، با دیدن پریشانی ام از من خواست که مسئله را برای او بخوانم، مسئله را برای شهید شهریار خواندم و ایشان در سه مرحله وقتی آب بر صورت می ریختند، آب بر دست راست می ریختند و آب بر دست چپ می ریختند مساله را برایم حل کرد.

حافظ قرآن هم بودند؟

بله حافظ بخشی از قرآن بودند و در کلاس های تفسیر قرآن شرکت می کردند، ایشان علاوه بر درس فیزیک در درس عربی نیز بسیار تبحر داشت. کتاب های مذهبی متعددی در منزل داشت و مطالعه می کرد.

بخواند. با این کار مجید، من و سایر بچه های محله تشویق می شدیم تا نماز بخوانیم.

خانواده شهریار علاقه مندی به مطالعه و ادامه تحصیل را از چه زمانی در مجید مشاهده کردند؟

از سنین کودکی تیزهوش بود و حس علاقه به درس در وجود مجید نمایان بود، با ورود به دوره تحصیل این خصوصیات بارز تر شد. مجید شهریار علاوه بر شخصیت علمی اش بعد معنوی اش نیز زبان زد بوده است. همچنین در کلاس های حفظ و قرائت قرآن نیز شرکت داشت. بدین طریق سعی می کرد تا توشه معنوی اش را لبریز کند. معتقد هستم بعد معنوی شهید شهریار باعث شد تا بعد علمی اش دیده شود.

از خصوصیات دیگر برادر تان بگویید؟

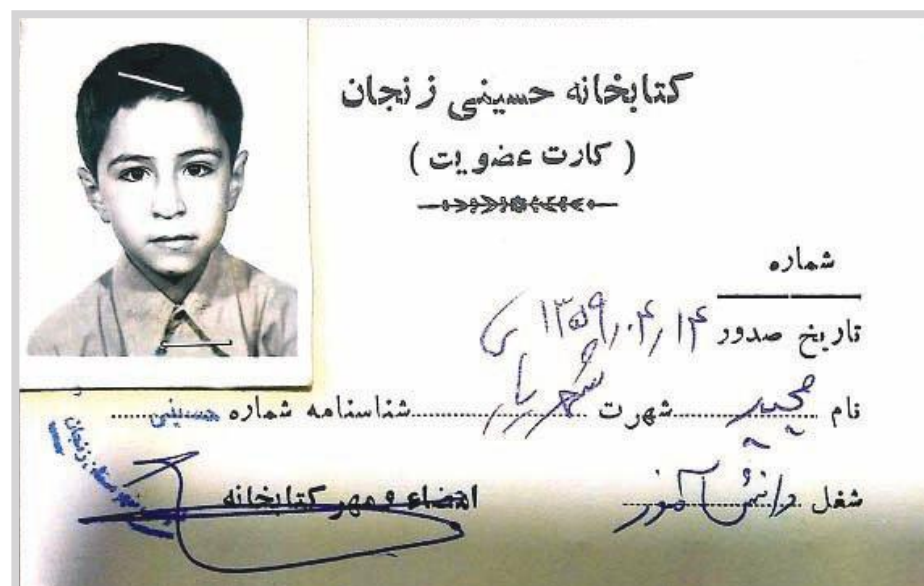
تیزهوش و نخبه بود و همین عوامل باعث شد تا ایشان تلاش مضاعفی در تربیت برادرم داشته باشد. برادرم از آنجایی که محبت مادر بزرگم را می دید بسیار به وی وابسته بود. مادر بزرگم زمانی که مشغول اقامه نماز بود، مجید هم مقابلش می نشست و به حرکات فریضه نماز خیره می شد. اینگونه بود که شخصیت مجید شکل گرفت. زمانی که به سن بلوغ رسید همانند دوران ابتدایی و راهنمایی جزو نفرات ممتاز مدرسه بود و این روند پیشرفت و حرکت در مسیر علم ادامه یافت تا زمانی که با پشتکار و تلاش فراوان توانست به درجه استاد تمامی دانشگاه برسد.

از ارتباط اجتماعی ایشان در دوران نوجوانی بگویید؟

شخصیت اجتماعی ایشان در ایام نوجوانی نشأت گرفته از آموزش های مادر بزرگم بود به طوریکه آموخته



« شهید شهرداری در کنار دوستان دانشگاه.



خطبه مراسم عقدش را علامه شجاعی خوانده بودند و با ایشان ارتباط صمیمی داشتند و با افراد مذهبی متعددی ارتباط داشت.

شهید شهرداری چگونه توانست مذهب، قرآن و علم فیزیک را در کنار هم به خوبی صرف کند؟

ایشان در سال ۶۲ با کسب رتبه ۲ در آزمون کنکور وارد دانشگاه پلی تکنیک شد. اتمام مقطع لیسانس ایشان همزمان شد با آغاز دوران سازندگی در کشور، به همین دلیل تغییر رشته داد و به رشته فیزیک سوق یافت. دوستانش تعریف می کردند "به ایشان گفتیم شما بهترین رتبه را کسب کرده اید چرا تغییر رشته داده اید! مجید در پاسخ گفته بودند که کشور به این علم بیشتر نیاز دارد". برنامه ریزی زندگی شخصی اش بر پایه آموخته های قرآن بود و الحمدلله علاوه بر اینکه پیام ها را از قرآن دریافت کرده و زندگی اش را بر پایه آن نهاد، توانست بر مباحث قرآن نیز عمل کند و زندگی اش عطر و بوی قرآن داشت.

فروتنی شهید و ارتباط ایشان با جامعه روحانیت را چگونه توصیف می نمایید؟

فروتنی دکتر شهرداری نشان از ایمان ایشان داشت. زندگی دکتر شهرداری برایم درس بزرگی بوده است. از ایشان طرز زندگی و نوع نگاه به زندگی را آموختم. به آیت الله جوادی آملی علاقه مند بودند و به صورت مرتب به نزد ایشان در قم می رفتند و آیت الله جوادی آملی نیز به ایشان علاقه مند بودند و شاهد بودم که چقدر به همدیگر علاقه مند هستند. اکنون نیز پس از شهادت دکتر، حضرت آیت الله جوادی آملی به خانواده ما لطف دارند و با ایشان ارتباط داریم.

به نظر شما یکی از عوامل شهادت ایشان را می توان انس ایشان با قرآن دانست؟

قامت علمی دکتر شهرداری از یک سو و درجات معنوی اش ارزش دکتر شهرداری را معرفی می کند. دکتر شهرداری نه اولین شهید هسته ای بود و نه آخرین شهید هسته ای خواهد بود ولی عاملی که باعث عزیز شدن دکتر شهرداری شد بعد معنوی اش بود. دکتر شهرداری اگر با این همه خصوصیات مثبت و تلاش های جهادگونه شهید نمی شد باعث افسوس بود و به نظرم شهادت درجه ای بود که لیاقتش را داشت. با اینکه نبودن ایشان برایمان بسیار غم انگیز است اما به حق خویش که شهادت بود رسید.

آیا شهید شهرداری خطر ترور از سوی دشمن را حس کرده بود؟

دکتر شهرداری به فعالیتی که انجام می داد واقف بود.

هسته ای دیگر، کنار بروند ستون علمی کشور از بین می رود. افرادی همچون ایشان بسیار ارزشمند هستند و زمان بسیاری مورد نیاز است تا چنین دانشمندی پا به عرصه علمی کشور بگذارد. من به دشمن اعلام می کنم "گیرم که زدید، گیرم که کشتید؛ با رویش جوانه ها چه خواهید کرد". ان شاء الله که بتوانیم با همت و تلاشی مضاعف راه این شهدا را ادامه دهیم و این مسئولیتی که شهدا به ما سپرده اند را بتوانیم به درستی از آنها امانتداری کنیم.

از اقدامات ایشان که باعث شد دشمن را تا این اندازه ذلیل کند که دست به این جنایت بزند اطلاع دارید؟

اگر دکتر شهرداری اکنون به این دنیا باز گردد و بخواهد به این سؤال پاسخ دهد حتماً این پاسخ را خواهد داد که "ما در قبال این همه خون جوانان هیچ کاری نکرده ایم و هر کاری که کرده ایم وظیفه مان بوده

تهیدها را حس کرده و با ترور شهید علیمحمدی این اخطار برای ایشان نیز صورت گرفته بود. هر صبح که گام به عرصه تلاش می گذاشت احساس می کرد که شاید این صبح آخرین طلوع زندگی اش باشد. می توانست از بین ماندن و شهادت و از بین لذت دنیوی و پیشرفت کشور یکی را انتخاب کند اما دکتر شهرداری خدمت به مردم را انتخاب کرد.

چه چیزی دشمن را عصبانی کرد و باعث شد تا این جنایت را در قبال یک فرد علمی انجام دهد؟

مطمئناً دکتر شهرداری فردی نبود که آزاری به افراد داشته باشد. دکتر شهرداری چون تولید علم می کرد دشمن با افکار دکتر شهرداری مشکل داشت. بعد از ترور دکتر شهرداری، نتانیاهوی ملعون گفته بود که ترور ایشان اقدام غیر نظامی بود برای توقف فعالیت هسته ای ایران. دشمن می دانست که اگر شهرداری و دانشمندان



« شهید شهریار در ایام دبستان

را کنترل کنم ماجرای تصادف را به او گفتم. سوم محرم بود و مادرم به حسینیۀ اعظم زنجان نذر کرد و از خداوند سلامتی مجید را خواست. در ادامه با پیگیری‌ها متوجه شدیم که خبر ترور صحیح بوده و عازم تهران شدیم. نزدیک ظهر به تهران رسیدیم و اعلام کردند که مجید شهید شده و همسرش نیز به شدت مجروح شده است. دخترش را در آغوش گرفته و گریه کردم گفتم: «دخترم تسلیت می‌گویم!» دخترش گفت: «عمو گریه نکن! پدرم شهید شده است و این افتخار است، اگر در رختخواب از دنیا می‌رفت خوب بود! او مقامش بسیار بالاست.» با کفنی که دعای جوشن کبیر را با دستان خودش نوشته بود، به نزد خداوند رفت.

بر خورد مردم با شما چگونه است؟

از این فرصت استفاده می‌کنم و از ابراز لطف مردم شهیدپرور که در طول این ۱۳ سال پس از شهادت ایشان به ما لطف داشتند تشکر می‌کنم. ان‌شالله بتوانیم پاسدار این محبت‌ها باشیم.

از فعالیت‌های فرهنگی که برای معرفی شهید در جامعه انجام شده از جمله ساخت سریال چه نظری دارید؟

از ساخت این سریال راضی بودیم و زحماتی که انجام شد قابل تقدیر است. البته فراز و نشیب‌هایی نیز به همراه داشت اما در کل خوب بود. اعتقاد دارم اگر به خاطر معرفی زندگی شهید شهریار در جامعه، حتی یک نفر از این مردم از افکار شهید شهریار الگو گیرند قابل تحسین است. از همه کسانی که در راه حفظ یاد و خاطره شهدا تلاش دارند کمال قدرانی را دارم و امیدوارم این اقدامات برای نسل جوان ثمریخش باشد چون نسل آینده سربازان جنگ نرم هستند. ان‌شالله که مردم و جوانان از آرمان‌های این شهدا مخصوصاً شهید شهریار الگوبرداری کنند.

دکتر شهریار در دوره دبیرستان موفقیت ویژه‌ای را کسب کرده بود و آن حل مسأله "خیام پاسکال" بود. سال ۱۳۶۲ مسأله‌ای را معلم دوره دبیرستان دکتر شهریار مطرح کرده و فرصتی چند روزه داده بود تا این مسأله حل شود. خاطرم بود تا این مسأله حل شود. خاطرم بود تا این فرصت در حال اتمام بود و مجید شهریار در آن مدت به فکر حل مسأله بود. نیمه‌های شب با فریاد و شور و شوق بسیار اعلام کرد که جواب مسأله را یافته‌ام! فردای آن روز و همزمان با اتمام مهلت برای حل آن مسأله، به معلم پاسخ مسأله را ارائه داده بود و معلم ایشان با کمال تعجب دیده بود این مسأله با فرمول اصلی متفاوت است ولی پاسخ نهایی یکی است. پاسخ این مسأله به آموزش و پرورش مرکز در تهران ارسال شده بود و آنجا اعلام کردند که این مسأله را در دنیا تنها سه نفر توانسته‌اند حل کنند؛ نفر اول خیام، نفر دوم پاسکال و نفر سوم مجید شهریار. اینگونه بود که وارد المپیاد ریاضی شد و در کشور رتبه برتر آورد.

از ترور وجود داشت اما تهدیدات بعد از شهادت دکتر علیمحمدی کاملاً جدی شد به گونه‌ای که در مقابل ترس منزلشان مانعی قرار داده بودند تا دسترسی و دید از بیرون منزل کمتر شود.

وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدید چه حسی داشتید؟

صبح روز حادثه به محل کار رفتم اما همسرم تماس گرفت و گفت از اخبار صدا و سیما اعلام کردند که دو نفر از دانشمندان هسته‌ای، ترور شده‌اند. نام دکتر عباسی و مجید شهریار را آورد اما به همسرم گفتم احتمالاً تشابه اسمی است و نمی‌خواستم بپذیرم که برادرم ترور شده است. این خبر لحظاتی بعد از طریق صدا و سیما اعلام شد. یکی از بستگان از تهران تماس گرفت و اعلام کرد که مجید تصادف کرده و دست و پایش شکسته است و از ما خواست که به بیمارستان برویم. مادرم جویای حالش شد و چون نتوانستم خودم

است. " اما فعالیت بسیار خاص که خار چشم دشمن شد غنی‌سازی ۲۰ درصدی بود که افتخاری بود برای سرزمینمان که در اوج تحریم توانستند به این موفقیت برسند. غنی‌سازی ۲۰ درصدی باعث شد در رادیو داروها مورد استفاده قرار گرفته و روح اعتماد به نفس را در کشور تقویت کرد. دکتر صالحی اشاره کرده‌اند که بعد از شهادت دکتر شهریار ناراحت بودم از ادامه روند فعالیت غنی‌سازی. پس از چند روز پیگیر موضوع شدیم برای برنامه‌ریزی ادامه فعالیت که اعلام کردند دکتر شهریار کلاس‌هایی را در دانشگاه برگزار کرده و نسبت به پرورش جوانان و نخبگان علمی اقدام کرده‌اند و باعث شد همین افراد ادامه روند را در پیش گرفته و عملیات غنی‌سازی به اتمام برسد.

چه خاطره‌ای از حماسه علمی ایشان به یاد دارید؟

دکتر شهریار در دوره دبیرستان موفقیت ویژه‌ای را کسب کرده بود و آن حل مسأله "خیام پاسکال" بود. سال ۱۳۶۲ مسأله‌ای را معلم دوره دبیرستان دکتر شهریار مطرح کرده و فرصتی چند روزه داده بود تا این مسأله حل شود. خاطرم است این فرصت در حال اتمام بود و مجید شهریار در آن مدت به فکر حل مسأله بود. نیمه‌های شب با فریاد و شور و شوق بسیار اعلام کرد که جواب مسأله را یافته‌ام! فردای آن روز و همزمان با اتمام مهلت برای حل آن مسأله، به معلم پاسخ مسأله را ارائه داده بود و معلم ایشان با کمال تعجب دیده بود این مسأله با فرمول اصلی متفاوت است ولی پاسخ نهایی یکی است. پاسخ این مسأله به آموزش و پرورش مرکز در تهران ارسال شده بود و آنجا اعلام کردند که این مسأله را در دنیا تنها سه نفر توانسته‌اند حل کنند؛ نفر اول خیام، نفر دوم پاسکال و نفر سوم مجید شهریار. اینگونه بود که وارد المپیاد ریاضی شد و در کشور رتبه برتر آورد.

آیا مطلع بودید مجید شهریار با سازمان انرژی اتمی همکاری داشتند؟

اطلاع نداشتیم و گمان می‌کردیم مجید شهریار دکترای فیزیک هسته‌ای دارد و استاد دانشگاه شهید بهشتی است. پس از شهادت ایشان مطلع شدیم که چه مرتبه علمی بالایی داشته است.

آیا نهادهای امنیتی درخصوص مسائل حفاظتی به دکتر شهریار آموزش داده بودند؟

بعد از شهادت علیمحمدی به ایشان اخطار داده بودند که جهت حفظ امنیت، منزلی که در آن سکونت داشتند را تخلیه و در محله دیگری که امنیت آن منطقه مناسب است ساکن شود، ایشان نیز این کار را انجام داد. البته تهدید علیه ایشان از ۱۱ سال قبل



گفتگوی شاهدیاران بارضامهدی نیا از دوستان شهید مجیدشهریاری

شهید شهریاری باتقوا بود

درآمد

شهید شهریاری از دوران کودکی دارای تقوایی بالا بود و به بالاترین درجات نیز رسید. ایشان با تلاش و پشتکار همراه با تقوا توانست به ستاره درخشان در عرصه علمی کشور تبدیل شود. شهادت ایشان باعث شد تا دانشجویانی که در مکتب ایشان به فراگیری علم مشغول بودند راه ایشان را ادامه دهند. اکنون هزاران متخصص هسته‌ای در کشور داریم که راه وی را ادامه می‌دهند. شهید شهریاری ستاره‌ای بود در عرصه علم و ایشان با انفاق علم توانست ستاره‌های بسیاری در آسمان ایران عزیز را روشن کند. مجیدشهریاری از کودکی به فراگیری قرآن و حدیث علاقه داشته و در کلاس‌های درس آیت‌الله سلیمی در زنجان حاضر بوده است. رضامهدی نیا از دوستان و همکلاسی‌های شهیدشهریاری است. وی از کودکی به همراه شهید بوده و خاطرات زیادی از آن دوران در ذهن دارد. شرکت در جلسات فراگیری قرآن در زنجان و بازی‌های کودکانه، بخشی از خاطرات رضامهدی نیا از شهید است. در ادامه متن گفتگو با ایشان را می‌خوانید.

شهادت برسد؟

معتقد هستم سرنوشت انسان‌ها به رفتار خود فرد ارتباط دارد. رفتار شهید شهرداری برای رسیدن به شهادت بود. ایشان به آرزوی خود که شهادت بود رسید اما می‌توانستیم بهره‌های علمی بیشتری از حضور ایشان کسب کنیم. کل بشریت باید از وجود شهرداری بهره می‌گرفت. نبودنش فقدان بزرگی است نه تنها برای ملت ایران بلکه برای تمام بشریت در سراسر دنیا.

مادیات تا چه میزان برای وی اهمیت داشت؟

مادیات برایش اهمیت نداشت و در امور خیریه نیز فعال بود. ثروت زیادی نداشت اما آنچه را که از دستش برمی‌آمد کوتاهی نمی‌کرد. از کشورهای بسیاری پیشنهاد داشت که با پذیرش آن، می‌توانست زندگی راحت داشته و از ثروت بسیاری برخوردار باشد اما ترجیح داد برای مملکت خود خدمت کند.

آیا ایشان در دانشگاه‌های زنجان نیز تدریس داشت؟

از ایشان خواسته بودم تا به دانشگاه زنجان انتقالی گرفته و در دانشگاه زنجان تدریس کند اما اشاره کرد قطعاً اگر امکانات و دروس مدنظر در زنجان دایر بود حتماً در این شهر به تدریس مشغول می‌شدم.

کدامیک از خصوصیات اخلاقی ایشان به نظر شما بارز تر بود؟

مهمترین خصوصیات ایشان باتقوا بودن وی بود. فردی را همانند وی ندیده‌ام که چنین ارتباط عاطفی با خداوند داشته باشد. کسی که تا این اندازه بار علمی داشته باشد و این چنین پای‌بند دین، مذهب و عرفان باشد کم‌نظیر است. شهید مصطفی چمران در پاسخ به سؤالی که پرسیده بودند؛ تقوا بهتر است یا تخصص؟ فرموده بودند: «قطعاً تقوا! ولی اگر کسی تخصص نداشته باشد و مسئولیتی را قبول کند قطعاً بی‌تقواست.» برخی از مشکلاتی که در کشور وجود دارد به دلیل نداشتن تخصص و پذیرش مسئولیت از طرف تعدادی از مسئولین است. شهید شهرداری فردی نبود، مسئولیتی که در آن تخصص ندارد را بپذیرد.

اگر صحبت پایانی است بیان کنید؟

این‌شالله بتوانیم برای معرفی شهید شهرداری و دیگر شهدای کشورمان برای جوانان و دانشجویان بیشتر تلاش کنیم تا این فرد در بین جوانان و دانشجویان که آینده‌سازان میهن هستند تبدیل به الگو شوند. از مسئولین تقاضا دارم شرایط را به گونه‌ای فراهم کنند تا نخبگان و شاگردان شهید شهرداری در کشور حفظ شوند و از مهاجرت نخبگان کشورمان جلوگیری به عمل آید.

دانشگاه‌های مطرح کشور پذیرفته می‌شدند. تعدادی از آن فارغ‌التحصیلان مدت‌هاست جزو مسئولین رده بالای کشور بوده و در پست‌های مدیریتی مشغول به فعالیت هستند. رتبه‌های برتر در آزمون سراسری توسط دانش‌آموزان دبیرستان امیرکبیر در سال‌های متمادی کسب شده است. دانش‌آموزان ممتاز در دبیرستان امیرکبیر مشغول به تحصیل بودند اما مجید شهرداری تیزهوش‌تر از بقیه بود. به گونه‌ای درس را درک می‌کرد که پس از آن می‌توانست در نبود معلم به راحتی برای دانش‌آموزان تدریس کند.

شهید شهرداری، یادگیری قرآن و حدیث را از چه زمانی و چگونه آغاز کرد؟

من به همراه ایشان و تعدادی از دوستان در کلاس‌های آموزش قرآن، حدیث و عربی که به همت آیت‌الله سلیمی در زنجان برگزار می‌شد شرکت می‌کردیم. انس مجید شهرداری با قرآن بارز بود و به گفته خود وی، کمک می‌کرد تا دروس دیگر را راحت‌تر فرا گیرد.

شما همسایه شهید شهرداری در زنجان بوده‌اید، از خانواده ایشان برای خوانندگان نشریه بگویید؟

خانواده شهید شهرداری جزو خانواده‌های فرهنگی در زنجان بودند. مادر بزرگ ایشان جزو اولین نفراتی بود که در آموزش و پرورش استخدام و مشغول به تدریس شد. خانواده‌ای کاملاً مذهبی که در کمک به نیازمندان پیش قدم بودند.

آیا فکر می‌کردید که مجید شهرداری به

از دوران کودکی و دوستی با شهید بگویید؟

از کودکی با شهید آشنا بوده و در دوران کودکی و نوجوانی در کنار وی بودم. با خانواده ایشان همسایه بودیم و شناخت خوبی از ایشان دارم. باهم به مدرسه می‌رفتیم و سپس در محله فوتبال بازی می‌کردیم. تا اتمام مقطع دبیرستان در کنار هم بودیم و با قبولی ایشان در دانشگاه امیرکبیر ارتباط ما کمتر شد. البته ارتباط ما به صورت تلفنی برقرار بود و ایامی که به زنجان می‌آمد به دیدار ایشان می‌رفتم.

از میزان علاقه شهید شهرداری به درس بگویید؟

فردی تیزهوش و از نخبگان مدرسه بود. بارها در جمع دوستان گفته‌ام که ایشان فردی استثنایی بود. شهرداری درس را به خاطر گرفتن نمره نمی‌خواند؛ چون عاشق یادگیری بود برای درک کامل، درس می‌خواند. خاطرم است دفتر تمرینش برای یادگیری دیگر دانش‌آموزان دست به دست می‌شد. در درس ادبیات توانا بود و در حفظ اشعار حافظ نیز تبحر داشت.

مقطع دبیرستان را در کدام مدرسه به همراه شهید بوده‌اید و وضعیت آموزشی در آن مدرسه چگونه بود؟

مقطع دبیرستان را در مدرسه امیرکبیر زنجان بودیم. مدرسه امیرکبیر جزو بهترین مدارس زنجان و منطقه است. این مدرسه به دلیل سیستم آموزشی کارآمد و اساتید نامدار، معروف به دارالفنون زنجان بود. شرط راهیابی و ثبت نام در آن مدرسه، تیزهوش بودن دانش‌آموز بود. هر ساله افراد بسیاری از این مدرسه در



« شهید مجید شهرداری در ایام دانشجویی.»



برگ‌هایی از دفتر زندگی شهید داریوش رضایی نژاد

درآمد

داریوش رضایی نژاد در تاریخ ۱۳۵۶/۱۱/۲۰ در شهر آبدانان به دنیا آمد. نبوغ داریوش از کودکی نمایان بود و خانواده از تیزهوشی داریوش مطلع بودند. دوران ابتدایی تا متوسطه را با نمرات ممتاز به پایان رساند. در دوران تحصیل در مقطع دبیرستان توانسته بود چندین مقام علمی استانی و کشوری دریافت کند. در تیر سال ۱۳۷۳ در رشته مهندسی برق با گرایش قدرت در دانشگاه صنعتی اصفهان پذیرفته شد. دانشمند جوان آبدانانی توانست مقطع کارشناسی ارشد را نیز با موفقیت سپری و با نمرات عالی به اتمام برساند. داریوش بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه به همکاری با سازمان انرژی اتمی مشغول شد. همچنین در زمان شهادت، دانشجوی مقطع دکترای مهندسی برق دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی بود.

تولد و حرکت به سوی علم

داریوش رضایی نژاد در ۲۰ بهمن سال ۱۳۵۶ در شهر آبدانان از توابع استان ایلام چشم به جهان گشود. از همان اوایل کودکی در سخن گفتن و دیگر اعمال خود، نبوغ خود را به اطرافیان نشان داد. در دوران تحصیل باهوش و توانایی خود، معلم و دانش‌آموزان را تحت تأثیر قرار می‌داد. ایشان کلاس سوم ابتدایی را طی تابستان گذراند و دیگر سال‌های دوره ابتدایی شاگرد اول و نماینده کلاس بود. در دوره راهنمایی با توجه به ظرفیت هوشی بسیار بالای داریوش، مقطع دوم را نیز در تابستان گذراند و با توجه به این سرعت بالا در کسب مدارج علمی توانست پیش از همکلاسی‌های خود دوره متوسطه را به پایان رساند و در تیرماه ۱۳۷۳ دیپلم خود

را در رشته ریاضی و فیزیک دریافت نمود. دکتر داریوش رضایی نژاد چندین بار در مسابقات علمی استان ایلام مقام اول را کسب کرد.

پذیرش در دانشگاه و جهش علمی

دکتر داریوش رضایی نژاد با وجود نبوغ ذاتی در امور کارگاهی و آزمایشگاهی که از ویژگی‌های تمامی نوابغ و مخترعان است، در تحصیل بسیار منظم و کوشا بود. ایشان ضمن فراگیری و کسب تجربه در رشته خود، در زمینه استفاده از رایانه و علوم کامپیوتری بسیار توانا بود. با داشتن چنین توانایی‌هایی، توانست در مدت هفت ترم و با رتبه اول، به‌عنوان دانشجوی برتر دانشگاه فارغ‌التحصیل شود. شهید دکتر داریوش رضایی نژاد به

محض فارغ‌التحصیلی به‌عنوان پژوهشگر در مراکز مهم تحقیقاتی و علمی کشور مشغول به فعالیت شد. در عرصه‌ای که فعالیت داشت، توانایی فراوانی داشت و نبوغ و تلاش خود را در مسیر خدمت به وطن خویش قرارداد. داریوش بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه به همکاری با سازمان انرژی اتمی مشغول شد. همچنین در زمان شهادت، دانشجوی مقطع دکترای مهندسی برق دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی بود.

خصوصیات اخلاقی داریوش به روایت مادر

داریوش از همان کودکی بسیار باهوش و زرق‌باز بود و اعتماد به نفس بالایی داشت. همیشه حرف‌هایی می‌زد و کارهایی می‌کرد که فراتر از سن او بود. او به

پیچیده. از فهم و بیان علمی او داشتم حیرت می کردم. بحث ولتاژ بالا و مطالب این چینی. من چون فیزیکی بودم از دیدگاه فیزیکی نگاه می کردم و ایشان از منظر مهندس به موضوع نگاه می کرد. البته نکته سنجی من هم برای ایشان جالب بود. مهندس رضایی نژاد بسیار دقیق و عمیق و در عین حال ساده، موضوع را برای من شرح داد. در آن مقطع هیچ مسئولیتی نداشتم جز اینکه یک عضو ساده هیئت علمی در دانشگاه بودم. در آن کنفرانس آقای رضایی نژاد را دیدم، با هم آشنا شدیم. شماره تلفنی از همدیگر گرفتیم و به او گفتم استاد دانشگاه شهید بهشتی هستم، توانستید سری به ما بزنید. بعد ما با هم خداحافظی کردیم در حالی که من تحت تاثیر فهم عمیق علمی او قرار گرفته بودم. حس می کردم او را کشف کرده ام.»

روز ترور

شهید رضایی نژاد در یک حادثه تروریستی در اول مرداد سال ۱۳۹۰ در تهران در مقابل دیدگان همسرش (شهره پیرانی) و فرزند خردسالش (آرمیتا) توسط تروریست های رژیم صهیونیستی به ضرب گلوله به شهادت رسید. مزار این شهید در گلزار شهدای شهرستان آبدانان از توابع استان ایلام قرار دارد.

روایت شاهدان عینی از نحوه ترور

شاهدان عینی گفته اند که رضایی نژاد، به همراه همسر (شهره پیرانی) و دختر خردسالش (آرمیتا رضایی نژاد)، مقابل درب خانه شان و در درون خودروی سواری خود مورد هدف تروریست ها قرار گرفت. یکی از شاهدان عینی صحنه ترور را چنین روایت می کند: «تروریست ها دو موتور سوار بودند که کلاه بر سر داشتند و صورتشان دیده نمی شد، محل ترور یکی از کوچه های خیابان بنی هاشم است. بلافاصله بعد از شنیدن صدای چند شلیک، به کوچه آمدم و پیکر غرقه به خون او را دیدم که در آغوش همسرش بود و همسرش نیز که در این حادثه آسیب دیده بود، فریاد می زد و درخواست کمک داشت. صحنه دردناک دیگر نیز گریه های دختر خردسال این دانشمند هسته ای بود که شوکه شده بود و مدام گریه می کرد. پوکه های باقی مانده در محل نشان می دهد که در این ترور حداقل شش گلوله شلیک شده که یک گلوله به گردن این دانشمند و گلوله دیگر به دست وی اصابت کرده است.»



مهندس رضایی نژاد بسیار دقیق و عمیق و در عین حال ساده، موضوع را برای من شرح داد. در آن مقطع هیچ مسئولیتی نداشتم جز اینکه یک عضو ساده هیئت علمی در دانشگاه بودم. در آن کنفرانس، آقای رضایی نژاد را دیدم، با هم آشنا شدیم. شماره تلفنی از همدیگر گرفتیم و به او گفتم استاد دانشگاه شهید بهشتی هستم، توانستید سری به ما بزنید.

تأمل می کردم موضوع برایم پیچیده تر می شد. من در آن مقطع به طور حرفه ای در دانشگاه کار علمی انجام می دادم. مجالی پیش آمده بود تا بیش از هر زمان دیگری درباره مسائل علمی کار کنم. حال سوالی که در مورد بخشی از این جدول پیش آمده بود، می بحث سنگینی بود. بدون آنکه متوجه باشم از نفری که کنار من ایستاده بود در آن زمینه تخصص دارد یا نه! درباره آن قسمت جدول سوال کردم. فوراً متوجه شدم او یک جوان کمتر از ۳۰ سال است. این ذهنیت با سرعت من را مشغول کرد که تو چرا از این جوان موضوع به این پیچیدگی را می پرسی؟ از این جهت که اگر نمی داند، تصور می کند تو با انگیزه غیر علمی این پرسش را مطرح کردی! ایشان جوانی زیر ۳۰ سال بود. من نکته را شرح دادم و گفتم: آیا شما این می بحث را می دانید، من متوجه نمی شوم؟ ایشان شروع کرد به توضیح دادن آن می بحث

قدری زنگ و باهوش بود که بعد از فارغ التحصیلی به سرعت وارد بازار کار شد. داریوش از نظر همه و حتی اطرافیان و آشنایان فردی عابد، عاقل و دانا بود؛ به طوری که تمام اعضای خانواده برای تصمیم گیری های مهم با او مشورت می کردند. داریوش مشکلات را سخت نمی گرفت و سعی می کرد بدون دغدغه و با درایت آن ها را رفع کند. داریوش دانشمند واقعی بود. او به صله رحم بسیار اهمیت می داد و با آشنایان و فامیل با مهربانی و همچون دوست برخورد می کرد. داریوش بسیار خانواده دوست بود. او یک پسر خوب برای من و پدرش و یک پدر خوب برای آرمیتا و یک شوهر خوب برای همسرش بود. داریوش با وجود اینکه خانواده اش را خیلی دوست داشت اما کارش برای او از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، به گونه ای که در هر شرایطی به آن رسیدگی می کرد. همیشه توصیه می کرد که فعالیت های آن ها برای سربلندی جمهوری اسلامی ایران باشد و خود او نیز کارش را به درستی انجام می داد و اعتقاد داشت که همه ایرانی هستیم و باید در راه وطن خدمت کنیم. رفتارش با آشنایان و دوستان به گونه ای بود که آن ها به کارها و حرف های او ایمان داشتند و ترغیب می شدند.

ازدواج و تشکیل خانواده

داریوش در سال ۱۳۷۹ ازدواج نمود و صاحب یک فرزند دختر به اسم آرمیتا گردید که قبل از ۵ سالگی و در برابر دیدگانش شاهد پدر شدن پدر عزیزش بود.

دعوت کشورهای غربی برای جذب داریوش

به دلیل فعالیت های علمی گسترده، از طرف دانشگاه های متعدد اروپایی جهت ادامه تحصیل و فعالیت پژوهشی از وی دعوت به عمل آمد. این دانشمند به رغم همه این فرصت ها به واسطه عشق به این آب و خاک و روحیات خاص خود که همیشه خود را نمونه یک ایرانی وطن پرست می دانست، به همه آنها پاسخ منفی داد. ماجرای آشنایی دکتر فریدون عباسی (رییس اسبق سازمان انرژی اتمی) با شهید داریوش رضایی نژاد از زبان دکتر عباسی: «در یک کنفرانس علمی، به طور کاملاً اتفاقی با آقای رضایی نژاد آشنا شدیم. من روبه روی یک پوستر ایستاده بودم. آن پوستر که جدولی مربوط به یک موضوع علمی در خود جای داده بود، توجه من را جلب کرده بود. ایستاده بودم روبروی آن و با دقت در آن می نگریستم. ظاهراً همین اتفاق برای مهندس رضایی نژاد هم افتاده بود. موضوع این بود که قسمتی از آن جدول برایم سوال برانگیز شده بود. هرچه بیشتر



بیان جهاد علمی شهید داریوش رضایی نژاد در گفتگو با پدر و مادر شهید

داریوش در گرانمایی برای میهن بود

درآمد

شهید والامقام دکتر داریوش رضایی نژاد با وجود نبوغ ذاتی در امور کارگاهی و آزمایشگاهی که از ویژگی‌های تمامی نوابغ و مخترعان است در تحصیل نیز بسیار منظم و کوشا بود. شهید دکتر داریوش رضایی نژاد به محض فارغ التحصیلی به عنوان پژوهشگر در مراکز مهم تحقیقاتی و علمی کشور مشغول به کار شد. در عرصه‌ای که فعالیت می‌کرد توانایی فراوانی داشت و نبوغ و تلاش خود را در مسیر خدمت به وطن خویش قرار داد. در پی فعالیت‌های علمی از دانشگاه‌های متعدد اروپایی جهت ادامه تحصیل و فعالیت پژوهشی از وی دعوت به عمل آمد. این دانشمند به رغم همه آن فرصت‌ها به واسطه عشق به این آب و خاک به همه آنها نه گفت. ایشان در تیر سال ۱۳۷۹ ازدواج و صاحب یک فرزند دختر به اسم آرمیتا شد که این دختر خردسال، قبل از پنج سالگی و در برابر دیدگانش شاهد پرپر شدن پدر عزیزش بود.



« شهید رضایی نژاد (نفر وسط) در کنار جمعی از بستگان.



« پدر شهید رضایی نژاد در کنار (آرمیتا) فرزند شهید.

یک پروژه را که تمام می‌کنم، سراغ پروژه دیگر می‌روم. اگر چه پاسخ روشنی به ما نمی‌داد تا نگران نشویم اما ابتدا در وزات دفاع مشغول به کار بود و چند سال قبل از شهادت نیز در سازمان انرژی هسته‌ای خدمت کرد. پسر من از کارهایش چیزی به ما نمی‌گفت. حدود ۱۵ روز پیش از شهادت، به آبدانان آمد. از آنجا که مراسم ازدواج خواهرش نزدیک بود، از داریوش خواستم چند روز بیشتر بماند، گفت که جلسه دارم و باید بروم. به ما نگفت که مصاحبه دکتری دارد؛ اخلاقش این‌گونه بود که رازش را به هیچ‌کس نمی‌گفت. یک‌ماه قبل از شهادت با من تماس گرفت و گفت: «پدر در آزمون دکتری شرکت کرده‌ام، ۸۰ درصد احتمال دارد که امسال پذیرش شوم اما سال بعد حتما قبول می‌شوم.» همان موقع قبول شده بود اما چون اهل تکر و غرور نبود، به ما نگفت که قبول شده است.

❁ اگر از حساسیت شغلی ایشان اطلاع داشتید، چه می‌کردید؟

از آنجا که بنده رزمنده بودم و سال‌ها در جبهه حضور داشتم، نمی‌توانستم به داریوش بگویم استعفا دهد؛ فقط نگرانی‌ام بیشتر می‌شد.

می‌گذاشت و به خواهر و برادرانش کمک می‌کرد. به او می‌گفتم پسر من به درس‌های خودت هم برس و همیشه جواب می‌داد: «سرکلاس درس‌ها را یاد می‌گیرم و دیگر لازم نیست آن‌ها را یادآوری کنم.»

❁ اعتقادات دینی شهید رضایی نژاد چگونه بود؟

بسیار باایمان و اهل تقوا بود. در ماه رمضان باید نماز صبحش را در مسجد می‌خواند. نیت پاکی داشت و هر چه از او بگویم، کم است. خوبی‌های داریوش قابل تعریف کردن نیست، نه این که چون پسر من بوده از او تعریف می‌کنم؛ بلکه هر کسی که او را می‌شناسد با بنده هم نظر است. بعد از شهادت به ما گفتند که برای فقرا پول می‌فرستاده است. داریوش نذر کرده بود که شب نهم و نوزدهم محرم ماه رمضان، کالای خشک دهد. او معتقد بود باید گوشت و برنج را به فقرا دهیم تا هر زمان که صلاح می‌دانند آن را مصرف کنند. زمانی که به آبدانان می‌آمد، ظاهری بسیار ساده داشت و خود را تافته جدا بافته از مردم نمی‌دانست.

❁ آیا از موقعیت شغلی ایشان اطلاع داشتید؟

خیر، هر زمان که از داریوش می‌پرسیدیم کجا کار می‌کنی؟ می‌گفت روی پروژه‌های مختلف کار می‌کنم؛

❁ لطفا در ابتدای گفتگو معرفی کوتاهی از خود

و خانواده‌تان بفرمایید؟

غلامرضا رضایی نژاد، پدر شهید داریوش رضایی نژاد هستم. از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۰ در لباس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به این مرز و بوم خدمت کرده‌ام و اکنون دوران بازنشستگی را می‌گذرانم. هشت فرزند دارم که همگی به مدارج علمی بالایی دست یافته‌اند و به خاطر فرزندانم خدا را شاکرم. داریوش فرزند دوم من بود که دو مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه ارومیه و دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی داشت. در مقطع دکتری هم قبول شد اما پیش از آغاز کلاس‌های مقطع دکتری به شهادت رسید.

❁ در زندگی‌نامه شهید رضایی نژاد، آمده

که ایشان دو پایه تحصیلی به صورت جهشی خوانده و در شانزده سالگی دیپلم گرفته‌اند. جدای از تیزهوشی، ایشان در دوران کودکی چه خصوصیات اخلاقی داشتند؟

داریوش از نظر اخلاق، رفتار و گفتار نیکو بود و از دوران مهدکودک تا دانشگاه دست از فعالیت برنمی‌داشت. پسر من به صلح‌محرم اهمیت زیادی می‌داد و در ایام محرم به آبدانان می‌آمد و در مراسم عزاداری شرکت می‌کرد. زنجیرهایی که با آنها عزاداری می‌کرد را به‌عنوان یادگاری نگه داشته‌ایم. از نظر رفتاری با خانواده الگو بود و همیشه لبخند به لب داشت و در یک کلام در برخورد با خانواده، دوستان و مردم بسیار خوش‌خلق بود. داریوش در گرانمایی بود که زود از دستش دادیم. همیشه به ما یادآوری می‌کرد که با مردم مهربان، خوش رفتار و خوش گفتار باشیم. می‌گفت: «به خودتان اجازه ندهید که کسی از شما دلخوری داشته باشد.»

❁ با توجه به این که ایشان پسر بزرگ خانواده

بودند، به درس خواندن خواهران و برادران تا چه میزان اهمیت می‌دادند؟

از مدرسه که به منزل می‌آمد، کتاب‌هایش را گوشه‌ای می‌گذاشت و به خواهر و برادرانش کمک می‌کرد. به او می‌گفتم پسر من به درس‌های خودت هم برس و همیشه جواب می‌داد: «سرکلاس درس‌ها را یاد می‌گیرم و دیگر لازم نیست آن‌ها را یادآوری کنم.»

از مدرسه که به منزل می‌آمد، کتاب‌هایش را گوشه‌ای می‌گذاشت و به خواهر و برادرانش کمک می‌کرد. به او می‌گفتم پسر من به درس‌های خودت هم برس و همیشه جواب می‌داد: «سرکلاس درس‌ها را یاد می‌گیرم و دیگر لازم نیست آن‌ها را یادآوری کنم.»



« پدر و مادر شهید در کنار مزار ایشان.»

آیا شهید رضایی نژاد می‌دانست که تحت تعقیب تروریست‌هاست؟

بله، بعد از به شهادت رسیدن شهید علیمحمدی، می‌دانست که او را هم ترور می‌کنند. تروریست‌ها چند مرتبه با داریوش تماس گرفته بودند و تلاش کرده بودند تا رایانه‌اش را هک کنند. او را تهدید کرده بودند که یا از شغل استعفا بده یا ترور می‌کنیم.

شما و دیگر اعضای خانواده آمادگی برای شهادت ایشان را داشتید؟

داریوش در مورد شهادت هرگز با من صحبت نمی‌کرد اما به خاطر تهدیداتی که همواره وجود داشته، آماده شهادت بود و به همسرش گفته بود که ممکن است این اتفاق برای او بیفتد و باید مواظب آرمیتا باشد. زمان شهادت شهید علیمحمدی من در تهران بودم و ناراحتی او را به خاطر این موضوع به‌طور کامل احساس می‌کردم و بنابراین از او پرسیدم که آیا این شهید را می‌شناختی؟ او جواب داد که من ایشان را می‌شناختم اما همکار من نبودند.

پس از شهادت شهید علیمحمدی، دکتر شهریاری نیز به شهادت رسید. بعد از این زمان، ترس و دلهره‌ای وجود مرا فرا گرفته بود اما فرزندانم به من می‌گفتند که فعالیت‌های این دو شهید با داریوش به‌طور کامل متفاوت است. داریوش به همسرش گفته بود که بعد از شهید شهریاری نوبت شهادت اوست.

از روز شهادت ایشان برایمان بگویید؟

داریوش به من و مادرش وابستگی عجیبی داشت. هر روز حدود ساعت ۷ و نیم تا ۸ صبح با مادرش تماس می‌گرفت. روزی که به شهادت رسید، ساعت یازده بود که از سرکار آمدم. مادر داریوش داشت با ایشان تلفنی صحبت می‌کرد. به مادرش گفته بود: «به پدر بگو آفتاب برایش ضرر دارد، برای کار کردن کمتر زیر آفتاب برو» من هم گفتم «پدر فدایش شود، چشم». حدود ساعت ۴ بعد از ظهر بود که پدر همسرشان به منزلمان آمد و خبر شهادت داریوش را داد.

قطعا با این سطح از وابستگی، گذراندن روزهای هجران بسیار سخت است. در این هشت سال روزهای بدون شهید را چگونه گذرانده‌اید؟

ما روزهای پنج‌شنبه و جمعه حتما سر مزار داریوش می‌رویم. مادر داریوش تا زمانی که سر مزار ایشان نرود و گریه نکند، آرام نمی‌شود. روزهای دوشنبه هم حتما به مزار داریوش می‌رویم و در این ۱۱ سال این کار را هر هفته تکرار کرده‌ایم. مادرش بسیار بی‌تاب ایشان است و امیدوارم خداوند به ما و خانواده دیگر شهدا صبر دهد.

این مورد به ما هم توصیه می‌کرد. بعد از اینکه عمویش فوت کرد، خیلی از خانواده‌اش سرکشی می‌کرد و اکنون به‌گونه‌ای شده خانواده عمویش بیشتر از ما برای داریوش دلتنگی می‌کنند.

آیا داریوش در مورد شغل و پروژه‌هایش با شما صحبت می‌کرد؟

داریوش از همان دوران نوجوانی با برق سر و کار داشت، به انجام کارهای برقی خیلی علاقه داشت و در همین رشته هم به دانشگاه رفت. بعد از دانشگاه که مشغول به کار شد. از فعالیت‌هایش مطلبی به ما نمی‌گفت و ما اطلاع نداشتیم.

توصیه‌ای هم به جوان‌های هم سن و سال داریوش داشته باشید؟

الحمدلله جوان‌های الآن همه آگاه هستند. بعد از شهادت داریوش ۳۰ نفر از دانشجویان تغییر رشته دادند به آنها توصیه می‌کنم که راه دانشمندان شهید علمی ما را ادامه دهند و جای آنها را در این عرصه خالی نگذارند. نکند دشمن فکر کند با به شهادت رساندن چند دانشمند، دیگر کسی در این عرصه نیست. ان‌شاءالله با پیشرفت‌های روز افزون علمی، دشمن را بیش از پیش ناامید کنند. منبع: www.rezaeenejad.ir

روایت مادر از شهید داریوش رضایی نژاد

اخلاق و رفتار شهید چگونه بود؟

داریوش خیلی احترام من و پدرش را داشت و رفتارش بعد از ازدواج هم همان‌طور ماند و با خواهر و برادرانش مهربان بود. خودم از این رفتارهای داریوش خیلی می‌ترسیدم، با خود می‌گفتم داریوش مهربان و با محبت است، نکند بلایی سرش بیاید و به خودش هم گفتم: «نکند شهید بشی!» او در جواب گفت: «مادرم دنیا چه ارزشی دارد...»

خطره‌ای هم از داریوش برایمان نقل کنید؟

یک بار داریوش از خوابی که دیده بود برایم این‌طور تعریف کرد: در خواب دیدم تمام اهالی شهر در میدان بسیج جمع شده‌اند، یک نفر از بین جمعیت جلوتر آمد و به من گفت «داریوش همیشه نذر حضرت ابوالفضل^(ع) را ادا کن و برایش نذری بده». داریوش در روز تاسوعای همان سال به نیت آقا ابوالفضل^(ع) در حد توان به عزاداران غذا داد و محرم‌های سال بعد که در قید حیات نبود، خودم نذرش را ادا کردم. چند وقت پیش از شهادتش با من تماس گرفت و گفت: «یکی به خوابم آمده و گفته همیشه در ماه رمضان افطار بده. باز هم مادر شما زحمتش را بکشید، به شرط اینکه از پول خودم خرج کنید.» به فقرا خیلی کمک می‌کرد و در



جهاد علمی شهید داریوش رضایی نژاد در گفتگو با شهره پیرانی، همسر شهید

داریوش، همه زندگی ام بود

درآمد

جوان دانشمند آبدانانی هر چند طول عمر زیادی نداشت، اما زندگی اش آن قدر عمیق و پربرکت بود که دشمن تصمیم گرفت تا در سن ۳۵ سالگی او را ترور کند. خانم شهره پیرانی بیش از یازده سال است که مسئولیت بزرگ «همسر شهید» را بر دوش می کشد و مسئولیت هم زمان پدری و مادری را برای آرمیتا ایفا می کند. همسر دانشمند هسته ای، شهید «داریوش رضایی نژاد» از مدت ها قبل پی برده بود که همسرش از سوی عوامل تروریستی تهدید می شود. این را هم می دانست که جان همسرش در خطر است. هربار که دلواپسی و نگرانی به سراغش می آمد سعی می کرد به خود دلداری دهد. داریوش رضایی نژاد، دانشمند جوانی که برای پیشرفت علمی و استقلال ایران خدمات ارزنده ای ایفا کرد و سرانجام به خاطر ارزش های ملی از سوی عوامل صهیونیستی به شهادت رسید. او سومین شهید هسته ای کشور است که در حادثه تروریستی در اول مرداد سال ۱۳۹۰ در تهران در مقابل دیدگان همسر و فرزند خردسالش (آرمیتا) به ضرب گلوله به شهادت رسید.

آن زمان درک چندی از خانواده شهدا، اسرا و جانبازان نداشتم.

آبدانان هم در آن سال‌های جنگ بمباران شد؟ زندگی در این شرایط چطور می‌گذشت؟
بله! من ۲۶ اسفند ۱۳۶۶، کلاس سوم دبستان بودم که شهر آبدانان بمباران شد. قبل از آن، بارها ایستگاه رادار و پایگاه پدافند هوایی بمباران شده بود، مدرسه من هم در همان پایگاه بود. در آن زمان شهید شیرودی نقش فعالی در پشتیبانی هوایی نیروهای مردمی داشت. به‌خاطر همین مدرسه ما به نام ایشان نامگذاری شده بود. من از اول تا سوم دبستان، درگیر جنگ بودم. هر وقت صدای آژیر می‌شنوم، یاد آن روزها می‌افتم. خاطرم هست که آخر سال بود و مدرسه تعطیل شد. من همیشه آخر هفته به خانه مادربزرگم می‌رفتم. آن روز کل شهر برای تشییع پیکر تعدادی از شهدا رفته بودند و تا آخر جنگ این وضعیت ادامه داشت.



آیا اطلاع دارید که شهید رضایی نژاد از روز بمباران چه خاطره‌ای داشته‌اند؟

داریوش علاقه عجیبی به زندگی عشایری داشت. می‌گفت من زمان تعطیلات، همیشه پیش عشایر بودم. عکس‌هایش هم موجود است. اقوام پدر و مادرش زندگی عشایری داشتند و داریوش زندگی آنان را بسیار دوست داشت. می‌گفت وقتی آنجا بودم، صدای بمباران را شنیدم. آن موقع داریوش پشت کوه‌های نزدیک به همان رادار بود. می‌گفت خیلی نگران خانواده‌ام شدم.

شما و شهید رضایی نژاد و افرادی مثل شما زیر سایه جنگ زندگی کرده، درس خوانده و رشد کرده‌اید. رسیدن به چنین جایگاهی با آن گذشته سخت، چطور برای نسل شما امکان‌پذیر بود؟

من همیشه می‌گویم که هر سختی، مقاومت درون آدم را تقویت می‌کند. من از این باب به جنگ و خرابی‌هایش نگاه می‌کنم؛ اینکه این وضعیت باید اصلاح و درست شود. این وضعیت برای همه ما انگیزه ایجاد کرد. داریوش می‌گفت بچه‌هایی که در آن شرایط سخت بزرگ شدند، مسئولیت‌پذیرتر هستند. برایم جالب بود که پدر داریوش در مدت هشت سال دفاع مقدس، نزد خانواده نبود و به‌عنوان بسیجی در جنگ حاضر بود و چون پدرشان درآمدی نداشت، مادرشان مسئولیت نان‌آوری خانواده را بر عهده داشته و هزینه زندگی را از طریق بافتن صنایع‌دستی تامین می‌کرد.

لطفاً از شهید رضایی نژاد و از خاطرات مدت حضور در کنار ایشان بگویید؟

داریوش در شانزده‌سالگی دیپلم گرفت و در شانزده سالگی نیز وارد دانشگاه شده و شاگرد اول می‌شود.

داریوش علاقه عجیبی به زندگی عشایری داشت. می‌گفت من زمان تعطیلات، همیشه پیش عشایر بودم. عکس‌هایش هم موجود است. اقوام پدر و مادرش زندگی عشایری داشتند و داریوش زندگی آنان را بسیار دوست داشت. می‌گفت وقتی آنجا بودم، صدای بمباران را شنیدم. آن موقع داریوش پشت کوه‌های نزدیک به همان رادار بود. می‌گفت خیلی نگران خانواده‌ام شدم.

سایه جنگ روی سر ما بود، اما در آن سن، روزگار در ذهن کودکانمان تلخ نمی‌گذشت و هیجان و بازی برایمان جذاب بود. در مورد زندگی با مردم غریب و جنگ‌زده هم باید بگویم که فرهنگ ما و آن‌ها نزدیک به هم بود. صدام ملعون در آن زمان، بخشی از اعراب ایرانی‌الصل و شیعه را از عراق اخراج و آنان را به سمت ایران سوق داد و برخی از آن‌ها به آبدانان آمده بودند. برای همین ما به آن‌ها «سوقی» می‌گفتم. من با آن‌ها هم‌کلاسی و هم‌بازی بودم و همین باعث شد که زبان عربی را بیاموزم. به یاد دارم که آنان در دهه محرم، آئین‌های سنتی خودشان را به‌جا می‌آوردند. داریوش اصطلاحی داشت که می‌گفت آبدانان چندزبانه است. این چند فرهنگی، روی طبیعت و تربیت همه ما تأثیر گذاشت. به نظرم این اتفاق، مدارا و گذشت بین ما را زیاد کرد. آبدانان تلفیقی از کرد و لر و عرب بود. من در

جنگ در ذهن شما به‌عنوان یک شهروند آبدانانی در استان ایلام چه تصویری دارد؟

من اواخر سال ۵۸ به دنیا آمده‌ام. همیشه، حتی در کلاس‌های درس می‌گویم که من با جنگ، زاده و با آن بزرگ شدم. یک سال بعد از پیروزی انقلاب، تحرکات عراق آغاز شد. ایلام به‌دلیل هم‌مرز بودن با عراق، از اولین استان‌هایی بود که درگیر جنگ شد. بعضی از نقاط ایلام از لحاظ امنیتی به عراق اشراق داشت و می‌توانست تهدیدی برای دشمن ایجاد کند. شهر آبدانان یک پایگاه پدافند هوایی و یک ایستگاه رادار داشت. تا جایی که من اطلاع دارم، این‌ها برای رصد تحرکات عراق تاسیس شده بود. با اوج‌گیری حملات، شهر ما میزبان مردم جنگ‌زده شد. ما با جنگ بسیار عجین بودیم و آن دوران نقش پررنگی در ذهن نسل من و داریوش دارد.

دورترین و محوترین خاطره‌تان از جنگ مربوط به چه زمانی است؟

خاطره‌ای در ذهن دارم که شاید کامل نباشد. مادرم می‌گوید سه‌ساله بودی که به همراه عمه‌ات به منزل یکی از اقوام رفتیم. هم‌زمان با رفتن ما تلویزیون آن‌ها روشن بود و رزمنده‌ها را نشان می‌داد. این اولین خاطره من از جنگ و قاب تلویزیون است. خاطره دیگری که به یاد دارم اینکه بعد از شروع جنگ، تمام همسایه‌های ما، حداقل میزبان یک خانواده جنگ‌زده بودند.

زندگی با مردم جنگ‌زده چگونه بود؟

دنایای کودکی شیرین و لذت‌بخش است. زمانی این شرایط سخت را درک کردم که در سال آخر جنگ، آبدانان مورد حمله موشک‌ها قرار گرفت. به هر حال،

در مورد ازدواج نظر پدر و مادرش مهم بود. داریوش در یکی از یادداشت‌هایش نوشته است: «من امروز یکشنبه ۱۹ مهر ۱۳۷۷ کار رسمی خود را آغاز کردم. خدایا! تاکنون فقط تو یاور و همراه من بودی و من بنده خوبی برای تو نبودم، ولی تو همواره خدای خوبی برای من بودی، بمان و مرا یاری کن. الا بذكر الله تلمثن القلوب. خداوند تویی پروردگارم. همه از توست یارب آنچه دارم.»

❁ در واقع، ایشان دارد این نکات را به خودش تذکر می‌دهد!

بله! دقیقاً! جالب اینجاست که داریوش به این نکته خیلی پایبند بود. هیچ‌وقت هویت خود را فراموش نمی‌کرد. زیر همان یادداشت یک بیت شعر هم نوشته: نه از روم نه از اقوام چینم دهاتی زاده‌ای چادر نشینم ترک‌های عمیق زخم داسم به روی دست‌های خوشه‌چینم داریوش افتخار می‌کرد که در عشایر به دنیا آمده است. همیشه با افتخار می‌گفت که دست‌های من کارگری است.

❁ تا قبل از شهادتش، فکر مهاجرت به دهنش خطور نکرده بود؟

علاقه‌ای به مهاجرت نداشت. می‌گفت اگر من به خارج بروم، می‌توانم حداکثر یک‌سال در آنجا بمانم. داریوش به این آب و خاک تعلق خاطر خاصی داشت. اگر شرایط مهیا بود حتماً برای کار از تهران به آبدانان می‌رفت.

❁ ارتباط شهید رضایی نژاد با شهید فخری‌زاده چگونه بود؟

بسیار به ایشان علاقه داشت. داریوش انسان با اعتمادبه‌نفسی بود، می‌گفت من پیش هر کسی اعتمادبه‌نفس دارم اما مهندس فخری‌زاده تنها کسی است که وقتی می‌بینمش دست‌وپایم می‌لرزد. یک بار داشت از اتاق شهید فخری‌زاده برایم تعریف می‌کرد. می‌گفت: «وقتی به اتاق شهید فخری‌زاده می‌روم، بسیار سرحال می‌شوم. اتاق ایشان خیلی دل‌نشین است و پر از خطاطی و شعر حافظ و مولاناست. در اتاق ایشان اصلاً احساس نمی‌کنی که گویا فعالیت‌هایی از جنس مهندسی و فنی انجام می‌شود.» ایشان فلسفه را به مهندسی و عرفان را به علم مرتبط کرده بود و این برای داریوش جذاب بود. به نظرم شخصیت شهید فخری‌زاده چندبعدی و ناشناخته است. ایشان می‌تواند برای نسل فعلی، الگویی زیبا و مناسبی باشد. انسان متعهد، خوش‌فکر، دل‌در گروی انقلاب و ایران، آشنا به علم روز و آشنا به سبک کلاسیک بود.

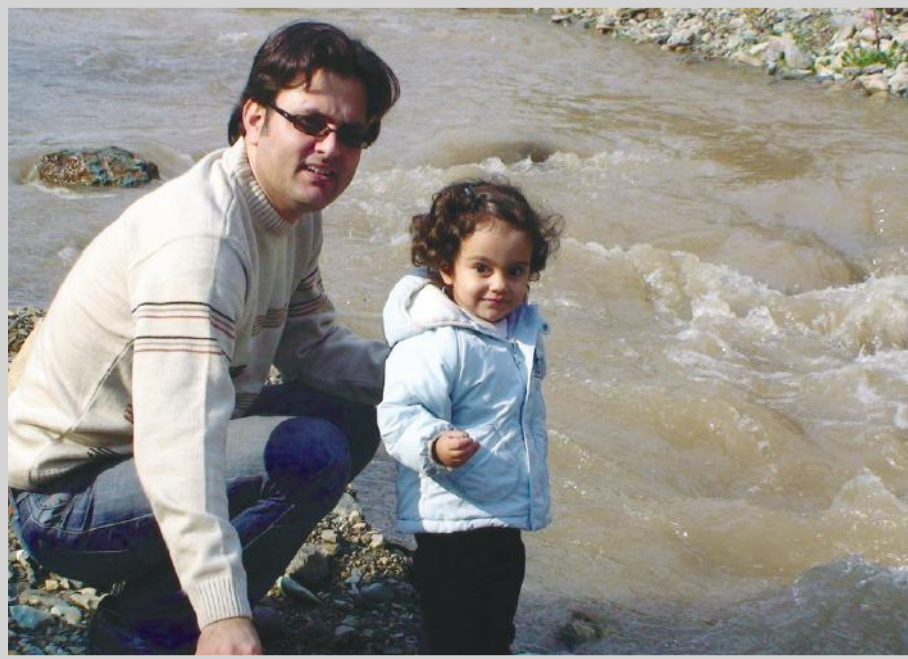
علاوه بر غم، مسئولیت هم دارد؛ یعنی باید زندگی را مجدد سرپا کرد و این کار سختی است. به عقیده من، اگر مرگی غیر از شهادت نصیب داریوش می‌شد، خسران بود و همه چیز را می‌باخت. اینکه داریوش ثمره زحمات‌هایش را دید، مرا خیلی آرام می‌کند. اگر شما از همکارانشان سوال کنید، می‌گویند که بسیار انسان مسئولیت‌پذیری بود. اگر کاری به او محول می‌شد، تمام توان خودش را برای انجام آن می‌گذاشت. اعتمادبه‌نفس خوبی هم داشت و توکل می‌کرد. اگر کاری را به نتیجه نمی‌رساند، آن را رها نمی‌کرد. برایش خیلی مهم بود که کاری را به سرانجام برساند. رضایت پدر و مادر هم برایش خیلی مهم بود. بعضی اوقات برخلاف میل اما در جهت رضایت پدر و مادر خیلی از کارها را انجام می‌داد و برایش مهم بود. من به یاد ندارم که به پدر و مادرش بی‌احترامی کرده باشد؛ حتی

داریوش همه زندگی‌ام شده بود. سال ۸۷ بود که آرمیتا به دنیا آمد؛ شد "الهه پاک و مقدس" زندگی‌مان. داریوش وابستگی زیادی به آرمیتا داشت. خاطرم است یک بار برای انجام کاری به شیراز رفته بود. قرار بود چند روز آنجا بماند اما یک شب دیدم به خانه آمد و گفت دلم برای آرمیتا تنگ شده بود. این همه راه آمده بود آرمیتا را ببیند. کلی با او بازی کرد و صبح دوباره راهی شیراز شد.

دوران عقدمان سال ۱۳۸۰ بود و من ساکن کوی دانشگاه بودم. معمولاً داریوش عصرها می‌آمد و با هم در کوچه‌های منطقه امیرآباد قدم می‌زدیم. کم‌کم فهمیدم که کارش عادی نیست. یک‌بار به او گفتم که تو چه کار می‌کنی؟ می‌گفت تجسس نکن، کارم طوری است که ده سال دیگر بابت اینکه با من ازدواج کرده‌ای به خودت افتخار می‌کنی. این حرف را سال ۱۳۸۰ به من زده بود. ده سال بعد در سال ۱۳۹۰ شهید شد و حالا من واقعاً به او افتخار می‌کنم. بعد از ازدواج، داریوش تا دیروقت سرکار بود. اما شب وقتی به خانه می‌آمد با همه خستگی من را بیرون می‌برد و تهران‌گردی می‌کردیم. رفتارش باعث شده بود آرامش خاصی داشته باشم. علاقه زیادی به او پیدا کرده بودم تا جایی که بعد از مدتی احساس کردم حتی یک لحظه هم بدون او نمی‌توانم زندگی کنم. داریوش همه زندگی‌ام شده بود. سال ۸۷ بود که آرمیتا به دنیا آمد؛ شد "الهه پاک و مقدس" زندگی‌مان. داریوش وابستگی زیادی به آرمیتا داشت. خاطرم است یک بار برای انجام کاری به شیراز رفته بود. قرار بود چند روز آنجا بماند اما یک شب دیدم به خانه آمد و گفت دلم برای آرمیتا تنگ شده بود. این همه راه آمده بود آرمیتا را ببیند. کلی با او بازی کرد و صبح دوباره راهی شیراز شد.

❁ در بیانات اخیر رهبر انقلاب هم اشاره‌ای به این موضوع شده کسانی که دل‌ها متوجه‌شان می‌شود در زندگی شخصی و فردی معامله‌هایی با خدا انجام داده‌اند که خدا بعد از شهادت چنین اقبالی را متوجه‌شان می‌کند، از این نظر شهید رضایی نژاد چه خصوصیات و ویژگی‌هایی داشت؟ درست است که شهادت اتفاق بسیار بزرگی است، ولی برای خانواده شهید فقدان است؛ فقدانی که باید با آن کنار آمد. من به‌عنوان همسر می‌گویم که این اتفاق





❁ از اینکه همسر تان شغل حساسی داشتند تا چه اندازه نگران بودید؟

داریوش همیشه تلاش می کرد تا من و آرمیتا در زندگی آرامش داشته باشیم اما همیشه نوعی نگرانی در وجودم بود. وقتی داریوش تلفنش را جواب نمی داد یا اینکه دیر به خانه می آمد اضطراب همه جانم را می گرفت. بارها متوجه شده بودم که تلفن های مشکوکی به همسر می شود. اما سعی می کرد به روی خود نیاورد. هر بار که زباله ها را می برد تا در مخزن بیندازد دلشوره می گرفتم. این اواخر تلفن های مشکوک زیادی داشت. از او اطلاعات می خواستند و حتی رقم خوبی هم به او پیشنهاد می دادند. البته روزهای آخر دیگر خبری از پیشنهاد با رقم بالا نبود و فقط تهدیدش می کردند، در پایان نیز بزدلانه ترورش کردند.

❁ از آرمیتا برایمان بگویید که چگونه دوری پدر را تحمل می کند؟

خیلی اهل مطالعه و باهوش است و همه جوره میراث دار پدرش است. خودش هم دوست دارد همه به او بگویند شبیه پدرش است! من همیشه سعی می کنم در تربیت او کم کاری نکنم و با استدلال قانعش کنم. مثلاً ۲۳ آذر وقتی تولدش بود، مبلغی برای تولد جمع کرده بود و از من می پرسید «مامان با این پول چکار کنم؟» من پیشنهاد دادم که صنایع دستی ایران مثل قالیچه بگیرد. چون این کار اولاً ماندگار است، دوم اینکه یک کالای ایرانی خرید؛ ولی اگر یک عروسک خارجی بگیرد، در جیب تولیدکنندگان خارجی پول ریخته است. هویت ایرانی برای من خیلی مهم است و سعی می کنم این را به آرمیتا هم یاد دهم. خودم هم این را از پدر و مادرم یاد گرفتم.

❁ آرمیتا در لحظه شهادت پدر حضور داشته، لطفاً از آن لحظات بگویید؟

وقتی به این حادثه فکر می کنم خیلی دلم می سوزد که آرمیتا حضور داشته و این صحنه دلخراش را دیده است اما برای خودم خوشحالم که حضور داشتم. آرمیتا هم خیلی در مورد آن صحبت می کند. آرمیتا خیلی خوب آن روز را به یاد می آورد، می گوید من سرم پایین بود چون عروسکم پشت صندلی بابا افتاده بود. با صدای شلیک به خودم آمدم. برگشتم و دیدم به سمت بابا تیر شلیک می شود. اصلاً گاهی وقتها می گوید «مامان تو به اندازه من یادت نیست!» روز بعد از شهادت برای تشییع به آبدانان رفتیم. یک دفعه دیدم صدای فریاد آرمیتا بلند شد و گفت: «عمه می گوید بابا دیگه بر نمی گردد.» این خیلی برایش وحشتناک بود و به شدت گریه می کرد. پدرم آرمیتا را با خودش بیرون برد. بعدها از پدرم پرسیدم «چکار کردی که آرمیتا آرام شد؟» پدرم گفت «من هر چه برایش خرید کردم و به پارک بردم آرام

نیاز نمی کردم که بدانم. تا آن زمان حتی یک بار هم من قبض پرداخت نکرده بودم. تنها کاری که قبل از شهادت داریوش دست و پا شکسته انجام می دادم، رانندگی بود که انصافاً همین بعداً خیلی به کارم آمد. یادم هست روز اولی که این اتفاق افتاد به همه می گفتم من نمی توانم؛ من خیلی آدم ضعیفی هستم! من خیلی به داریوش وابسته بودم. این جمله ای بود که مرتب تکرار می کردم. این استیصال تا چند ماه با من بود. تا اینکه روزی مادرم به تهران آمدند و به نقل از دایی ام گفتند: «من خواهرزاده ام را خوب می شناسم. از پیشش برمی آید!» هیچ وقت این را نگفتم اما این جمله من را تکان داد و با خودم گفتم وقتی دیگران از من این توقع را دارند، باید بتوانم. یک هفته بعد از شهادت وقتی پدرم از من سؤال کرد «بابا یک سؤال ازت دارم؛ می توانی از تهران تا آبدانان را رانندگی کنی؟» گفتم «بابا نگران نباش من می توانم.» حالا این در حالی بود که یک متر هم در جاده رانندگی نکرده بودم اما توانستم.

❁ لطفاً از ماجرای دیدار با مقام معظم رهبری بگویید؟

آن روز به آرمیتا گفتم نقاشی روز حادثه را بکش؛ چون روان شناس ها به ما گفته بودند هر چقدر آرمیتا نقاشی روز حادثه را بکشد، برای او بهتر است. آرمیتا تا آن زمان امام خمینی و حضرت آقا را یک نفر می دانست و بعد از این دیدار چون عکس حضرت آقا را دیده بود، وقتی به خانه ما آمدند، ایشان را شناخت. آرمیتا نقاشی کشید که من در آن در حال جیغ زدن بودم، اما هنوز نقاشی اش تمام نشده بود که ایشان تشریف آوردند. با اینکه آرمیتا همیشه برای مانوس شدن با دیگران احتیاج به زمان داشت، آن شب خیلی سریع با ایشان ارتباط گرفت؛

وقتی به این حادثه فکر می کنم خیلی دلم می سوزد که آرمیتا حضور داشته و این صحنه دلخراش را دیده است. برای خودم خوشحالم که حضور داشتم. آرمیتا خیلی خوب آن روز را به یاد می آورد، می گوید من سرم پایین بود چون عروسکم پشت صندلی بابا افتاده بود. با صدای شلیک به خودم آمدم. برگشتم و دیدم به سمت بابا تیر شلیک می شود. اصلاً گاهی وقتها می گوید «مامان تو به اندازه من یادت نیست!»

نشد تا اینکه از من پرسید بابا بزرگ! راستش را بگو بابا برمی گردد؟» پدرم گفت من نمی توانستم دروغ بگویم و فقط گفتم: «ما همه می رویم پیش بابا.» جالب بود که این حرف آرمیتا را آرام کرد.

❁ شما خودتان با این اتفاق چگونه زندگی می کنید؟

این اتفاق برای من مثل یک پایان بود؛ از یک طرف پایان یک مرحله و از طرفی دیگر یک آغاز بود. آغازی که خودت بتوانی دوباره سرپا بایستی. من در امور خارج از خانه به شدت به داریوش وابسته بودم. آن قدر که وقتی جلوی بانک هم که می رفتیم داریوش برای من از عابربانک پول می گرفت. داریوش که شهید شد، رمز اینترنتی عابر بانکم را نداشتیم، در واقع اصلاً احساس

از جنایات حقوق بشری علیه مردم ایران آشنا شوند: «مرگ با زندگی خط تقاطع ندارد، مرگ استمرار زندگی است. این اهداف و انتخاب‌های افراد است که آنها را جاودانه یا ابتر می‌کند. کسی که در زندگی راه سربلندی و عزت را انتخاب کرده، همیشه زنده است حتی اگر زیر خروارها خاک باشد. هنوز شمع‌های کیک تولد ۵ سالگی‌ام را فوت نکرده بودم که با گلوله‌هایی از خشم و نفرت، خون پاک پدرم بر صورتم جاری شد و جلوی چشمانم همه دنیای رنگی کودکی‌ام سیاه و تاریک گشت. سال‌ها زمان برد تا جراحات بزرگی را که در قلبم توسط دشمنان مردم سرزمینم وارد شده بود ترمیم کنم؛ با این حال هیچ‌وقت درد بزرگ از دست دادن پدر قهرمانم برای من تسکین نیافت. حالا بعد از گذشت ۱۱ سال از آن روزهای تلخ، در ایام نزدیک به سالروز شهادت پدرم دوباره سراسر خیابان‌ها و محله‌های ایران پر شده است از یاد و نام مردی که راه عزت و سربلندی خود و کشورش را انتخاب کرد تا دشمنان ذلیل و زبونش راهی جز ترورش در پیش چشمان اشکبار همسر و فرزندش نداشته باشند، با این امید که راه پیشرفت و ترقی را روی ملتی آزاده می‌بندند.

فیلم «هناس» که روایتی عاشقانه از زندگی مادر و پدرم در روزهای منتهی به ترورش است، بیش از یک‌ماه است که در سینماهای سراسر کشور در حال اکران است. تاکنون ده‌ها هزار نفر از هموطنانم این فیلم را دیده‌اند و با گوشه‌ای از رنج‌هایی که خانواده من در این مسیر متحمل شدند آشنا شده‌اند. من و مادرم در این سال‌ها همیشه به همدردی مردم سرزمینمان دلگرم بوده‌ایم و آن را مرهمی برای التیام زخم‌هایمان دانسته‌ایم.

حالا که این فرصت دست داده است تا همه مردم جهان با بخشی از رنج‌هایی که ملت ایران در این چند دهه کشیده‌اند آشنا و متوجه شوند که ایرانیان یکی از بزرگ‌ترین قربانیان جنایت علیه حقوق بشر هستند که علاوه بر تحمل ۸ سال جنگ ناجوانمردانه که یکی از نتایج آن ریخته شدن خون پاک حدود ۲۰۰ هزار جوان ایرانی بوده است، بیش از ۱۷ هزار شهید ترور داشته‌اند، خوشحال می‌شوم که شما به‌عنوان نماینده مردم کشورتان تماشاگر بخش کوچکی از این جنایات بزرگ علیه ایران و ایرانیان باشید.

خدا را شاکرم که با وجود همه این جنایات هولناک علیه ملت ایران، مردم سرزمینم از پای نیفتاده‌اند و غیرتمندانه دل در گروی آب و خاک خود بسته‌اند و هیچ رعب و وحشتی به دل راه نداده‌اند. جوانان غیور ایران با وجود همه کینه‌توزی‌ها با سرعت بیشتری چرخ‌های پیشرفت جامعه را به گردش درآورده‌اند تا ثابت کنند که فردای ایران روشن و چشم‌نواز است.»

منبع: خبرگزاری جمهوری اسلامی

✓
قصد دارم نامه‌ای که آرمیتا اخیراً به صورت سرگشاده به سفیران اروپایی نوشته و ارسال کرده را برای خوانندگان بیان کنم. آرمیتا در نامه‌ای سرگشاده از سفیران اروپایی دعوت کرد که تماشاگر فیلم هناس باشند تا با گوشه‌ای از جنایات حقوق بشری علیه مردم ایران آشنا شوند: «مرگ با زندگی خط تقاطع ندارد، مرگ استمرار زندگی است. این اهداف و انتخاب‌های افراد است که آنها را جاودانه یا ابتر می‌کند.»

راه پرافتخاری است؛ البته من هم این را می‌دانم و سرم را بالا می‌گیرم و به آرمیتا می‌گویم که پدرت با افتخار جاننش را در راه این مملکت داد و دوست دارم تو هم مانند پدرت باشی.

❁ اگر صحبت پایانی است بیان بفرمایید؟

قصد دارم نامه‌ای که آرمیتا اخیراً به صورت سرگشاده به سفیران اروپایی نوشته و ارسال کرده را برای خوانندگان بیان کنم. آرمیتا در نامه‌ای سرگشاده از سفیران اروپایی دعوت کرد که تماشاگر فیلم هناس باشند تا با گوشه‌ای

آرمیتا خیلی تند نقاشی‌هایش را می‌کشید و به ایشان نشان می‌داد. آرمیتا بغل دست حضرت آقا نشسته بودند و در حالی که ما صحبت‌های جدی مطرح می‌کردیم، بی‌پروا بین صحبت‌های ما می‌پريد و با آقا صحبت می‌کرد. من ترجیح می‌دادم آرمیتا کمی مودب‌تر باشد؛ چون احساس می‌کردم که بیش از حد به ایشان نزدیک شده، آرمیتا روی میز عسلی کنار دست آقا نقاشی می‌کشید که فنجان چای را هم روی همان میز گذاشته بود و من نگران بودم که چای را روی ایشان بریزد. ایشان خیلی صمیمانه برخورد کردند و از بسیاری از جزئیات خبر داشتند؛ البته به من گفته بودند که به ایشان بسیاری از موضوعات گفته شده، اما به دلیل کم‌مهری‌هایی که بعد از ترور در حق همسرم شده بود، باورم نمی‌شد که ایشان از جزئیات حادثه نیز خبر داشته باشند. ایشان کدهایی را ارائه می‌کردند که من می‌فهمیدم دقیقاً اطلاع دارند که همسر من چه کار می‌کرده و در چه زمینه‌ای فعال بوده است. ایشان به من گفتند مثل اینکه شما هم در این حادثه زخمی شدید و من پاسخ دادم، بله، ایشان دوباره از من سوال کردند که انشالله رفع کسالت شده است یا نه که این مهر ایشان را می‌رساند؛ زیرا من انتظار نداشتم کسی در این جایگاه این‌گونه رفتار کند. از حضرت آقا خواستم تا برای عاقبت به خیری آرمیتا دعا کنند تا شرمند پدرش نشوم؛ چون مطمئن هستم بالاخره یک زمانی با داریوش رودرو می‌شوم؛ ایشان به من دلگرمی دادند که شهدا زنده هستند و راهی که این‌ها رفته‌اند



برگ‌هایی از دفتر زندگی شهید مصطفی احمدی‌روشن



درآمد

دانشمند شهید، مصطفی احمدی‌روشن یکی از پایه‌گذاران سایت هسته‌ای نطنز بود. تلاش‌های ایشان در سازمان انرژی اتمی و در زمان تحریم، تاثیر بسیار مطلوبی در بخش تامین کالاها و خرید تجهیزات هسته‌ای در حوزه غنی‌سازی داشت. سرانجام ۲۱ دی‌ماه ۱۳۹۰، مصطفی احمدی‌روشن در حالی که عازم محل کار خود بود، توسط دو نفر ترور یست موتورسوار که با چسباندن بمب مغناطیسی به خودروی وی که یک دستگاه خودروی پژو ۴۰۵ بود، به شهادت رسید. پیکر شهید مصطفی احمدی‌روشن با حضور جمعیت عظیمی از مردم شهیدپرور در امامزاده علی اکبر چیدر به خاک سپرده شد.

غنی‌سازی داشت. ایشان به‌عنوان معاون بازرگانی سازمان انرژی اتمی فعالیت داشت و توانست قطعات بسیار مهم برای این صنعت در دوران تحریم را از کشورهای دیگر خریداری کرده و تعداد سانترفیوژها را تا چندین برابر افزایش دهد.

کشف و خنثی سازی ویروس استاکس نت
شهید احمدی‌روشن یکی از قهرمانان کشف ویروس استاکس‌نت است که بسیاری دلیل ترور او را حضور اثرگذارش در خنثی کردن این توطئه صهیونیستی می‌دانند. شرح یکی از همکاران شهید احمدی‌روشن در رابطه با کشف این ویروس در ادامه می‌آید:

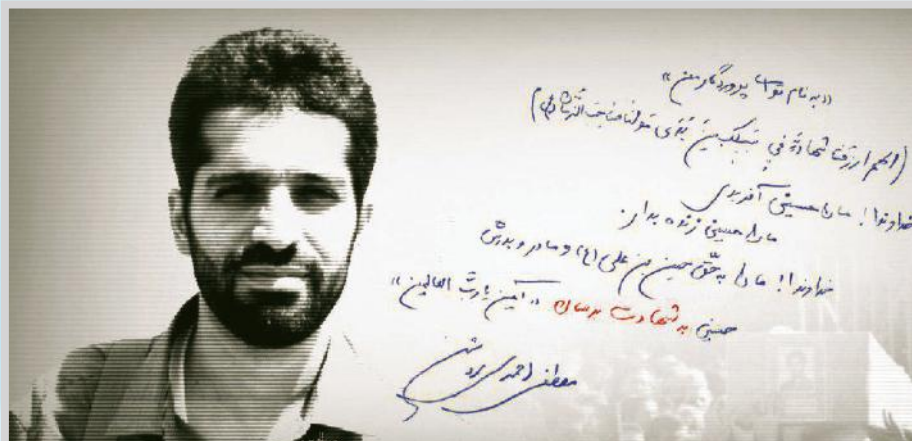
«مصطفی در حوزه غنی‌سازی، فعال و در عین حال عهده‌دار تامین تجهیزات و برای پیمانکاران همانند حائل بود. در آن شرایط سخت و امنیتی خودش جلوتر حرکت می‌کرد و اظهار داشت مطمئن باشید اسم شما جایی عنوان نخواهد شد و با روشی که داشت با سازمان

استخدام در سازمان انرژی اتمی و گام در مسیر جهاد علمی

شهید احمدی‌روشن، در دوران تحصیل در دانشگاه در طرح ساخت غشاهای پلیمری برای جداسازی گازها که برای نخستین بار در کشور انجام شد، همکاری داشت و چندین مقاله ISI به زبان‌های انگلیسی و فارسی در مجلات معتبر علمی جهان به چاپ رساند. پس از اخذ مدرک کارشناسی از رشته مهندسی شیمی، به‌رغم اینکه همزمان موقعیت‌های کاری دیگری داشت به دلیل اهمیت این صنعت در نگاه مقام معظم رهبری وارد سازمان انرژی اتمی شد.

بنیانگذار سایت هسته‌ای نطنز
شهید مصطفی احمدی‌روشن یکی از پایه‌گذاران سایت هسته‌ای نطنز بود. تلاش‌های ایشان در سازمان انرژی اتمی و در زمان تحریم، تاثیر بسیار مطلوبی در بخش تامین کالاها و خرید تجهیزات هسته‌ای در حوزه

تولد و پرورش ذهنی مصطفای شهید
دانشمند هسته‌ای، شهید مصطفی احمدی‌روشن، در تاریخ هفدهم شهریورماه ۱۳۵۸ در خانواده‌ای مذهبی در شهر همدان چشم به جهان گشود. پدرش مردی زحمت‌کش از اهالی همدان و مادرش از مردم خونگرم یزد است. دوران دبیرستان را در مدرسه ابن‌سینای همدان گذراند. در سال ۱۳۷۷ توانست در رشته مهندسی شیمی دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته و وارد برهه جدید از زندگی خود شود. ایشان در کنار تحصیل علم، در فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی نیز فعال بود و در دانشگاه مسئولیت معاونت فرهنگی بسیج دانشگاه صنعتی شریف را برعهده داشت و پس از مدتی کانون نهج‌البلاغه در این دانشگاه را تأسیس کرد. در سال ۱۳۸۱ در رشته مهندسی شیمی موفق به دریافت مدرک کارشناسی شد و در همین رشته در مقطع کارشناسی ارشد ادامه تحصیل داد و پس از آن وارد مرحله دکترای رشته نانو بیوتکنولوژی شد.



«فامیلی آقامصطفی چیست؟» گفتم: «احمدی روشن» بعد تلفن را قطع کرد. نفهمیدم چرا تلفن قطع شد! ساعت نه ونیم صبح بود که دلشوره عجیبی داشتم، زنگ زد به پسر خاله‌ام نپرسیدم ماجرا چیست؟ گریه کردم، فهمیدم. چطوری فهمیدم را نمی‌دانم؟ حالم بد و بدتر می‌شد تا اینکه گفتند آقامصطفی در دم شهید شده است. با انفجار این بمب، مهندس احمدی روشن بلافاصله به شهادت رسید و رضا قشقایی فرد، راننده خودرو نیز به شدت مجروح و ساعتی بعد در بیمارستان رسالت تهران بر اثر شدت جراحات وارده به شهادت رسید. پیکر پاک شهید مصطفی احمدی روشن پس از نماز جمعه روز ۲۴ دی و با همراهی سیل عظیم عاشقانی که برای تشییع وی آمده بودند، در جوار امامزاده علی اکبر چیدر تهران به خاک سپرده شد.

دیدار مقام معظم رهبری با خانواده شهید مصطفی احمدی روشن

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی ۲۹ دی سال ۱۳۹۰ با حضور در منزل شهید مصطفی احمدی روشن با خانواده ایشان دیدار و گفت‌وگو کردند. ایشان در جمع خانواده شهید احمدی روشن با بیان اینکه این شهدای نخبه جوان مایه افتخار کشور هستند، خاطرنشان کردند: ارزش وجودی این شهدا از دو بعد قابل توجه است: جنبه اول، فعالیت‌های علمی و تحقیقی و تسلط آنان به کارهای مهم و حساس است که نشان از استعداد برتر و نخبگی آنان دارد و جنبه دوم، ابعاد الهی و معنوی این جوانان است که همین عامل زمینه را برای شهادت آنان آماده می‌کند. حضرت آیت الله خامنه‌ای شهادت این جوانان را، در راه خدا و زمینه‌ساز پیشرفت اسلام دانستند و تأکید کردند: با پیروزی انقلاب اسلامی از تهمت‌های بزرگی که دشمنان علیه این انقلاب مطرح می‌کردند این بود که راه علم در این کشور بسته شد، اما جوانان کشور با مجاهدت و تصرف عرصه‌های علمی و به میدان آوردن حرف نو و ظرفیت‌های بالای خود، این تهمت دشمن را باطل کردند.

تمیز و اتو کشیده بود. خیلی به نو و کهنگی اش اهمیت نمی‌داد، ولی به تمیزی و مرتب بودن اهمیت می‌داد. دوستانش می‌گفتند مصطفی همیشه اتو کشیده است. معمولاً شانه و آینه به همراه داشت. هر کس خیلی اذیتش می‌کرد، ناراحتی اش یک لحظه بود؛ بعد می‌گفت مهم نیست، حتماً خیرش در این بوده. هیچ چیز دنیا او را به هم نمی‌ریخت.

حساسیت به بیت‌المال و حق الناس در نگاه شهید مصطفی احمدی روشن به روایت همسر

مصطفی همیشه رشد می‌کرد و دلیل این مسئله آن بود که تا آنجا که می‌توانست مبارزه می‌کرد و برای پیشبرد اهدافش می‌جنگید و هیچ‌گاه عقب‌نشینی نمی‌کرد. مصطفی می‌گفت باید تا آنجا که می‌شود، صرفه‌جویی کرد. بیت‌المال برای مصطفی خیلی مهم بود، اما پیش از بیت‌المال، حق الناس برایش مهم بود. مصطفی می‌گفت که نباید مدیون کسی باشد. مصطفی برای همه ما مثل یک کوه بود. مصطفی واقعاً جنگجو بود و وقتی می‌خواست هدفش را به سرانجام برساند، هیچ چیز جلودارش نبود.

روز شهادت از زبان همسر

همسر شهید احمدی روشن روز شهادت را اینگونه روایت می‌کند: ۲۱ دی‌ماه سال ۹۰، روز شهادت مصطفی، ساعت ۸ صبح بود. آقا مصطفی معمولاً سیاه نمی‌پوشید، مثلاً این‌طور نبود که دهه اول محرم را کامل سیاه بپوشد. سال ۹۰ یعنی همان سالی که شهید شد گفت: «من امسال می‌خواهم تمام محرم را مشکی بپوشم.» صبح روز حادثه که نزدیک اربعین بود، وقتی سیاه پوشید گفتم: «چرا سیاه می‌پوشی؟» خندید و به شوخی گفت: «دلم می‌خواهد.» زیاد اهل تظاهر نبود، مثل همیشه از خانه بیرون رفت. علیرضا را به مهد بردم و برگشتم منزل. امتحان داشتم و در حال مطالعه بودم. پسر خاله‌ام زنگ زد، بستگان من مصطفی را به اسم مصطفی احمدی می‌شناختند نه مصطفی احمدی روشن. پسر خاله‌ام آن روز تلفنی پرسید:

نیز صحبت و باعث می‌شد تا اعتماد پیمانکار جلب شده و در آن شرایط، کار را پیگیری می‌کرد.

مصطفی خودش می‌دانست در معرض تهدید است و ترسی به دلش راه نمی‌داد و با تمام قوا پیشروی می‌کرد. بارها شده بود حتی تلفن همراهمان را داخل خودرو می‌گذاشتیم و بیرون خودرو باهم صحبت می‌کردیم تا اطلاعاتی که راجع به آن صحبت می‌کنیم در جایی پخش نشود. با این حال، زمانی که دشمن از طریق ویروس، سیستم‌ها را مورد حمله قرار داد که شناسایی آن نه در حوزه رشته تحصیلی اش؛ مهندسی شیمی و نه حوزه وظایف کاری اش بود. اما باز هم این مصطفی بود که برای تشکیل گروهی از نخبگان رایانه و الکترونیک دست به کار شد. همان اعجوبه‌هایی که ممکن است از ترس تحریم، جهت فعالیت در حوزه‌های حساس احتیاط کنند. اما با کمک مدیران و توکل، کار را تا جایی پیش برد که علاوه بر مهار ویروس استاکس، با اصلاحاتی که در شبکه داده شد، ایران را در رده معدود کشورهایی قرار داد که دارای سیستم و شبکه غیرقابل نفوذ هستند و این‌گونه دشمن را حیرت زده کرد؛ تا جایی خط‌شکنانه پیش رفت که شهیدش کردند.

شهید عاشق و وصال به یار

تأثیرگذاری بالا، علم فراوان و ابتکارات شهید احمدی روشن همواره تیری در چشم دشمنان بود به نحوی که سرانجام ساعت ۸:۳۰ روز ۲۱ دی ۱۳۹۰، در حالی که عازم محل کار خود بود، در خیابان شهید گل‌نبی (میدان کتابی)، روبه‌روی دانشکده علوم و ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی، هدف عملیات تروریستی دو موتورسوار قرار گرفت. دو تروریست موتورسوار با چسباندن یک بمب مغناطیسی به خودروی وی که یک دستگاه خودروی پژو ۴۰۵ بود، به شهادت رسید.

خصوصیات اخلاقی شهید در روایت همسر

مسائل مالی را ریز و دقیق حساب می‌کرد و حواسش به این مسائل خیلی بود. کم هزینه بود و مناعت طبع خاصی داشت. دو، سه دست لباس داشت که همیشه



گفت و شنود شاهد یاران با رحیم احمدی روشن

مصطفی احمدی روشن، جهادگر علم بود

درآمد

رحیم احمدی روشن از اینارگران انقلاب اسلامی است که همزمان با جنگ تحمیلی به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت و برادر ایشان در دوران دفاع مقدس به درجه رفیع شهادت رسیده است. مصطفی احمدی روشن فرزند حاج رحیم، شجاعت را از پدر به ارث برده بود. حاج رحیم به خوبی علاقه مصطفی به ولایت را بیان می‌کند و از دیدارش با مقام معظم رهبری می‌گوید. در میان شهدای هسته‌ای، شهید مصطفی احمدی روشن از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که قصه‌اش را جذاب ساخته است. در گفتگویی که با پدر بزرگوار ایشان انجام شده به بخشی از این ویژگی‌ها اشاره شده است.



«دیدار مقام معظم رهبری با خانواده شهید احمدی‌روشن»

اعلام می‌کردند که اشتیاق دانشجویان برای تغییر رشته و پیوستن به صنعت هسته‌ای را نمی‌توانیم پاسخ دهیم. خداوند روح تازه‌ای به صنعت هسته‌ای دمید و این جوانان این حماسه را آفریدند. معتقد هستیم که خداوند مصطفی را به عنوان یک شهید پذیرفت و در مقابل آن، میلیون‌ها مصطفی به کشور اهدا کرد و این لطف خداوند بود که با این حماسه اولتیماتوم به دشمنان داده شود.

انتظار تان از تصمیم نظام برای آینده هسته‌ای بفرمایید که انتظار دارید صنعت هسته‌ای چه مسیری را طی کند؟

دولت یازدهم و دوازدهم قدر صنعت هسته‌ای را ندانست و همه ملت و دنیا شاهد این موضوع بودند و ما نیز نگران از این قضیه بودیم. به نظر ما امضای برجام، ترمز هسته‌ای کشور کشیده و متوقف شد و دستاوردهای گذشته از بین رفت. از ۱۹ هزار سانترفیوژ نسل اول حدود ۱۳ هزار دستگاه از این سانترفیوژ، خارج و نابود گردید. همچنین تعداد زیادی از دانشمندان و مهندسانی که در این صنعت تلاش داشتند اخراج شدند و هر چه فریاد زدیم گوش شنوایی نبود. امضای برجام ضربه مهلکی به صنعت هسته‌ای کشورمان بود. از دولت سیزدهم انتظار داریم که تلاش‌های بیشتری برای جبران آن کاستی‌ها داشته باشند.

دشمن چگونه از حضور شهید احمدی‌روشن در صنعت هسته‌ای مطلع شد؟

مصطفی هوشیار بود اما متأسفانه خائنین و نفوذی‌های دشمن این اطلاعات را به دشمن مخابره کرده‌اند و استکبار جهانی فرزندان ایران را ترور کرد و به شهادت رساند.

آیا سعی کردید مانع ایشان شوید؟ من و مادرش بعد از شهادت علیمحمدی و دیگران به

نطنز دعوت شده بودیم، تعداد زیادی سانترفیوژ را مشاهده کردم که احتمالاً بالای ۱۵۰۰ عدد بود. یکی از دوستان مصطفی از من پرسید که آیا می‌دانید این تعداد سانترفیوژ را چه کسی از روش‌های مختلف برای کشورمان تهیه کرده است؟ قسم خورد همه این‌ها را قطعه به قطعه، مصطفی توانسته از خارج از کشور وارد ایران کند. وارد کردن دستگاه سانترفیوژ و قطعات آن در تحریم شدید کار بسیار سختی است و باید به قدری توانایی و شناخت داشته باشی تا بتوانی چنین اقدام بزرگی انجام دهی. همکاران مصطفی در ادامه گفتند به همین تعداد نیز در انبارهای سازمان انرژی اتمی وجود دارد و آماده فعالیت است. یکی دیگر از دوستانش عنوان کرد مصطفی برای ۱۰ سال آینده نیاز صنعت هسته‌ای توانسته روغن‌های مورد نیاز این دستگاه‌ها را تهیه کند که کار بسیار مهمی بوده است. ملت بزرگ ایران می‌داند که دانشمندان کشورمان موفق شدند بعد از چندی به اورانیوم ۲۰ درصدی دستیابی داشته باشند. خاطرم است یکی از بستگان از مصطفی سؤال می‌کند که اورانیوم غنی شده ۲۰ درصدی برای چیست؟ ایشان پاسخ می‌دهد اورانیوم ۲۰ درصدی باعث می‌شود تا دست برتر را در برابر دشمنان داشته باشیم و دشمنان متوجه باشند که در صنعت هسته‌ای حرف زیادی برای گفتن داریم و تمام دنیا ما را به عنوان کشور هسته‌ای بپذیرند. این چنین نیز شد و فعالیت‌های جهادگونه باعث شد تا مصطفی در کنار دوستانش به این موفقیت دست یابد.

از دست دادن و شهادت وی چه تاثیری در آینده کشور داشته است؟

احساس ما این است که مصطفی را از دست نداده‌ایم، چون بعد از شهادت مصطفی تعداد زیادی از دانشجویان کشور آمادگی خودشان را برای فعالیت در صنعت هسته‌ای اعلام کردند و مصطفی‌های دیگری برای سربلندی نظام تکثیر شد. مسئولان هسته‌ای آن ایام

ضمن تقدیر و تشکر از حضر تعالی که پذیرفتید در این گفتگو شرکت نمایید، به عنوان اولین سؤال لطفاً خودتان را معرفی بفرمایید و اگر مطلب ابتدایی است بیان کنید؟

بسم رب الشهداء و الصدیقین. رحیم احمدی‌روشن پدر شهید مصطفی احمدی‌روشن و برادر شهید محسن احمدی‌روشن هستم. ۶۷ سال سن دارم و مدتی در جبهه حضور داشتم و افتخار دفاع از سرزمین در برابر دشمنان را داشتم.

به نظر شما بزرگترین دستاورد شهید مصطفی احمدی‌روشن چه بوده است؟

بخشی از اقتدار و آرمان‌های نظام مقدس جمهوری اسلامی مربوط به صنعت هسته‌ای است. صنعت هسته‌ای که اکنون در اختیار مسئولین کنونی قرار دارد، بخشی از آن را باید مرهون زحمات مصطفی و افراد دیگری همچون مصطفی دانست که در این مسیر توانستند جهادگونه کار کنند و امیدواریم ارزش این صنعت امروزه دانسته شود. ما باید بیدار و هوشیار باشیم تا ارزش این صنعت و زحماتی که دانشمندان و متخصصان هسته‌ای برای اعتلای این صنعت متحمل شده‌اند را بدانیم.

از مصطفی به عنوان یکی از بنیانگذاران سایت هسته‌ای نطنز نام می‌برند، ایشان در سایت نطنز چه تلاش‌هایی داشته‌اند؟

اوایل که مصطفی در صنعت هسته‌ای مشغول به فعالیت شد، تعداد سانترفیوژهای ما از نسل یک حدود ۴۰۰ عدد بود اما ایشان اعتقاد داشتند این تعداد سانترفیوژ پاسخگوی صنعت هسته‌ای ما نخواهد بود و در آینده جهت توسعه این صنعت مشکل به وجود خواهد آمد. طبق بررسی که بعد از شهادت ایشان در سایت نطنز داشتیم و برای بازدید از تلاش‌های مصطفی به سایت

صنعت هسته‌ای که اکنون در اختیار مسئولین کنونی قرار دارد، بخشی از آن را باید مرهون زحمات مصطفی و افراد دیگری همچون مصطفی دانست که در این مسیر توانستند جهادگونه کار کنند و امیدواریم ارزش این صنعت امروزه دانسته شود. ما باید بیدار و هوشیار باشیم تا ارزش این صنعت و زحماتی که دانشمندان و متخصصان هسته‌ای برای اعتلای این صنعت متحمل شده‌اند را بدانیم.

این نتیجه رسیده بودیم که استکبار جهانی، نخبگان ایران در صنعت هسته‌ای را حتما ترور خواهد کرد و خود مصطفی چند روز قبل از شهادتش در حضور یکی از مسئولان هسته‌ای عنوان می‌کند که احتمال فراوان دارد که ما را ترور کنند و لازم است بیشتر مراقب اوضاع باشید که ایشان اعلام می‌کنند مراقب هستیم اما صبح هنگام خروج از منزل آیت‌الکرسی را بخوانید! این مطلب را با لحن تمسخرآمیزی گفته بودند و متأسفانه از ایشان هیچگونه حفاظتی انجام نمی‌شد. یک دستگاه خودروی غیرایمن و قدیمی در اختیار مصطفی قرار گرفته بود و با این خودروی نایمن هر روز به نطنز می‌رفت و برمی‌گشت، البته می‌خواستند این خودرو را نیز از مصطفی بگیرند. مصطفی باید شهید می‌شد و این فعالیت‌هایی که ایشان به همراه متخصصان انجام داد دستاورد بزرگی در صنعت هسته‌ای بود که ان‌شاءالله حفظ شود.

✿ چرا دشمن نمی‌خواهد ما به فناوری هسته‌ای دست پیدا کنیم؟

دشمنی استکبار جهانی با کشورمان قدمت طولانی دارد، آنها نمی‌خواهند ما پیشرفت کنیم تا همیشه وابسته آنها باشیم. آنها با علم، تکنولوژی و پیشرفت ما مشکل دارند چون استعمارگر بوده و خواهان استعمار دیگر کشورها هستند. دشمن کارش دشمنی است و باید در داخل کشور همه مردم و مسئولین دست در دست هم دهند تا کشور به عزت و افتخار دست پیدا کند. استکبار جهانی هیچگاه قصد دوستی با ما را ندارد. خداوند در آیه ۱۲۰ سوره بقره می‌فرماید "دشمنان هرگز با شما کنار نخواهند آمد و از شما تبعیت نخواهند کرد تا زمانی که زیر بار تبعیت از آنها بروید".

✿ آخرین دیدارتان با شهید مصطفی

✿ خاطراتان است؟

آخرین بار به صورت تماس تلفنی و چند دقیقه قبل از شهادتش با مصطفی صحبت کردیم. مصطفی هر روز با مادرش تلفنی صحبت می‌کرد، چون مادرش همیشه نگران مصطفی بود قرار هر روزشان بود که با هم تلفنی صحبت کنند. روز حادثه از مصطفی به‌صورت تلفنی سوال کردیم، کجا هستید؟ گفت اینجا! این کلمه به‌صورت رمز بود که اینجا یعنی تهران و آنجا یعنی نطنز. آن روز قرار بود در نطنز باشد اما جلسه‌ای پیش آمده بود و به نطنز نرفته بود.

قرار شد ساعت ۱۱ صبح به دفترش برویم تا دیداری داشته باشیم. اما دقایقی بعد ایشان به صورت فجیع ترور شد. از طریق تلویزیون وقوع این جنایت اعلام شد و دخترم این خبر را به من داد.

✿ در خصوص دیدار با حضرت آقا بفرمائید که

دشمنی استکبار جهانی با کشورمان قدمت طولانی دارد، آنها نمی‌خواهند ما پیشرفت کنیم تا همیشه وابسته آنها باشیم. آنها با علم، تکنولوژی و پیشرفت ما مشکل دارند چون استعمارگر بوده و خواهان استعمار دیگر کشورها هستند. دشمن کارش دشمنی است و باید در داخل کشور همه مردم و مسئولین دست در دست هم دهند تا کشور به عزت و افتخار دست پیدا کند. استکبار جهانی هیچگاه قصد دوستی با ما را ندارد.

✿ ایشان چگونه توانستند بر داغ شما مرهمی باشند؟

برای روز هفتم شهادت مصطفی در کنار مزار ایشان مراسمی برگزار کرده بودیم. مطلع شدیم که مقام معظم رهبری برای ابراز همدردی تا ساعتی دیگر به منزل ما تشریف می‌آورند؛ ایشان تشریف آورده و به استقبال ایشان رفتیم. ایشان مرا در آغوش گرفتند و حضور ایشان باعث شد تا مرهمی بر زخم ما باشد. بعد از ملاقات با ایشان احساس کردم داغی که در آن حادثه تلخ برایمان اتفاق افتاده بود کاسته شد و تنهایی‌مان مرتفع شد. در آن روز شاهد بودم که فرزند علیرضا با حضرت آقا بسیار صمیمی شد و این برایم تعجب‌آور بود چون علیرضا خیلی دیر با افراد خو می‌گرفت. احساس کردیم جایگاهی که مصطفی در قلبش برای حضرت آقا در نظر داشت این جایگاه را به پسرش تقدیم کرد که اینگونه با حضرت آقا صمیمی شد، آنجا بود که احساس کردم تنها نیستیم و فرزندمان در راه خداوند و ولایت آرمان‌های نظام به شهادت رسید. حضرت آقا را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم من همیشه از ایشان نام می‌برم و محبت ایشان را ارج می‌نهم.

✿ یک خاطره ناب و یک حس خوب از دیدارهایی که بارهبر انقلاب داشته‌اید، برای ما تعریف کنید؟

روزی در خدمت مقام معظم رهبری بودم، از قضا چند مهمان دیگر هم داشتند به همین منظور ایشان فرمودند که ما در اتاق کناری باشیم تا ایشان به دیگر مهمانان رسیدگی کنند و بعد به محضر ایشان برسیم. بعد از اینکه تشریف آوردند ما را مورد لطف و مرحمت قرار دادند و فرمودند: فلانی؛ من در کاری در عجبم که هر جا صحبت از مصطفی می‌شود، هر کسی یک خاطره خوب و نظر خوبی نسبت به شهید شما دارد و آن هم دلیلش این است که رابطه ایشان یعنی هم رابطه کاری و هم ایمانی با خداوند تبارک و تعالی، بسیار خوب و بالا بوده است.

ایشان با اشاره به مسئله‌ای جالب توجه فرمودند که شهدا به منزله یک شیشه عطر هستند و این شیشه عطر تا موقعی که در آن باز نشده و شما بویی استشمام نکرده‌اید، نمی‌دانید که چه بویی دارد، وقتی در شیشه عطر باز می‌شود و عطر آن پراکنده می‌شود، هر کسی که می‌آید یک ویژگی و فضیلت از شهدا تعریف می‌کند.

✿ آیا آقا مصطفی با رهبر انقلاب دیداری داشته‌اند؟

موضع‌گیری‌های رهبر انقلاب و توجه ایشان نسبت به همه شهدای گرانقدر ایران اسلامی، برای ما مسلم و مشخص است. توجه ایشان به خانواده ما نیز برایمان مسلم است. مصطفی یک بار در خدمت مقام معظم رهبری بودند و مطابق با آنچه که دوستان و همکارانش





بصیرت هزینه دارد و هزینه آن را می‌پردازیم.
 ✿ تأثیر شهدای هسته‌ای در معرفی انرژی هسته‌ای به دنیا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
 نقش شهدای هسته‌ای در معرفی انرژی هسته‌ای به دنیا قابل انکار نیست، شهدای هسته‌ای این را به‌عنوان یک صنعت صلح‌آمیز به دنیا معرفی کردند و باعث شدند دنیا ما را به‌عنوان یک کشور هسته‌ای پذیرفت، تأثیر این شهدا را در پیشرفت علم هسته‌ای کشور، دشمن به‌خوبی احساس کرد و با توسل به ترور، این‌گونه فکر کرد که می‌تواند این چرخه را متوقف کند؛ در صورتی که این جریان را شهدا با خونشان امضاء توقف‌ناپذیر است و نتیجه‌اش نشستن استکبار جهانی بر سر میز مذاکره با جمهوری اسلامی ایران بود.

✿ نظر شما درباره اینکه شهدا باعث شدند کشوری چون آمریکا بر سر میز مذاکره با ایران بنشیند چیست؟

قطعاً خون شهدا باعث شد که استکبار جهانی در مقابل ما سر خم کند و مذاکره کند؛ که متأسفانه در این مذاکره مسئولین ما کوتاه آمدند و باعث شد به ضرر ما تمام شود، ما از اول هم می‌دانستیم که استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا خط و رسمش دروغ‌گویی و قلدری است، رهبر معظم انقلاب هم بارها تأکید کرده بودند که بنده به مذاکره با آمریکا خوش‌بین نیستیم و همه دیدند که با نقض توافقات از سوی آمریکا، این‌ها قابل اعتماد نیستند؛ از یک‌طرف هم این خوبی را داشت که همه فهمیدند خوی و خصلت آمریکا و چند کشور قلدر و دیکتاتور دیگر چیزی جز دروغ‌گویی خلف وعده نیست؛ البته امیدوارم این چهره را مسئولین ما به خاطر بسپارند و برایشان درسی باشد که دشمن با ما سر سازگاری و دوستی نخواهد داشت.

می‌دانستید دشمنان برای فرزند شما چه برنامه‌ای دارند اصلاً اجازه ورود ایشان به عرصه صنعت هسته‌ای را می‌دادید؟

دو سال قبل از شهادت مصطفی در روز بیستم دی ماه ۸۸، شهید بزرگوار علیمحمدی را ترور کردند و بعد شهیدان شهریار و رضایی‌نژاد مورد حمله تروریستی قرار گرفتند. این حوادث برای مصطفی و ما یک زنگ خطر بود، اما ما کسانی نبودیم از راهی که رفته‌ایم، بازگردیم. ما مصطفی را از راهی که باعث افتخار آرمان‌های مردم ایران بود نمی‌توانستیم برگردانیم. از میان اینکه به فرض مصطفی زنده بماند یا اینکه در سایت هسته‌ای نطنز خدمت کند و به شهادت برسد، ما راضی به این بودیم که فرزندمان در سایت هسته‌ای نطنز بماند.

✿ آیا مصطفی شک کرده بود که کسی سوء قصد به جان‌شان دارد؟

بله این امر برای مصطفی مسلم بود و بارها آن‌گونه که برای ما تایید شده بود. مصطفی بارها به دوستانش گفته بود که اگر شهید شدید دست من را بگیرید و اگر من شهید شدم بر شما نظر خواهیم داشت.

✿ ردپایی که شهدا برای ما گذاشته‌اند چیست؟
 ردپایش این است که من اکنون از موضع مصطفی، امثال مصطفی و شهدا حمایت می‌کنم و پا در جای پای مصطفی گذاشته‌ام. مصطفی نهایت سعی‌اش بر این بود که ایرانی آباد، آزاد و مستقل داشته باشیم. مصطفی نمی‌خواست دست‌گذاری مثل بعضی‌ها پیش دشمن دراز کند. مصطفی و مصطفی‌ها ما را از نظر علم هسته‌ای خودکفا کردند. ما کوتاه نمی‌آییم و جا پای شهدا می‌گذاریم. ما نمی‌ترسیم چون ولایت‌مداری و

نقش شهدای هسته‌ای در معرفی انرژی هسته‌ای به دنیا قابل انکار نیست، شهدای هسته‌ای این را به‌عنوان یک صنعت صلح‌آمیز به دنیا معرفی کردند و باعث شدند دنیا ما را به‌عنوان یک کشور هسته‌ای پذیرفت، تأثیر این شهدا را در پیشرفت علم هسته‌ای کشور، دشمن به‌خوبی احساس کرد و با توسل به ترور، این‌گونه فکر کرد که می‌تواند این چرخه را متوقف کند؛ در صورتی که این جریان را شهدا با خونشان امضاء کرده بودند و این توقف‌ناپذیر است.

برای ما گفته‌اند، در دیدار با ایشان راجع به مسئله هسته‌ای و مشکلاتی که در حوزه کارش وجود داشته، سخن گفته است.

گویا مصطفی رابطه خوبی با مقام معظم رهبری داشته‌اند و لطف و مرحمتی که رهبر انقلاب به ایشان روا داشته، باعث افتخار ماست که ایشان این‌گونه نسبت به مصطفی اظهار محبت کردند و این مسئله ما را شرمند کرده است. هر زمانی که رهبر معظم انقلاب اسلامی ما را دعوت می‌کردند و به دیدار ایشان می‌رفتیم، ما را مورد لطف، مرحمت و تفقد فراوان قرار می‌دادند.

✿ با توجه به سرنوشت مشابهی که برای شهدای دیگر هسته‌ای مانند شهیدان شهریار، علیمحمدی و رضایی‌نژاد اتفاق افتاده بود، اگر



صدیقه سالاریان در گفتگو با شاهد یاران

آرزوی مصطفی، نابودی اسرائیل غاصب بود

درآمد

شهیدان و فرزندان این مرز و بوم در عرصه‌های مختلف جنگ یا علم و فناوری توانایی‌های خود را اثبات کردند و راه حق و مردانگی را به کمال رساندند. شهید مصطفی احمدی روشن پیرو کامل ولایت فقیه بود و همه را به پیروی از آن سفارش می‌کرد. این شهید در کارهای خود اهل تظاهر نبود و در فعالیت‌های خود اخلاص داشت. صدیقه سالاریان مادر شهید هسته‌ای «مصطفی احمدی روشن» که به «ام وهب» انقلاب نیز شهرت یافته است در خصوص فرزند شهیدش می‌گوید: روزی که به شهادت رسید از خدا خواستم تا بتوانم فرزند وی را نیز همانند پسر تربیت کنم. صدیقه سالاریان متولد شهر یزد است. شهید مصطفی احمدی روشن، فرزند صدیقه سالاریان در روز ۲۱ دی‌ماه ۱۳۹۰ بر اثر انفجار بمب در خودرو به دست عوامل استکبار به شهادت رسید. روز تولد و شهادت مصطفی احمدی روشن در تقویم یکی است و او در ماه صفر متولد و در همین ماه در سال ۹۰ به شهادت رسید. در ادامه متن گفتگوی شاهد یاران با مادر شهید مصطفی احمدی روشن را می‌خوانید.

باز گردد. می گفت: «تنها مردی است که وقتی نگاهش می کردم هیچ عیبی نه در اخلاقش و نه در چهره اش نبود، آنقدر که این صورت معصوم و مهربان بود، گاهی می گویم کسی که این کار را انجام داد اگر یکبار در صورتش نگاه کرده بود این کار را انجام نمی داد.»

❁ ملاک شهید برای ازدواج چه بود؟

به حجاب کامل اهمیت زیادی می داد و چادر را حجاب کامل می دانست. ملاکش برای ازدواج نجابت و تدین خانواده مقابلش بود. به نظر خانواده اهمیت می داد و اگر نظرات خلاف عقیده اش بود خیلی مودبانه و با زیرکی خاصی آن را بیان می کرد تا نه تحمیل و نه مایه رنجش خاطر شود.

❁ چه شد که به شیمی علاقه مند شد؟

مصطفی اعتقاد داشت که مهندسی شیمی رشته ای کامل و جامع است به گونه ای که از تمام رشته های مهندسی واحد گنجانده شده است. شیمی را به عنوان مادر تمام مهندسی ها معرفی و عنوان می کرد که شیمی کاربرد بسیاری در صنعت هسته ای کشور دارد. علاقه زیادی به این رشته تحصیلی داشت و یکی از تفریحاتش این بود که با هم کلاسی هایش قرار می گذاشت و صبح زودتر از معلم به مدرسه می رفت تا در پاسخ به سؤالات شیمی باهم مسابقه دهد. مصطفی جزو نفرات اولی بود که راه حل های بهتر و سریع تر ارائه می کرد.

❁ آیا پیشنهادهایی از کشورهای دیگر داشتند؟

بله؛ اما هیچ گاه این پیشنهادهای وسوسه انگیز را نپذیرفت. مصطفی اعتقاد داشت در جهت آموزش ما از بیت المال هزینه شده و بیت المال متعلق به همه مردم ایران است و

❑
مصطفی اعتقاد داشت که مهندسی شیمی رشته ای کامل و جامع است به گونه ای که از تمام رشته های مهندسی واحد گنجانده شده است. شیمی را به عنوان مادر تمام مهندسی ها معرفی و عنوان می کرد که شیمی کاربرد بسیاری در صنعت هسته ای کشور دارد. علاقه زیادی به این رشته تحصیلی داشت و یکی از تفریحاتش این بود که با هم کلاسی هایش قرار می گذاشت و صبح زودتر از معلم به مدرسه می رفت تا در پاسخ به سؤالات شیمی باهم مسابقه دهد.

❁ ارتباط مصطفی با خواهران، خانواده و

دوستانش چگونه بود؟

با خواهرانش ارتباط بسیار خوب و صمیمی داشت با اینکه تک پسر بود اما به هیچ عنوان نسبت به خود ارجحیت قائل نبود و پشتیبان خواهرانش بود. دختر کوچک دو ماه پس از شهادت مصطفی در یک مصاحبه گفته بود: «داداش؛ مرد بزرگی بود، مثل کوه می ماند، آنقدر که من فکر می کنم در نبودش به سایه اش هم می توانم تکیه کنم.» خواهر دیگرش می گفت: «در هر مشکلی کافی بود به داداشی تلفن کنم، شاید یک دقیقه که باهاش صحبت می کردم آرام می شدم.» خواهرش بعد از شهادت مصطفی چند سال بیمار بود و مدت زیادی طول کشید تا بتواند دوباره به روال عادی زندگی

❁ چند فرزند دارید و مصطفی فرزند چندم خانواده بودند؟

۴ فرزند دارم. ۳ دختر و ۱ پسر و مصطفی تک پسر بود که شهید شد. مصطفی فرزند دوم من بود.

❁ شهید مصطفی احمدی روشن در چه خانواده ای متولد و پرورش یافت و چه زحماتی کشیدید تا دانشمندی عالی قدر تحویل جامعه دهید؟

هم خانواده خودم و هم خانواده همسر مذهبی هستند. بنده نوه آیت الله سید مهدی مهدوی لوه خندقی هستم و جد پدری همسر من نیز ملامصطفی همدانی بوده است. عموی مصطفی نیز در دی ماه سال ۶۰ به شهادت رسیده است. خانواده ای بودیم که درس خواندن فرزندان برایمان مهم بود و آنها زمانی که دیدند که درس خواندن آنها برایمان تا چه اندازه اهمیت دارد سعی کردند این کار را به بهترین نحو انجام دهند. ۳ فرزند دخترم نیز مراتب علمی بالایی دارند. خواهر بزرگتر مصطفی، دکترای تربیت بدنی از دانشگاه شهید مدرس دارد. مصطفی فارغ التحصیل دانشگاه شریف و دانشجوی مقطع دکتری بود. دختر دیگرم فوق لیسانس دانشگاه بوعلی همدان و از نخبگان است. دختر کوچکم نیز دانشجوی رشته دندانپزشکی است.

❁ با توجه به اینکه نوه آیت الله بودند و پدرشان نیز جزو ایثارگران هستند، این عوامل در روحیه جهادگری شهید مصطفی تا چه میزان تأثیر داشته است؟

با اینکه مصطفی در ایام جنگ سنش کم بود اما عمویش را به خاطر داشت و به همراه پدرش در مراسم مذهبی و تشییع پیکر شهدا شرکت می کرد. شرکت در این گونه مراسم و شهادت عمویش باعث شده بود تا مصطفی با فرهنگ شهید و شهادت بیگانه نباشد. نزد دوستان خود عمویش را الگوی زندگی اش معرفی کرده بود و از اینکه عمویش در راه حفظ وطن به شهادت رسیده بود افتخار می کرد.

❁ آیا مصطفی از همان ابتدا جزو نخبگان بود یا اینکه وضعیت درسی اش در طول سال های تحصیل فراز و نشیب داشته است؟

مصطفی از قدرت ذهنی خوبی برخوردار بود. مطالب را سریع می آموخت و اینگونه نبود که بیشتر ساعت شبانه روز را در حال مطالعه باشد. مطالعه اش متوسط بود اما چون ذهن یادگیری خوبی داشت مطالب را سریع فرامی گرفت. در بعضی مواقع شب امتحان شروع به درس خواندن می کرد اما نمرات خوبی می آورد که نشان از تیزهوشی مصطفی بود.



❁ شهید مصطفی احمدی روشن در کنار فرزندش.

فردی که با پول بیت‌المال تحصیل کرده باید بعد از اتمام دوره تحصیل و آموزش به مردم کشورش خدمت کند. حضرت آقا نیز اخیراً به همین نکته اشاره داشتند که درس خواندن در کشورهای دیگر مانعی ندارد اما ماندن و کار کردن در کشورهای دیگر بعد از اتمام تحصیل شایسته نیست و اگر فردی در داخل کشور تحصیل کند و سپس برای کار به کشور دیگر برود خیر نخواهد دید.

✿ مصطفی جزو نیروهای بسیج نیز بوده است، چه نگاهی به بسیج داشت؟

مصطفی از اوایل تحصیل، جزو نیروهای بسیج بوده است. مدتی معاون بسیج دانشگاه شریف بود و کانون نهج‌البلاغه را نیز ایشان پایه‌گذاری کرد. در اردوهای جهادی و کمک به مردم پیشگام بود و جزو افرادی بود که طرح تشییع و خاکسپاری شهدای گمنام در دانشگاه‌ها را پایه‌ریزی کرد که مخالفت‌های زیادی را در پی داشت اما بالاخره توانست این ایده را پیاده کند. در سال ۱۳۷۷ زمانی که اتفاقات تلخ کوی دانشگاه به وقوع پیوسته بود به تمام اتاق‌های دانشجویان رفته و با دانشجویان متعددی که تفکرات مختلف نیز داشتند با نرمی صحبت کرده بود و راضی شده بودند تا به تحصن پایان دهند. با طیف‌های مختلف رفاقت داشت و همین دوستی‌ها باعث شده بود تا دیگران را از افتادن در دام دشمنان و آشوب برحذر کند و به نوعی بین دو طرف میانداری کرده بود. با اینکه بسیجی بود اما گروه‌های دیگر نیز ایشان را دوست داشتند و از افتخاراتش، بسیجی بودنش بود.

✿ به نظر شما شجاعت و فداکاری ایشان نشأت گرفته از چه بود؟

مصطفی در مقابل دشمنان بسیار شجاع و در مقابل دوستان بسیار مهربان و باگذشت بود. اگر در محل کار می‌دید که در حق فردی ظلم شده و اگر مجبور بود در مقابل حرف ناحق بایستد این کار را می‌کرد و ترسی از عواقب احتمالی آن نداشت. به نظرم نوع تربیت و الگوگیری از عموی شهیدش در شجاعت مصطفی تأثیر داشت.

✿ چرا رشته مهندسی را برای ادامه تحصیل انتخاب کرد؟

آن ایام رشته مهندسی از رشته‌های پرتعداد بود که فرصت شغلی مناسبی داشت. امروزه به دلیل ضعف در صنعت کشور، رشته مهندسی از استقبال کمتری در بین جوانان برخوردار است. امروزه جوانان به دلیل وجود فرصت‌های شغلی، بیشتر به رشته علوم تجربی سوق می‌یابند.



مصطفی در سازمان انرژی اتمی پست‌های مختلف داشت. از کارشناسی شروع و آخرین پستش معاون بازرگانی سازمان انرژی اتمی بود. تأمین کالاهای تحریمی بر عهده ایشان بود. البته عنوان معاونت بازرگانی در حقش اجحاف است اما دبیر تدابیر ویژه سازمان انرژی اتمی عنوان پست مناسبی می‌تواند برای ایشان باشد. اقدامات موثری در سازمان داشتند از جمله: غنی‌سازی ۳/۵ درصد، ۷ درصد، ۲۰ درصد و مهار و ویروس استاکس‌نت.

✿ از استخدام در سازمان انرژی اتمی چه حسی داشت؟

ایشان از سازمان‌های مختلف پیشنهاد همکاری داشت. از وزارت نفت و ایران خودرو نیز پیشنهاد همکاری دریافت کرده بود اما شنیده بود که حضرت آقا نظرشان به پیشرفت صنعت هسته‌ای است. به همین دلیل به سازمان انرژی اتمی درخواست استخدام داده بود و چون رزومه علمی خوبی داشت سازمان انرژی اتمی با فراغ‌بال باز و با امضای شخص رییس وقت سازمان انرژی اتمی با استخدام ایشان موافقت کرد.

✿ با توجه به ترورهایی که صورت گرفته بود آیا احتمال می‌دادید که ممکن است ایشان نیز در این مسیر شهید شوند و به همین دلیل بخواهید مانع‌اش شوید؟

مصطفی در سازمان انرژی اتمی پست‌های مختلف داشت. از کارشناسی شروع و آخرین پستش معاون

بازرگانی سازمان انرژی اتمی بود. تأمین کالاهای تحریمی بر عهده ایشان بود. البته عنوان معاونت بازرگانی در حقش اجحاف است اما دبیر تدابیر ویژه سازمان انرژی اتمی عنوان پستی مناسبی می‌تواند برای ایشان باشد. اقدامات موثری در سازمان داشتند از جمله: غنی‌سازی ۳/۵ درصد، ۷ درصد، ۲۰ درصد و مهار و ویروس استاکس‌نت. هر روز که تلاش علمی ایشان بیشتر و موفقیت‌هایش افزون‌تر می‌شد من هم ترس زیادی داشتم از اینکه مصطفی هدف ترور قرار گیرد و تأکید داشتم که مراقب باشد و مسائل حفاظتی را رعایت کند. یک قبضه سلاح به ایشان داده بودند و تمرین تیراندازی نیز انجام می‌داد اما همیشه با خنده می‌گفت اگر قصد ترور داشته باشند به گونه دقیق و محاسبه شده عمل می‌کنند که فرصت استفاده از سلاح را پیدا نکنم. مصطفی از زمان دانشجویی همزمان با تحصیل، روی چند پروژه کار می‌کند، رشته‌های پلیمری، جداسازی غشا پلیمری، طوری که بیشتر وقتش در دوران تحصیل در آزمایشگاه‌ها می‌گذشت. بعد از فارغ‌التحصیلی هم برای سایت هسته‌ای نطنز تقاضا می‌دهد. با همسرش عقد کرده بودند، یک روز، عروسم تماس گرفت که در سایت هسته‌ای نطنز با موادی که برای سلامتی خطر دارد، کار می‌کنند، شما مخالفتی ندارید؟ من مخالف بودم، با حاج‌آقا صحبت کردم و از خطرات جسمی کار در سایت هسته‌ای گفتم - البته آن زمان از خطرات سیاسی‌اش چیزی نمی‌دانستیم - حاج‌آقا گفت: شما نمی‌توانید محدودش کنید، می‌سپاریمش به خدا. به خانمش گفتم: «فاطمه جان حاج‌آقا که به جبهه می‌رفت می‌گفتم؛ خدایا اگر صلاح باشد شیشه را کنار سنگ، سالم نگه می‌داری، خدای جبهه‌ها، تهران و همدان یکی است، حالا مصطفی چه در سایت هسته‌ای نطنز باشد چه در تهران، خدا بخواهد ازش نگهداری کند می‌کند، نگران نباش.» به این شکل عروسم را هم راضی کردم.

✿ عروستان با حرف‌های شما آرام می‌شدند؟
وقتی پدرش به جبهه می‌رفت و من ناراحت می‌شدم، پیش خودم می‌گفتم همان خدایی که اینجا توی شهر، توی جاده، از او نگهداری می‌کند با خدایی که توی جبهه‌هاست، فرقی ندارد در مورد مصطفی هم، من و پدرش همین فکر را می‌کردیم، فاطمه خانم (همسر شهید) که زنگ زد و ناراحتی کرد، پدرش گفت: «فاطمه، جوان است و حساس‌تر، چه خدای توی نطنز، چه خدای توی تهران. اگر بخواهد اتفاقی بیافتد همینجا هم می‌افتد. اگر دوست دارد، بگذار برود.»

✿ به نظر شما دشمنان با ترور مصطفی به دنبال چه بود و آیا با این جنایت اکنون به هدفش

می‌گیریم، بچه‌ها می‌گویند: مامان این انگورش پلاستیکی است نباید بهش دست بزنی!

❁ با نبودن ایشان چگونه کنار آمدید؟

کنار نیامده‌ام و فراموشی مصطفی سخت است. اگر فکر کنم که پیشم نیست روحیه‌ام به هم می‌ریزد. همیشه فکر می‌کنم که مصطفی کنارم است، با اینکه نمی‌توانم ببینم و لمسش کنم اما مطمئن هستم که کنارم است با این تفاوت که دیگر حضور جسمی و فیزیکی ندارد. در هر کاری حاج‌آقا اجازه می‌داد مصطفی تصمیم‌نهایی را بگیرد، الان هم گاهی اتفاق مهمی می‌افتد یک لحظه با خوشحالی می‌روم تا با مصطفی تماس بگیرم و با او مشورت کنم اما پس از لحظاتی به خاطر می‌آورم که مصطفی شهید شده و غمگین می‌شوم. مصطفی بسیار پرتلاش، بصیر و دلسوز برای مردم بود. شهید احمدی‌روشن به راهی که می‌رفت کامل اعتقاد داشت و همیشه می‌گفت که خداوند به قدری بزرگ است که ما نمی‌توانیم چیز کوچکی از او بخواهیم و بزرگ‌ترین چیزی که من از خداوند خواستم شهادت بوده است.

❁ شما فردای روز شهادت پسران، رفتید منزل شهید قشقایی. به هر حال خودتان داغدار بودید و نیاز بود کسی تسلیتان بدهد. در آن شرایط چطور چنین تصمیمی گرفتید؟

آقا مصطفی خیلی ناراحت می‌شدند که بین شهدا فرق گذاشته شود و همیشه می‌گفتند فقط خدا می‌داند که کدام شهید مقامش بالاتر است. شهید قشقایی، راننده مصطفی بود. ۷ الی ۸ سال با هم این راه‌ها را می‌رفتند، واقعا یار غارش بود و رضا را همانند برادر دوست داشت.

❁ اگر سخن پایانی است بفرمائید؟

من نمی‌دانم مخاطب ماهنامه شما چه کسانی هستند! اگر مخاطب خانواده شهدا هستند که این خانواده‌ها هم درد و هم عقیده ما هستند. اگر غیر از خانواده شهدا فرد دیگری این مطالب را می‌خواند خواهش می‌کنم که بداند این انقلاب به سختی به دست آمده است و تمام لحظه به لحظه‌اش با خون جوانان این سرزمین آغشته شده است. سفارش من به جوانان این است که بدانند دشمنان نابودی و سرافکنندگی ما را می‌خواهند و هدفشان آوارگی ملت ایران است. از ملت ایران می‌خواهم پشتیبان ولایت فقیه باشید. بنابر تعبیر امام خمینی (ره) آمریکا شیطان بزرگ است و هیچ‌وقت این شیطان بزرگ نمی‌تواند با حق سر یک سفره بنشیند، ولی واقعیت امر این است که مردم ما می‌دانند که شیطان همیشه دشمن حق و آمریکا همیشه دشمن ایران است.



همیشه فکر می‌کنم که مصطفی کنارم است، با اینکه نمی‌توانم ببینم و لمسش کنم اما مطمئن هستم که کنارم است با این تفاوت که دیگر حضور جسمی و فیزیکی ندارد. در هر کاری همیشه حاج‌آقا اجازه می‌داد مصطفی تصمیم‌نهایی را بگیرد، الان هم گاهی اتفاق مهمی می‌افتد یک لحظه با خوشحالی می‌روم که با مصطفی تماس بگیرم و با او مشورت کنم اما پس از لحظاتی به خاطر می‌آورم که مصطفی شهید شده و غمگین می‌شوم.

دستش گرفت و آورد و به من داد (یک سشوار گرفته بود) من هنوز هم از داخل جعبه‌اش بیرون نیاورده‌ام و همانطور مانده‌ام! مصطفی به جز غذای قورمه‌سبزی، باقالی‌پلوهایی که من به سبک خودم درست می‌کردم را خیلی دوست داشت. یک وقت‌هایی که زنگ می‌زد می‌پرسیدم دوست داری چی برایت درست کنم؟ می‌گفت: غذای مخصوص سرآشپز، این کار را می‌کرد تا بدانم هنوز همان پسر کوچک مادر است. خیلی شوخ‌طبع بود، یکبار قرار بود برای خواهرش خواستگار بیاید، ظرف خیلی کوچک انگور را با قیمت گران خریدم و لابه‌لای میوه‌ها چیده بودم، مصطفی می‌گفت: «اگر داماد بخواهد برای برداشتن انگورها دست دراز کند من پشت دستش می‌زنم و می‌گویم پلاستیکی است و مامان برای خوشگلی گذاشته است.» اتفاقاً داماد هم موقع تعارف میوه، خواست انگور بردارد من و مصطفی هردو خنده‌مان گرفته بود؛ الان هم هروقت انگور

رسیده است؟

دشمن تا آنجایی که بتواند از ترور استفاده نمی‌کند چون ترور هزینه سنگینی برایشان خواهد داشت. اسرائیل غاصب انجام این ترور را پذیرفت و برعهده گرفت. ابتدا سعی می‌کنند از روش‌های دیگری برای از میان برداشتن افرادی که مانع از اهداف شیطانی‌شان است استفاده کنند. تلاش می‌کنند با وعده دادن و روش‌های دیگر کار را پیش ببرند اما در آخر اگر روش‌های ابتدایی جواب نداد از ترور استفاده می‌کند. وقتی دست به ترور یک فرد می‌زنند یعنی هیچ‌کدام از روش‌های وعده و غیره نتوانسته فرد را کنار بزنند و ترور آخرین حربه ایشان است. با ترور این دانشمندان پیشرفت در این صنعت سرعت گرفت و افراد و دانشجویان و دانشمندان بیشتری اشتیاق نشان دادند تا در این صنعت فعالیت کنند و راه مصطفی و مصطفی‌ها را ادامه دهند. مصطفی از دوره دانشجویی در راه کمک به مردم فلسطین بود و ایمیل تمامی اساتید آزادی‌خواه دنیا را به دست می‌آورد و فیلم و عکس‌های کشتار مردم فلسطین را برایشان ایمیل می‌کرد تا به تمام دنیا نشان دهد که اسرائیل چه جنایتی را علیه مردم فلسطین مرتکب می‌شود. نابودی اسرائیل آرزوی مصطفی بود.

❁ اگر خاطره‌ای از شهید دارید بیان بفرمائید؟

مصطفی خوش اخلاق بود و لبخند بر لب داشت. هر وقت مصطفی را به یاد می‌آورم همان چهره شادی را به یاد می‌آورم که وقتی وارد منزل می‌شد غم و غصه از منزل از بین می‌رفت و فراموش می‌شد. هر سال فرزندانم جشن تولد یا روز مادر که برگزار می‌کردند، همه به شوخی سعی می‌کردند هدیه مصطفی را حدس بزنند، هرکسی چیزی می‌گفت و می‌خندیدند آخرش هم نتوانستند درست حدس بزنند. خودش هدیه را روی



گفتگوی شاهد یاران با فاطمه بلوری کاشانی

مصطفی، شهید راه خدمت شد

درآمد

فاطمه بلوری کاشانی در سال ۱۳۶۰ در کاشان متولد و در خانواده‌ای مذهبی رشد یافته است. پدرش بازنشسته نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و مادرش معلم بازنشسته آموزش و پرورش است. فاطمه کاشانی دارای مدرک فوق لیسانس شیمی از دانشگاه صنعتی شریف است. در دانشگاه صنعتی شریف با مصطفی احمدی روشن آشنا و در سال ۱۳۸۲ با هم ازدواج کرده اند. زندگی ساده ای را آغاز و به کمک هم گام در مسیر خدمت به میهن اسلامی گذاشته اند. خانم فاطمه کاشانی اکنون دبیر هستند و ثمره ازدواج ایشان با شهید احمدی روشن یک فرزند بنام علیرضا است که اکنون ۱۴ سال سن دارد. متن گفتگو را در ادامه خواهید خواند.

معاون فرهنگی بسیج دانشجویی بود اما با دانشجویان مختلف که شاید تفکرات متفاوتی داشتند دوست بود و سعی می‌کرد شخصیت چندبعدی داشته باشد. مصطفی بسیار شاد و پرانرژی بود و کمتر اخم را در چهره‌اش دیدم و با وجود فشارهای زیاد کاری همیشه خنده‌رو بود و مشکلات محل کار را به منزل نمی‌آورد و توکل و اخلاص بالای وی در مدیریت محل کار و منزل ستودنی بود؛ مصطفی بسیار مهربان، خونسرد، صبور و به واقع یک مخلص حقیقی بود و همین خصوصیات او سبب شهادتش شد.

آیا برای خانواده وقت می‌گذاشتند؟

ایشان در کاشان و تهران همزمان مسئولیت برعهده داشتند و در طول هفته ۳ مرتبه به سایت نطنز می‌رفتند. بیشتر روزها در محل کار بودند و اگر روزهای جمعه جلسهای نداشتند مسافرت کوتاهی با هم می‌رفتیم اما در کل حضورشان در منزل کم بود.

چه شد که مصطفی احمدی‌روشن تصمیم گرفت تا در سازمان انرژی اتمی استخدام شود؟

ایشان از نخبه‌های دانشگاه بود که از سازمان‌ها و ادارات دولتی و خصوصی پیشنهادهای متعددی داشت. پست‌های خوب و حقوق مناسب نیز وعده داده شده بود. خاطرم است از سازمان هوا و فضا نیز پیشنهاد کاری داشت و پست مهمی نیز برای ایشان در نظر گرفته بودند. در زمان تصمیم‌گیری برای اشتغال، دغدغه حضرت‌آقا را مطرح و اشاره کردند که مقام‌معظم رهبری این روزها درخصوص مسائل هسته‌ای و توانمندی و پیشرفت در این عرصه تاکید بسیاری دارند و من هم باید در این مسیر گام بردارم. با توجه به اینکه من هم با آرمان‌های ایشان هم نظر بودم نخواستیم که منصرفشان کنیم.

آیا مشغله‌های زیاد کاری شهید احمدی‌روشن باعث نمی‌شد شما رنجیده‌خاطر شوید و به ایشان گلایه کنید که کارش را دوست ندارید؟

پذیرش شغل آقامصطفی برای من سخت بود مخصوصاً وقتی که فرزندان به دنیا آمده بود. وقتی به خانه می‌آمد رفتاری داشت که تمام لحظات نبودنش را جبران می‌کرد، برخی روزها می‌شد که چند روز پشت سر هم منزل نمی‌آمد. اما دغدغه‌های ایشان که پیشرفت هسته‌ای کشور بود را درک می‌کردم و معتقد بودم مصطفی همانند رزمندگان جنگ تحمیلی در حال جهاد است و اینگونه دوری او را تحمل می‌کرد.

درخصوص مسائل هسته‌ای با شما صحبت می‌کردند؟



یکی از خصوصیات ایشان شوخ طبعی و خنده‌روی بود. این ویژگی در زمان دانشجویی ایشان نیز وجود داشت و بعدها با توجه به مشغله‌های شغلی این خصوصیات حفظ شد. مصطفی با طیف‌های گسترده اعتقادی دوست بود و ارتباط دوستانه‌ای داشت. در دانشگاه معاون فرهنگی بسیج دانشجویی بود اما با دانشجویان مختلف که شاید تفکرات متفاوتی داشتند دوست بود و سعی می‌کرد شخصیت چندبعدی داشته باشد.

خودم در این رابطه موفق بودیم، البته دیگران باید در این زمینه نظر دهند که خوشبختانه اکثراً به نیکی از زندگی من و همسرم یاد می‌کنند.

با توجه به اینکه ایشان از مرتبه شغلی و علمی بسیار بالایی برخوردار بود، ارتباط ایشان با دوستان و خانواده چگونه بود؟

یکی از خصوصیات ایشان شوخ طبعی و خنده‌روی بود. این ویژگی در زمان دانشجویی ایشان نیز وجود داشت و بعدها با توجه به مشغله‌های شغلی این خصوصیات حفظ شد. مصطفی با طیف‌های گسترده اعتقادی دوست بود و ارتباط دوستانه‌ای داشت. در دانشگاه

لطفا در ابتدای گفتگو خودتان را معرفی کنید؟

فاطمه بلوری کاشانی هستم؛ همسر دانشمند شهید هسته‌ای مصطفی احمدی‌روشن. در سال ۱۳۶۰ در کاشان متولد شده و در خانواده‌ای مذهبی رشد کرده‌ام، پدرم بازنشسته نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و مادرم نیز معلم بازنشسته آموزش و پرورش است و خودم نیز دارای مدرک فوق‌لیسانس شیمی از دانشگاه صنعتی شریف هستم. من و خواهرم ثمره زندگی مشترک آنها هستیم.

چه نکات بارزی در خصوصیات اخلاقی مصطفی مشاهده کردید که با ایشان ازدواج کردید؟

مصطفی فردی معتقد و علاقه‌مند به نظام و با ایمان بود. با ایشان هم‌دانشگاهی بودم و مطمئن بودم فرد بسیار صادق و مهربانی است. این ویژگی‌ها مقدمه‌ای بود که من به پیشنهاد ایشان فکر کنم. مصطفی معاون فرهنگی بسیج دانشجویی بود و من عضو بسیج عادی دانشگاه بودم و همین حضور در جایگاه مقدسی همچون بسیج سبب آشنایی ما شد و در سال ۱۳۸۲ در تهران با همدیگر ازدواج کردیم. مصطفی ۳ ویژگی شاخص داشت که باعث شد به پیشنهاد ازدواج ایشان پاسخ مثبت دهم و آن ویژگی‌ها شامل؛ صداقت و راستگویی، برخورد مهربانانه و ایمان قوی بود. زندگی ما ساده آغاز شد و سطح توقعاتمان پایین بود. من و مصطفی سعی کردیم تا طبق خواسته مقام معظم رهبری زندگی کنیم و هم‌دوش یکدیگر باشیم و به نظر

در این خصوص از مصطفی سوال نمی‌کردم، چون می‌دانستم که درخصوص مسائل شغلی‌اش به سوالات من پاسخ نمی‌دهد به همین خاطر نمی‌پرسیدم تا اذیت نشود.

شما با خطرات این شغل آشنا بوده‌اید؟

بعد از ترور شهید علیمحمدی و شهید رضایی‌نژاد، احساس خطر کرده و به خودشان هم این ترس را منتقل کرده بودم. اما ایشان همیشه با خنده‌رویی و شوخی سعی می‌کرد ترس مرا از بین ببرد و دلداری‌ام می‌داد تا نسبت به این موضوع دچار استرس نشوم.

شهید مصطفی را چگونه به علیرضا معرفی می‌کنید؟

در این ۱۱ سال رسانه‌های جمعی و صداوسیما برنامه‌های بسیاری را تولید و پخش کرده‌اند و مسئله اول کشورمان در این سال‌ها مساله انرژی هسته‌ای بوده است. علیرضا حساس بود تا نسبت به این فناوری بیشتر بداند و آگاهی پیدا کند. من در زمان‌های مختلف با در نظر گرفتن سن و سالیان توضیحاتی داده‌ام و پدرش را به‌عنوان قهرمان ملی به پسر معرفی کرده‌ام و البته جامعه نیز با همین نام مصطفی را به پسر معرفی کرده است.

بعد از وقوع ترورها، نحوه حفاظت از ایشان به چه صورت بود؟

هیچگونه حفاظتی از ایشان صورت نمی‌گرفت! فقط راننده‌ای داشت که مسلح بود و طبیعتاً فردی که در حال رانندگی است نمی‌تواند همزمان وظیفه حفاظتی را بر عهده گیرد. مصطفی خطر را درک می‌کرد و اسلحه

هم به ایشان داده بودند اما اسلحه‌ای که در اینگونه ترورها کاربردی ندارد فایده‌ای هم نخواهد داشت. واحد حفاظت سازمان، برای ایشان حفاظت خاصی در نظر نگرفته بود که آن اتفاق تلخ افتاد.

از شهادت برای شما مطلبی گفته بودند؟

با توجه به روحیه شوخ‌طبعی که داشت هیچ‌گاه از شهادت مطلبی نگفته بود اما من ایشان را به خوبی می‌شناختم و می‌دانستم که آمال و آرزوی ایشان شهادت است و شهادت ایشان برای من اتفاق عجیبی نبود. مدت‌ها قبل، خواب شهادت او را دیده بودم و برای او تعریف کرده بودم که بر روی سنگ مزاری به نام شهید مصطفی احمدی‌روشن فاتحه می‌خوانم، وقتی این خواب را برای مصطفی تعریف کردم گفت که من

هیچگونه حفاظتی از ایشان صورت نمی‌گرفت! فقط راننده‌ای داشت که مسلح بود و طبیعتاً فردی که در حال رانندگی است نمی‌تواند همزمان وظیفه حفاظتی را بر عهده گیرد. مصطفی خطر را درک می‌کرد و اسلحه هم به ایشان داده بودند اما اسلحه‌ای که در اینگونه ترورها کاربردی ندارد فایده‌ای هم نخواهد داشت. واحد حفاظت سازمان، برای ایشان حفاظت خاصی در نظر نگرفته بود که آن اتفاق تلخ افتاد.

در سن ۳۰ سالگی شهید می‌شوم؛ او شهید شد در حالی که کمتر از ۳۲ سال سن داشت.

به نظر شما دستاورد بزرگ آقامصطفی چه بود که دشمن را تا این اندازه خوار کرد که دست به این جنایت بزند؟

هر کدام از دانشمندان هسته‌ای کشورمان اقدامات مختلفی انجام داده بودند. یکی از اقدامات مصطفی نیز بسیار شاخص و زمینه‌ساز برای ترورشان بوده است. مصطفی از زمانی که به‌عنوان کارشناس وارد سازمان شده بود خدمات ارزنده‌ای از خود به نمایش گذاشته بود. در ادامه نیز از افراد تاثیرگذار در غنی‌سازی ۳/۵ درصد و ۲۰ درصد بود. پس از آن به‌عنوان معاون بازرگانی سازمان انرژی اتمی منصوب شد که خدمات بسیار ارزنده‌ای در آن پست انجام داد. در دوران تحریم که تمام کشورها از فروش تجهیزات اتمی به کشورمان منع شده بودند مصطفی توانست تعداد سانتریفوژها را تا چند برابر افزایش دهد و قطعات موردنیاز دیگر را با روش‌های مختلف تهیه و در دوران تحریم چرخ هسته‌ای را سریعتر به حرکت درآورد. اقدام دیگر ایشان کشف ویروس استاکسنت بود که با تجهیزات خریداری شده وارد سایت‌های هسته‌ای شده بود اما با درایت مصطفی طرح دشمن در توقف فعالیت هسته‌ای کشورمان ناکام ماند. مصطفی با این اقدامات دشمن را عصبانی و به ذلت کشاند و دشمن قصد داشت ایشان را از مسیر کارهای شیطانی خود بردارد.

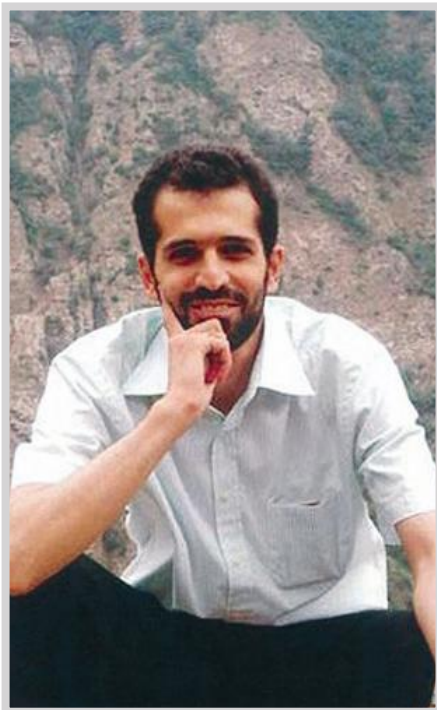
اوج آرزوی شهید مصطفی احمدی‌روشن در فناوری هسته‌ای چه بود؟

در بسیاری از مواقع که مشکلاتی در کار پیش می‌آمد و به نوعی به بن‌بست برخورد می‌کرد، آخرین حرفش این بود که "من اینجا را به گونه‌ای ساخته و پیش خواهم برد که حضرت آقا می‌خواهند". نهایت خواسته ایشان، رساندن کشور به فناوری هسته‌ای بومی شده بود که الحمدلله به این نقطه نیز رسیده‌ایم.

به نظر شما چرا دشمن، دانشمند کشور ما که از نظر علمی در رتبه بالایی قرار داشت و هدفش کشف علم بود به شهادت رساند؟ و چرا دشمن نمی‌خواهد ما از دانشمندان خود استفاده کنیم و این پیشرفت‌ها را به دست آوریم؟

مصطفی فرد نظامی نبود و تنها مرتبه علمی داشت. با توجه به اینکه حضرت آقا بارها اشاره کرده‌اند "العلم السلطان" یعنی علم قدرت می‌آورد. قطعاً دشمنان نمی‌خواهند که کشوری که مستقل است، قدرت هم داشته باشد. وقتی که در زمینه‌های علمی پیشرفت اتفاق می‌افتد و پیشرفت به جایی می‌رسد که هم سطح کشورهایی می‌شویم که عضو باشگاه هسته‌ای دنیا





ولایت، دانشگاهی است برای اطاعت‌پذیری که ما اگر بتوانیم اطاعت از ولی امر خودمان را انجام دهیم به نظر من تمرینی است برای اطاعت از امام زمان (عج). قطعاً اگر نتوانیم این مرحله را به درستی طی کنیم مرحله‌نهایی و سربازی حضرت امام زمان را نمی‌توانیم کسب کنیم. به نظر من شهدا در این مسیر که دانشگاه اطاعت از ولی امر مسلمین است را به درستی طی کرده‌اند که توانستند به فیض شهادت دست پیدا کنند. یقین داشته باشید که هیچ شهیدی بدون اینکه ولایتمدار باشد نمی‌تواند به درجه رفیع شهادت برسد



سران اردوگاه استکبار و نظام سلطه، این راه را با قوت و اراده راسخ دنبال خواهیم کرد و پیشرفت رشک‌آور ملت بزرگ خود را به رخ دشمنان عنود و حسود خواهیم کشید و البته از مجازات مرتکبان این جنایت و عاملان پشت صحنه آن هم هرگز چشم‌پوشی نخواهیم کرد. چه زیبا فرمود امام خامنه‌ای که «شهادت، دُر گرانمایی است که بعد از جنگ به هر کس نمی‌دهند». این چنین است که مصطفی، شهید جهاد علمی می‌شود و چه افتخاری برای او بالاتر از اینکه نایب امام‌زمان به دیدارش بیاید، شاید این‌ها همه لطف خدایی است که مصطفی در راه جلب رضایتش سختی‌ها کشید و دم نزد، مصطفی شهید راه خدمت شد؛ راهی که عاشقش بود.

شما به‌عنوان دبیر آموزش و پرورش، در پرورش فرزندان ایران چگونه تلاش دارید که افرادی همچون شهید احمدی روشن روشن تحویل جامعه دهید؟

چیزی که نسل ما کم دارد هویت داشتن و خودباوری است و اینکه کشورشان و توانایی‌های خود را بشناسند. من هم با تدریس به این فرزندان سعی می‌کنم چند مؤلفه قدرت کشور را معرفی کنم. یقیناً اگر بتوانیم در آموزش و پرورش این نسل را هویت‌بخشی کنیم موفق خواهیم شد. انشاءالله که این مصاحبه‌ها مخاطب‌شان جوان‌ها باشد چون جوانان بیشتر تأثیر می‌گیرند. اگر بتوانیم الگوهای برجسته علمی و نظامی کشور را به جوانان درست و جذاب معرفی کنیم مشکلی که نسل جوان ما با آن دست به‌گریبان است مرتفع خواهد شد.

مشکل را حل می‌کرد که حس می‌کردم این اتفاقی نیست و نیتی در حل آن مشکل دخیل بوده است.

حضرت آقا چه نکته‌ای در دیدار با خانواده شهید احمدی‌روشن عنوان کرد که باعث شد شاید درد شما آرام گیرد و مرحمی باشد بر زخم برای التیام؟

الحمدالله رهبر ما رهبری هستند که در هر زمینه‌ای تخصص دارند و آگاه هستند. ایشان از شغل مصطفی اطلاع داشتند و ایشان فرمودند شهید احمدی‌روشن دو ویژگی مهم داشتند. اولی تعهد و دومی تخصص ایشان بود. زمانی که صحبت‌های جامع حضرت آقا را درخصوص مصطفی شنیدیم و در نماز جمعه نیز فرمودند که شهادت این جوان دل ما را سوزاند؛ این توجه و محبت ایشان نسبت به خانواده ما به نظر من بسیار دلگرم‌کننده بود. مسئولان و به‌ویژه مقام معظم رهبری نسبت به من و فرزندم لطف داشتند و به منزل ما آمدند، اما به واقع توقعی از هیچکس ندارم و تنها آرزویم دیدار با رهبر عزیزم از نزدیک بود که خوشبختانه میسر شد و آن لحظه نورانی برای من و فرزندم بسیار جذاب و شیرین بود و ایشان پیامی پرمعنا درباره مصطفی دادند. او را فرزند خود معرفی کردند و علیرضا را در آغوش خود گرفتند. حضرت آقا در تعریف از مصطفی فرمودند: «رشد شتابنده علمی و فتح قله‌های دانش که با همت و عزم جوانان مؤمن و غیور و توانایی چون مصطفای شهید رونق یافته، امروز قائم به هیچ فردی نیست، این یک جنبش تاریخی و برخاسته از یک عزم خلل‌ناپذیر ملی است. ما به کوری چشم

هستند، قطعاً دشمن این پیشرفت را تحمل نمی‌کند. هر مؤلفه قدرتی که کشور ما پیدا کند در هر زمینه‌ای فرقی نمی‌کند، هرجایی که ما را بی‌نیاز از وابستگی کند، هرجایی که به ما قدرت و توانمندی دهد قطعاً آنجا دشمن جنایت مرتکب خواهد شد و جوانان و دانشمندان ما را ترور خواهد کرد.

شهید مصطفی چرا تا آن حد ولایتمدار و پشتیبان ولایت فقیه بود؟

به نظر من همه شهدا ولایتمدار و پشتیبان ولایت فقیه بوده‌اند. ولایت، دانشگاهی است برای اطاعت‌پذیری که ما اگر بتوانیم اطاعت از ولی امر خودمان را انجام دهیم به نظر من تمرینی است برای اطاعت از امام زمان (عج). قطعاً اگر نتوانیم این مرحله را به درستی طی کنیم مرحله‌نهایی و سربازی حضرت امام زمان را نمی‌توانیم کسب کنیم. به نظر من شهدا در این مسیر که دانشگاه اطاعت از ولی امر مسلمین است را به درستی طی کرده‌اند که توانستند به فیض شهادت دست پیدا کنند. یقین داشته باشید که هیچ شهیدی بدون اینکه ولایتمدار باشد نمی‌تواند به درجه رفیع شهادت برسد.

شما حضور شهید را در زندگیتان احساس کرده‌اید، در چه برهه‌هایی این احساس بیشتر بوده است؟

شهدا طبق آیه قرآن زنده هستند، من هم زنده بودن ایشان را بارها درک کرده‌ام. بعضی مواقع مشکلاتی بوده که در واقع قابل حل توسط من نبوده ولی خود اقامصطفی مخصوصاً در خصوص فرزندشان به گونه‌ای



برگ‌هایی از دفتر زندگی شهید رضا قشقایی

درآمد

شهید رضا قشقایی از کودکی به همراه پدر در مراسم مذهبی شرکت داشت و این حضور باعث شد تا وجودش با دین اسلام عجین شود. وی در سن نوجوانی به‌عنوان بسیجی در اردوهای جهادی شرکت داشته است. ایشان مدتی کارگاه تولید کابینت داشته و پس از تعطیلی کارگاه به استخدام سازمان انرژی اتمی درآمد. شهید رضا قشقایی در ایامی که کارمند سازمان انرژی اتمی بود، مدتی به‌عنوان محافظ و راننده شهید مصطفی احمدی‌روشن همراه وی بوده است. ایشان به همراه شهید مصطفی احمدی‌روشن در تاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۹۰ توسط دشمنان ملعون ترور و به درجه رفیع شهادت نائل گردید. از ایشان یک فرزند به نام محمدحسین به یادگار مانده است.

تولد در خانواده‌ای مذهبی

شهید رضا قشقایی در سال ۱۳۵۷ در شهری متولد شد. رضا در خانواده‌ای متدین و سخت‌کوش پرورش یافت. از همان کودکی به همراه پدر در مساجد و مراسم مذهبی شرکت داشت و با سیره ائمه آشنا شد.

استخدام در سازمان انرژی اتمی

همزمان با درس و کار، مسئول فرهنگی پایگاه بسیج مسجد محله‌شان بود. مدتی کارگاه تولید کابینت راه‌اندازی کرد اما بعد از مدتی کارگاه را تعطیل و کارمند سازمان انرژی اتمی شد.

آشنایی با شهید مصطفی احمدی‌روشن

بعد از گذشت مدتی از استخدام در سازمان انرژی اتمی با شهید مصطفی احمدی‌روشن آشنا و فصل

آخرین روز زندگی

همسرش در توصیف روز آخر زندگی ایشان می‌گوید: «آخرین روزی که برای رفتن به محل کار آماده می‌شد، بساط صبحانه را آماده کرد و به همراه همدیگر صبحانه خوردیم. سپس تا جلوی درب حیاط رفت اما نگاهش به من بود! گویی در دلش چیزی گذشت که ناگهان دوباره برگشت و به من مبلغی داد و گفت: «حتما این را صدقه بده.» آن روز دلشوره عجیبی داشتم. ساعت ۸ صبح به تلفن همراهش زنگ زدم اما خاموش بود. از برادرش پیگیر شدم، برادرش به من گفت که برای شهید احمدی‌روشن حادثه ترور پیش آمده است، آنجا بود که ناگهان فریاد کشیدم، همسایه‌ها پایین آمدند و من را به منزل مادر همسرم بردند. همسرم به دلیل جراحی زیاد به بیمارستان منتقل شده بود اما به دلیل خونریزی شدید، چند ساعت پس از شهید

جدیدی از زندگی‌اش رقم خورد. رابطه‌ای که بین او و شهید احمدی‌روشن بود، هرگز یک رابطه رئیس و مرئوس نبود. آنها خیلی راحت و بی‌تکلف با هم کار می‌کردند. شهید احمدی‌روشن وقتی رضا قشقایی را به پدرش معرفی کرد، گفت: «من که برادر نداشتم، این داداش‌رضا از این به بعد داداش منه، همون طور که با من راحت هستید، از این به بعد با آقارضا هم راحت باشید.» همسر شهید قشقایی تعریف می‌کند: «زمانی که با آقامصطفی همکار شدند، به وضوح می‌شد در رفتار و گفتارش دید که از آقامصطفی تأثیر پذیرفته است. درخصوص خصوصیات اخلاقی آقامصطفی صحبت می‌کرد، معلوم بود که از ایشان خیلی تأثیر مثبت گرفته است. از بس که این دو نفر به هم علاقه داشتند، خداوند نیز خواست که این دو نفر را با هم نزد خود ببرد.»

چهارم دبستان از جنوب شهر، همان شهرری خودمان و دور از قیل و قال خبرنگاران و عکاسان و رسانه‌ها به دیدار مولایمان امام خامنه‌ای آمده تا رخسار آقا را تا می‌تواند ببوسد و شاید می‌خواهد از عمق جان فریاد بزند، باباجان، وقتی در صفحات روزنامه‌ها فرزند شهید احمدی‌روشن را می‌دیدم که بر زانوی رهبر عزیزتر از جانم نشسته و آقا او را نوازش می‌کنند، دلم هوایی می‌شد و می‌دانستم که یک روز هم آقا مرا در آغوش خواهند گرفت. اطرافیان همه مجذوب دل نوشته او که از عمق جانانش فوران کرده است شده‌اند و محمد حسین در محضر آقا دکلمه‌اش را می‌خواند.

همه اطرافیان گریه می‌کنند. پدربزرگ و مادر بزرگ و مادر و همراهان او توفیق یافته‌اند که امروز به دیدار همان آقای بیاینده که شهید قشقایی همیشه از او در خانه یاد می‌کرده و محمد حسین، یادگار شهید ادامه می‌دهد:

«باباجان؛ امروز آمدم تا به مولایم بگویم من می‌دانم چرا بابایم را شهید کرده‌اند، ولی به همه دشمنان می‌گویم من (محمدحسین قشقایی) در ادامه راه پدر شهیدم تا انقلاب حضرت مهدی (عج) از ولایت فقیه دفاع می‌کنم، از همین حالا در ادامه راهت سرباز ولایت هستم و فریاد می‌زنم: «ما نسل انقلابیم بگذار عدو بداند، ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند.»

حال و هوای جلسه آکنده و سرشار از احساس محبتی است که آقا نسبت به محمد حسین ابراز می‌کنند. صورت کوچک او را در دستان پر مهرشان گرفته و می‌بوسند. آقا او را مورد تفقد قرار می‌دهند و می‌فرمایند، «همین جابنشین بابا جان» محمد حسین که انگار همه دنیا را به او داده اند کنار ایشان می‌نشیند.

انقلاب، پس از نماز جمعه، به آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی^(ع) منتقل و در جوار حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی^(ع) به خاک سپرده شد.

دیدار خانواده شهید قشقایی با رهبر معظم انقلاب اسلامی

خانواده شهیدرضا قشقایی، ۳۰ بهمن سال ۱۳۹۰ در فضایی عاطفی و معنوی با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی دیدار کردند. رهبر انقلاب در این دیدار با تجلیل از صبر و استقامت خانواده‌های معظم شهدا خاطرنشان کردند: این جوانان عزیز و فداکار مانند ستاره‌هایی هستند که هر کدامشان در آسمان پیروزی ملت بزرگ ایران می‌درخشند. فرزند شهید قشقایی متنی را در محضر مقام معظم رهبری خواند که متن دلنوشته و بیان لحظات این دیدار این چنین بود:

«سلام، باباجان چند روزی است دلم برای دست‌های پر مهر و آغوش گرم‌ت تنگ شده و همه با من مهربان شده‌اند. انگار یکی می‌گوید فرزند شهید هستم. بابای خوبم، اربعین حسینی بود که شهید شدم، در آن روز وقتی که خبر شهادت را شنیدم خاطره شهدای کربلا، حضرت علی‌اصغر و یتیم خرابه شام در دلم غوغایی به پا کرد و هم‌نوا با آنان بابا حسین می‌گفتم و می‌سوختم. می‌دانم که قیامت مرا شفاعت خواهی کرد. من، فرزند تو و همنام همان حسینی هستم که قلب کوچکم با شنیدن نامش به تپش درمی‌آید.»

محمد حسین این‌ها را که می‌خواند، می‌داند که شهادت پدر وظیفه‌اش را به‌عنوان فرزند شهید سنگین کرده است. به‌خاطر همین امروز چفیه رشادت را به گردن آویخته و با قامتی در حد و اندازه یک نونهال کلاس

احمدی‌روشن به شهادت رسید.

آرزوی شهادت رضا از زبان همسر

رضا همیشه آخر نمازش در سجده‌ای طولانی این جمله را ادا می‌کرد: «خدایا عمر مرا با عزت و مرگم را با عزت قرار بده.» هیچ‌گاه کلمه «انشاءالله» از زبانش نمی‌افتاد. حتی وقتی زنگ می‌زد و می‌گفتم کجایی؟ می‌گفت انشاءالله فلان موقع به منزل می‌رسم. رضا آرزوی شهادت داشت؛ ایامی که به بهشت‌زهر می‌رفتیم، می‌گفت: «یعنی می‌شود من هم شهید شوم؟» و بالاخره به آرزویش رسید.

حادثه ترور و شهادت

ساعت ۸:۳۰ صبح روز ۲۱ دی سال ۱۳۹۰ یک موتورسیکلت با چسباندن بمب مغناطیسی به یک دستگاه پژو ۴۰۵ در خیابان سیدخندان، ابتدای خیابان گل‌نبی این خودرو را منفجر می‌کند؛ در پی این اقدام تروریستی مصطفی احمدی‌روشن به شهادت رسید و رضا قشقایی به شدت مجروح و به بیمارستان رسالت تهران انتقال پیدا کرد اما علیرغم تلاش پزشکان، رضا قشقایی فرد پس از ساعتی به شهادت رسید.

تشییع پیکر شهید

پیکر مطهر شهید قشقایی در فضای آکنده از غم و اندوه بر دوش خانواده‌های معظم شهدا، ایثارگران، جانبازان و عاشقان راه ایثار و شهادت از درب منزل این شهید بزرگوار تشییع شد و پس از آن، به آستان شیخ‌صدوق منتقل و در آن مکان مقدس طواف داده شد. پیکر مطهر شهید بعد از تشییع در شهرری به دانشگاه تهران منتقل و پس از تشییع مجدد از دانشگاه تهران تا میدان



مراسم تشییع پیکر شهیدرضا قشقایی



گفتگوی شاهد یاران بارقیه قمی، مادر شهید رضا قشقایی

خون شهید رضا قشقایی، فدای انقلاب و اسلام شد

درآمد

مادران شهدا همواره به عنوان نماد ایثار، گذشت و الگوهای صبر برای افراد در جامعه معرفی می‌شوند. آن‌ها با تقدیم فرزندان خود اجازه ندادند تا دشمنان از موقعیت‌های موجود به نفع خود استفاده کند. در جایی نه چندان دور از ما، مادرانی زندگی می‌کنند که فرزندان‌شان را در راه دفاع از عقیده و وطن فدا کرده‌اند و باز هم خود را مدیون انقلاب اسلامی می‌دانند و آرزو می‌کنند کاش فرزندان بیشتری داشتند تا در راه انقلاب تقدیم کنند. یکی از این مادران رقیه قمی است که شهید رضا قشقایی را در دامن خود پرورش داده و تقدیم انقلاب اسلامی کرده است. ایشان معتقد است هر کس به اندازه خود وظیفه‌ای دارد که اگر آن وظیفه را به درستی انجام ندهد، باید در پیشگاه شهدا پاسخگو باشد.



شهید رضا قشقایی در کنار فرزندش (محمد حسین قشقایی)

لطفاً بفرمایید که چند فرزند دارید و رضا فرزند چندم خانواده بود؟

۶ فرزند داشتم، دختر بزرگم در سن ۲۵ سالگی در اثر بیماری از دنیا رفت. رضا فرزند پنجم خانواده و پسر اول بود. اکنون ۳ دختر و ۱ پسر دارم. از فرزندانم راضی هستم و کسب مال حلال توسط همسر باعث شده تا فرزندان صالح تقدیم جامعه دهم.

رفتار و دینداری رضا قشقایی نشأت گرفته از چه بود؟

رضا خصوصیات اخلاقی بارزی داشت، از کودکی بسیار دانا، فهمیده و بسیار با ایمان بود. ۶ ساله بود که لباس بسیج را برایش دوخته بودم و به آن لباس علاقه داشت. پدرش مشوق او بود و به همراه وی به مسجد می‌رفت و از همان کودکی با روحیه بسیجی پرورش یافت. پدرش خمس و زکات پرداخت می‌کرد و پیرو اهل بیت بود. رفتار و کردار رضا به گونه‌ای بود که گمان می‌کردی به این دنیا تعلق ندارد. پدرش نیز در جوانی جزو نیروهای فعال در عرصه مسجدسازی بود و هر کجا کار خیری بود حاج حسین نیز سعی می‌کرد حاضر شود و رضا حین انجام این فعالیت‌ها در کنار پدرش بود. همسر به اتفاق رضا در زمان برگزاری مراسم مذهبی و جمع‌آوری کمک‌های مردمی در مسجد حضور داشت.

چگونه توانسته‌اید فرزندان را این چنین نیکو تربیت کنید؟

فرزندان از پدر و مادر الگو می‌گیرند و زمانی که فرزند شاهد این باشد که پدر و مادر کار خیر می‌کنند یا واجبات را به جا می‌آورند آنها نیز به همان جهت سوق پیدا می‌کنند. به فرزندانمان از همان ایام کودکی و نوجوانی درخصوص انجام واجبات چیزی نمی‌گفتیم اما خودشان احساس تکلیف می‌کردند و از همه دوران کودکی واجبات را به جا می‌آوردند. نان حلال در کنار تربیت درست باعث شده تا فرزندان صالح تحویل جامعه دهیم.

چه شد که رضا تصمیم گرفت تا در سازمان انرژی اتمی استخدام شود؟

قبل از استخدام در سازمان انرژی اتمی کارگاه تولید کابینت داشت. خاطر ام است زمانی که تصمیم گرفت به این شغل مشغول شود با ما مشورت کرد و سرمایه‌ای محدود فراهم کردیم و وارد این شغل شد. کارگاه ساخت کابینت را افتتاح و دوسال مشغول به فعالیت شد. بعد از مدتی این شغل را رها کرد! رعایت حلال و حرام را در این شغل سخت می‌دید چون مواد اولیه متنوعی در بازار وجود داشت که نوع تقلبی و بی کیفیت در بازار زیاد بود که تشخیص اصل از تقلبی کار دشواری بود. مدتی بیکار بود و سپس وارد سازمان انرژی اتمی

زمانی که ترورهای دانشمندان هسته‌ای آغاز

شد، ایشان در کنار شهید احمدی‌روشن بودند؟
بله؛ زمانی که اولین ترور دانشمند هسته‌ای انجام شد رضا به همراه شهید احمدی‌روشن بود و مجاهدت خود را آغاز کرده بود.

پس مطلع بودید که می‌تواند برای ایشان خطرناک باشد؟

بله؛ چندبار به شوخی به ایشان گفتم اما رضا خندید و گفت: «من، حاج مصطفی را رها نمی‌کنم و در ضمن مصطفی احمدی‌روشن گفته شما را رها نخواهم کرد و هر کجا که بروم تو را همراه خود خواهم برد.»

آیا گمان می‌کردید رضا شهید شود؟

احتمال اینکه این چنین شهید شود را نداشتم. اما با توجه به اینکه همه روز، صبح زود مسیر طولانی تهران به نطنز را طی می‌کرد و شب‌ها با خستگی زیاد این مسیر طولانی را بازمی‌گشت احتمال می‌دادم خدای نکرده تصادف کند.

به نظر شما چه چیزی باعث شد تا رضا در مسیر شهادت قرار گیرد؟

هیچ‌کس ناراحتی از رضا نداشت و تمام حرکات رضا باعث خیر بود. احترام زیادی به پدر و مادر قائل بود و به مادیات اهمیت نمی‌داد و دلبسته دنیا نبود و چون وابسته به مادیات دنیا نبود رفتارش نیز آسمانی بود.

خبر شهادت ایشان چگونه به شما اعلام شد؟

شب قبل از روز شهادت، رضا از نطنز آمد و تماس

فرزندان از پدر و مادر الگو می‌گیرند و زمانی که فرزند شاهد این باشد که پدر و مادر کار خیر می‌کنند یا واجبات را به جا می‌آورند آنها نیز به همان جهت سوق پیدا می‌کنند. به فرزندانمان از همان ایام کودکی و نوجوانی درخصوص انجام واجبات چیزی نمی‌گفتیم اما خودشان احساس تکلیف می‌کردند و از همه دوران کودکی واجبات را به جا می‌آوردند. نان حلال در کنار تربیت درست باعث شده تا فرزندان صالح تحویل جامعه دهیم.

شد. قبل از اینکه با شهید احمدی‌روشن همراه شود به‌عنوان راننده در سازمان مشغول به فعالیت بود.

ارتباطش با شهید احمدی‌روشن چگونه بود؟

در طول روز کنار هم بودند. شهید احمدی‌روشن، رضا را به اسم برادر صدا می‌زد. رضا شش سال در کنار شهید احمدی‌روشن بود و هر روز به اتفاق همدیگر مسیر تهران به نطنز را طی می‌کردند. صبح زود از تهران عازم نطنز می‌شدند و شب این مسیر را برمی‌گشتند. سجاده‌ای در خودرو داشتند و شهیدان قشقایی و احمدی‌روشن نماز صبح را کنار اتوبان تهران - قم می‌خواندند. نماز مغرب و عشاء را نیز به همین صورت به جای می‌آوردند.

چگونه داغ فرزند را تاب آورده‌اید؟

من همیشه به حضرت زینب توسل کرده‌ام و می‌خواهم داستانی از زندگی حضرت را برایتان نقل کنم تا بدانید من مادر شهید و دیگر مادران شهید چگونه داغ فرزندشان را تحمل می‌کنند.

ام‌البینین^(س) مادر حضرت ابوالفضل^(ع) در مدینه بود که به او خبر دادند در حادثه کربلا هر چهار پسر شهید شدند. خبر شهادت چهار فرزند در یک روز برای هر مادری طاقت فرساست؛ اما حضرت ام‌البینین^(س) با رشادتی بی‌نظیر نه تنها این خبر را تحمل کرد، بلکه این مصیبت را در برابر مصیبت امام حسین^(ع) کوچک دید. زمانی که بشیر خبر شهادت کربلا را به مدینه آورد، حضرت ام‌البینین^(س) کنار بشیر آمد و ایشان خبر شهادت فرزندانش را داد. اما او از بشیر درباره امام حسین^(ع) سوال کرد. زمانی که بشیر خبر شهادت امام حسین^(ع) را داد، حضرت ام‌البینین^(س) با تعجب نگاهش کرد! بشیر می‌گوید تا آن زمان نمی‌دانستم آن خانم کیست؟ از بقیه سوال کردم، گفتند مادر حضرت عباس^(ع) است. از ایشان پرسیدم، «چرا باور نمی‌کنید امام حسین^(ع) به شهادت رسیده‌اند.»

حضرت ام‌البینین^(س) فرمود: «چون من عباس را همراه ایشان فرستادم تا کسی جرئت نکند با وجود او به امام حسین^(ع) نزدیک شود.» آنگاه بشیر قصه شهادت حضرت عباس^(ع) را برای حضرت ام‌البینین^(س) بیان کرد. حضرت ام‌البینین^(ع) می‌فرماید: «چهار فرزند جوان من و هرچه جوان زیر آسمان زندگی می‌کنند به فدای امام حسین^(ع) باد.»

این موضوع عظمت این مادر را می‌رساند که شهادت فرزندانش را در برابر شهادت امام حسین^(ع) کوچک می‌بیند و چیزی را که طاقت‌فرسا و غیرقابل تحمل می‌داند شهادت فرزندانش نیست، بلکه شهادت امام حسین^(ع) است. لذا وقتی خبر شهادت امام حسین^(ع) را شنید گفت: «با این خبر رگ‌های قلبم را پاره کردی.» این نشان می‌دهد که این مادر در تحمل مصیبت فرزندانش استقامت داشته است. این زن بزرگوار به قبرستان بقیع می‌آمد و برای فرزندانش نوحه‌سرایی می‌کرد. نوشته‌اند نوحه‌سرایی این زن آن قدر دردناک بود که هر کسی که از کنار بقیع رد می‌شد گریه می‌کرد. او در نوحه سرایش گاهی همه فرزندانش و گاهی ارشد آنها را که عباس بن علی^(ع) بود، یاد می‌کرد. از جمله می‌گفت: «ای کسی که عباس را دیدی که حمله می‌کرد بر گروه حریفان و به دنبال او فرزندان حیدر که بسان شیر قوی بودند، به من خبر دادند که فرزندم سرش مجروح و دستش قطع شد. وای من بر فرزندم که بر سرش عمود وارد شد. اگر شمشیر در دست داشت، هرگز کسی به تو نزدیک نمی‌شد.» اکنون نیز خون فرزند من، رضا قشقایی تقدیم به امام حسین^(ع) باشد.



روز حادثه ساعت ۸ صبح تلفن منزل به صدا درآمد، گوشی تلفن را برداشتم و اعلام کرد که همکار رضا هستم و رضا تصادف کرده و به بیمارستان رسالت منتقل شده است. در طول مسیر راننده آژانس رادیو را روشن کرد و از رادیو اعلام کردند که مصطفی احمدی روشن شهید شده و رضا قشقایی به علت جراحت وارده به بیمارستان منتقل شده است. به بیمارستان که رسیدم مملو از جمعیت بود، با خواهش و التماس توانستم وارد بیمارستان شوم.

گرفت و صحبت کردیم. روز حادثه ساعت ۸ صبح تلفن منزل به صدا درآمد، گوشی تلفن را برداشتم و اعلام کرد که همکار رضا هستم و رضا تصادف کرده و به بیمارستان رسالت منتقل شده است. در طول مسیر راننده آژانس رادیو را روشن کرد و از رادیو اعلام کردند که مصطفی احمدی روشن شهید شده و رضا قشقایی به علت جراحت وارده به بیمارستان منتقل شده است. به بیمارستان که رسیدم مملو از جمعیت بود، با خواهش و التماس توانستم وارد بیمارستان شوم. رضا را نشانم دادند که صحنه دلخراشی بود، نصف بدنش سوخته و باندپیچی شده بود. برای نماز به نمازخانه رفتم و در مدتی که در حال مناجات با خداوند بودم فرزندم به شهادت رسید.

برای پیگیری این جنایت چه اقداماتی صورت گرفته است؟

برای پیگیری این جنایت به اتفاق دیگر خانواده شهدای هسته‌ای اقداماتی صورت گرفت و پرونده دادگاهی تشکیل شد. همچنین به مجلس شورای اسلامی نیز دعوت شدیم که تعدادی از خانواده شهدای ترور نیز حضور داشتند. درخواست ما این است که دشمنان پاسخ دهند چرا فرزند ما ترور شد؟ من فقط می‌خواهم بدانم تروریست‌ها به چه جرمی فرزند مرا کشتند! فقط در حال خدمت به مملکتش بود. ولی دشمن بداند که با این اقدامات به اهداف خود نخواهند رسید. رضای من شهید شد اما دشمن بداند رضاهای دیگری هستند که راهشان را ادامه دهند و پرچم انقلاب را بر زمین نخواهند گذاشت.

چه آرزویی برای صنعت هسته‌ای کشور دارید؟

انشاءالله در این علم پیشرفت کنیم تا نسل‌های آینده بتوانند از این تکنولوژی بهره بگیرند. تاکنون که خوب پیش رفته و انشاءالله بعد از این هم موفق‌تر شوند تا کسی نتواند نگاه چپ به کشور عزیزمان داشته باشند. سرزمین‌مان را دوست داریم و تا آنجایی که بتوانیم تلاش می‌کنیم تا سرزمین‌مان پیشرفت کند. فعالیت هسته‌ای کشورمان در این سال‌ها از ابتدا فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است و خون‌های بسیاری ریخته شده و زحمات بسیاری صرف آن شده که انشاءالله به سر مقصد منظور برسد.



گفت و شنود شاهد یاران با سمانه علی کاهی

شهید رضا قشقایی، پیشرو در فعالیت های جهادی بود

درآمد

گاهی چرخ روزگار به گونه ای می چرخد که یکی می رود و دیگری می ماند. او می ماند و روزهای تنهایی! سمانه علی کاهی همسر شهید رضا قشقایی یکی از این زنان صبور است. زنی که آخرین دیدار با همسرش در ۲۱ دی ماه ۱۳۹۰ و ساعاتی قبل از انفجار خودروی شهید احمدی روشن بود. سمانه علی کاهی متولد ۱۳۶۳ در شهر ورامین است. ۱۷ ساله بوده که با رضا قشقایی ۲۱ ساله ازدواج کرده است. مهربانی رضا قشقایی باعث شده به پیشنهاد ازدواج او پاسخ مثبت دهد و مظلومیت وی را هیچ گاه فراموش نکرده است. در ادامه متن گفتگو با سمانه علی کاهی را می خوانید.

حتی وقتی زنگ می‌زدم و می‌گفتم کجایی؟ می‌گفت
«ان‌شالله فلان موقع به خانه می‌رسم.»

آیا همسران گمان می‌کردند که شهید خواهند شد؟

رضا آرزوی شهادت داشت، وقت‌هایی که به بهشت زهرا می‌رفتیم، می‌گفت: «یعنی می‌شود من هم شهید شوم؟» زندگی شهید قشقایی مسیر عجیبی را طی کرد و در نهایت به شهادت رسید. در ابتدا شغل رضا آزاد بود و سپس وارد سازمان انرژی اتمی شد. شاید اگر آن ایام به کسی می‌گفتی که رضا قشقایی شهید خواهد شد هیچ‌کس باور نمی‌کرد. اما من همیشه حس عجیبی در وجودم بود که ایشان عمر زیادی نمی‌کند و این ترس را همیشه به همراه داشتم. رضا می‌گفت: «خیلی دوست دارم در راه میهن شهید شوم و افسوس می‌خورم که آیا واقعاً شهادت نصیب من خواهد شد یا خیر؟» این صحبت‌ها بعد از آشنایی با شهید احمدی‌روشن بیشتر و طلب شهادت در وجود رضا دو چندان شد. شهادت همسرم به خاطر اخلاق نیکو و مردم‌داری‌اش بود که خداوند نصیب وی کرد. ایشان واقعاً زمینی نبود و دنیا را بسیار زیباتر می‌دید. افرادی بودند که چندین سال در جنگ تحمیلی حضور داشتند اما شهادت نصیبشان نشد ولی شهید قشقایی در ایامی که جنگ تحمیلی تمام شده بود به فیض شهادت نائل شد. روحیه رضا قشقایی آسمانی بود. به یاد سخنان شهید قاسم سلیمانی می‌افتم که فرمودند: «باید مثل شهید زندگی کنی تا به شهادت برسی» و من از تمام وجود سخن زیبای شهید سلیمانی را درک می‌کنم.

شهید تا چه مقطعی ادامه تحصیل داده بودند؟
تحصیلات ایشان دیپلم بود اما بعد از آشنایی با شهید احمدی‌روشن و با تشویق ایشان در دانشگاه ثبت‌نام و در رشته کامپیوتر در حال ادامه تحصیل بود که به فیض شهادت نائل شد.

چه شد که به استخدام سازمان انرژی اتمی درآمد؟

قبل از استخدام در سازمان انرژی اتمی، کارگاه تولید کابینت داشت و پس از تعطیلی کارگاه در سازمان استخدام و مشغول به فعالیت شد.

محمدحسین اکنون چند سال دارند؟
محمدحسین ۲۱ سال سن دارد و دانشجو است. محمدحسین را می‌بینم انگار پدرش را می‌بینم و علاوه بر چهره، خصوصیات رفتاری‌اش نیز شبیه پدرش است. محمدحسین ۱۰ ساله بود که پدرش شهید شد؛ اتفاق



«دیدار دکتر اسلامی، رئیس سازمان انرژی اتمی با خانواده شهید قشقایی»

رضا آرزوی شهادت داشت، وقت‌هایی که به بهشت زهرا می‌رفتیم، می‌گفت: «یعنی می‌شود من هم شهید شوم؟»
زندگی شهید قشقایی مسیر عجیبی را طی کرد و در نهایت به شهادت رسید. در ابتدا شغل رضا آزاد بود و سپس وارد سازمان انرژی اتمی شد. شاید اگر آن ایام به کسی می‌گفتی که رضا قشقایی شهید خواهد شد هیچ‌کس باور نمی‌کرد. اما من همیشه حس عجیبی در وجودم بود که ایشان عمر زیادی نمی‌کند و این ترس را همیشه به همراه داشتم.

این سال‌ها، هیچ‌گاه متوجه مشکلاتی که با آن‌ها در بیرون از منزل درگیر بود نشدم. با لبخند وارد خانه می‌شد و با رفتارش فضا را شاد نگه می‌داشت. همیشه لحظه‌شماری می‌کردیم که زودتر به خانه بیاید.

چه رفتارهایی از ایشان در ذهن شما نقش بسته است؟

رضا برایم به تمام معنا تکیه‌گاه بود، هرکجا که به مشکلی برخورد می‌کردم پشتم به او گرم بود. رضا همیشه آخر نماز در سجده‌ای طولانی این جمله را تکرار می‌کرد «خدایا عمر مرا با عزت و مرگم را با عزت قرار بده.» هیچ‌گاه کلمه «ان‌شالله» از زبانش نمی‌افتاد.

چه نکته بارزی در رضا قشقایی دیدید که به پیشنهاد ازدواج ایشان پاسخ مثبت دادید؟

خصوصیات اخلاقی بسیار نیکویی داشت و به جرات می‌گویم که تمام خصوصیات رضا مثبت بود. رضا فردی خانواده‌دوست، خوش اخلاق و بسیار مهربان بود. همه او را قبول داشتند و صبوری، سربه‌راهی و خانواده‌دوستی‌اش شاخص بود. خانواده‌ها نیز به خاطر نسبت فامیلی تقریباً از هم شناخت داشتند. پدر، مادر و برادرم خیلی از او تعریف می‌کردند. پدر من کارمند و مادرم خانه‌دار بود و از لحاظ خانوادگی هم‌سطح بودیم. مادرش نیز در توصیف رضا می‌گفت که از دوران نوجوانی به خانواده اهمیت می‌داد. از نجابت او شنیده بودم، بسیار نجیب و هنگام صحبت کردن نگاهش به زمین بود. همین خصوصیات باعث شد تا به درخواست ازدواج ایشان پاسخ مثبت دهم. سرانجام این وصلت انجام شد و ما در طبقه بالای منزل خانواده همسرم ساکن شدیم. روزهای خوبی را می‌گذراندم و با خانواده همسرم رابطه خوبی داشتم. رضا رفتارش به گونه‌ای بود که حرمت همه را نگه می‌داشت و کاملاً تعادل را رعایت می‌کرد. پسر محمدحسین در سال ۸۱ به دنیا آمد؛ یعنی حدوداً دو سال بعد از ازدواج.

شهید قشقایی رفتارش در منزل چگونه بود؟

از همه لحاظ خوب بود و من به‌عنوان همسر از او رضایت کامل داشتم. شاید این تعریف‌ها کلیشه‌ای باشد، اما هر وقت از سرکار برمی‌گشت خستگی را پشت در می‌گذاشت و وارد منزل می‌شد. در تمام

فریاد زدم تا همسایه‌ها متوجه ماجرا شده و سراسیمه به منزل ما آمدند. به خانه مادرش رفتیم و خبر شهادت رضا را شنیدم.

✿ محمدحسین نسبت به شهادت پدر چه واکنشی داشت؟

بعد از این که خبر شهادت را شنیدم بی‌هوش شدم، چشمانم را که باز کردم دیدم در اتاق هستم. آن لحظه فقط به فکر محمدحسین بودم؛ بسیار به پدرش وابسته بود آنها مانند دو دوست بودند. با خودم گفتم حالا به محمدحسین چه بگویم؟ در آن لحظات گویا خدا کلمات را در دهان من می‌گذاشت. پرسید: «مامان؛ بابا چی شده؟» گفتم: «بابا پیش خدا رفته، جای او خوب است و باید راه او را ادامه دهیم.» در آن لحظات انگار محمدحسین هم آرام شده بود. صبری که خدا عطا می‌کند را با تمام وجود حس کردم و برای محمدحسین هم همین‌گونه بود. این‌که پسری در این سن و سال و با آن همه وابستگی بتواند شهادت پدرش را بپذیرد فقط لطف خدا بود. محمد همیشه می‌گوید بابا کنار ماست و حواسش همیشه به ما است. البته گاهی به یاد روزهایی که پشت در می‌ایستاد تا بابا از راه برسد و او را در آغوش بگیرد دل تنگ می‌شود، اما حضور پدر آن قدر محسوس است که بخش زیادی از دل‌تنگی‌های پسر را جبران می‌کند.

✿ آیا به شما پیشنهاد دادند که در سازمان مشغول شوید؟

مدیران سازمان انرژی اتمی پیشنهاد دادند تا در سازمان انرژی اتمی به‌عنوان مشاور مشغول کار شوم اما نپذیرفتم و خانه‌داری را بیشتر ترجیح می‌دهم.

✿ آیا خواب شهید را می‌بینید؟

دو شب گذشته خواب ایشان را دیدم. خواب ایشان را زیاد می‌بینم هر زمانی که از موضوعی ناراحت باشم به خوابم می‌آید.

✿ اگر صحبت پایانی است بیان بفرمایید؟

تقاضا دارم تا مسئولان نگاه و توجه بیشتری به خانواده شهدا داشته باشند. مسئولان با ملاقات و سرکشی از خانواده شهدا باعث دلگرمی خانواده‌ها می‌شوند. توجه به خانواده شهید تنها بحث مادیات نیست بلکه این خانواده به توجه بیشتر نیاز دارند. این دیدارها برای خانواده شهدا می‌تواند دلگرم‌کننده باشد. این خانواده عزیزان خود را در راه کشور تقدیم انقلاب کرده‌اند و توجه به خانواده شهدا کمترین کاری است که می‌توان انجام داد.

داد و گفت: «این پول را در صندوق صدقات بینداز.» سپس از پله‌ها پایین رفت، اما ناگهان ایستاد. سرش را برگرداند، برای چند لحظه مرا نگاه کرد و رفت! از رفتارش تعجب کرده بودم. همیشه به سرعت از پله‌ها پایین می‌رفت و از خانه خارج می‌شد.

چندساعتی از رفتنش گذشته بود که دل‌شوره عجیبی وجودم را فراگرفت. به سمت تلفن رفتم، گوشی‌اش خاموش بود. تابه‌حال نشده بود گوشی‌اش را خاموش کند یا تماس‌های مرا بی‌پاسخ بگذارد. نگرانی‌ام لحظه‌به‌لحظه بیشتر می‌شد. به برادرش زنگ زدم، گفت: رضا و آقای احمدی‌روشن همراه هم بودند، به خودروی‌شان بمب چسبانده‌اند و رضا اکنون در بیمارستان است! دیگر نمی‌شنیدم چه می‌گفت، آن قدر

بعد از این که خبر شهادت را شنیدم بی‌هوش شدم، چشمانم را که باز کردم دیدم در اتاق هستم. آن لحظه فقط به فکر محمدحسین بودم؛ بسیار به پدرش وابسته بود آنها مانند دو دوست بودند. با خودم گفتم حالا به محمدحسین چه بگویم؟ در آن لحظات گویا خدا کلمات را در دهان من می‌گذاشت. پرسید: «مامان؛ بابا چی شده؟» گفتم: «بابا پیش خدا رفته، جای او خوب است و باید راه او را ادامه دهیم.» در آن لحظات انگار محمدحسین هم آرام شده بود.



سختی بود اما خدا کمک کرد و چون حضور خداوند را در زندگی‌ام در نظر گرفتم مقداری از دردهایم کاسته شد.

✿ نگاه شهید به بسیج چگونه بود؟

از اقدامات رضا در بسیج می‌توان به حضور در اردوهای جهادی و جمع‌آوری کمک‌های مردمی برای کمک به روستاهای محروم اشاره کرد. در ایامی که زلزله در کشور اتفاق افتاده بود برای کمک در این مناطق حاضر شد.

✿ از دینداری شهید برایمان بگویید؟

نمازش اول وقت بود. از غیبت کردن بیزار بود و به افرادی که غیبت می‌کردند تذکر می‌داد و محل را به نشانه اعتراض ترک می‌کرد. نسبت به بزرگترها احترام زیادی قائل می‌شد به گونه‌ای با مردم و خانواده رفتار می‌کرد که همه شیفته‌اش می‌شدند. همیشه سعی می‌کرد با بستگان رفت‌وآمد داشته باشد. نگاه رضا به دنیای هستی به گونه‌ای دیگر بود، عمر را کوتاه و مشکلات زندگی را بسیار کوچک می‌دید.

✿ بهترین نکته‌ای که از شهید آموختید چه بود؟

فداکاری و گذشت را از رضا آموختم. سعی می‌کنم در زندگی این دو نکته را مدنظر قراردهم و آن را فراموش نخواهم کرد و این دو نکته گره‌گشای بسیاری از مشکلات زندگی‌ام بوده است.

✿ نحوه آشنایی شهید رضا قشقایی با شهید احمدی‌روشن از چه زمانی بود؟

بعد از استخدام در سازمان انرژی اتمی مدتی راننده بودند و سپس همراه شهید احمدی‌روشن شدند. بعد از مدتی رضا و شهید احمدی‌روشن شدند دوست و برادر همدیگر شدند و دوستی‌شان تا جایی پیش رفت که به اتفاق هم به نزد خدا رفتند.

✿ آیا درخصوص شغل و خطرات آن با شما صحبت کرده بود؟

درخصوص شغلشان با من صحبت نکرده بود و از جزئیات آن مطلع نبودم. اگر مطلع بودم، شاید به دلیل خطرات آن مانع ایشان می‌شدم. مسائل کاری را در منزل مطرح نمی‌کردند.

✿ آخرین دیدار شما با همسر تان چگونه گذشت و از خبر شهادت رضا چگونه مطلع شدید؟

آن روز صبح مثل همیشه در را باز کرد تا از خانه خارج شود. چند قدم که رفت، برگشت و مبلغی را به من



الهام قشقایی در گفتگو با شاهد یاران

شهید رضا قشقایی در جستجوی شهادت بود تا آن را در آغوش گیرد

درآمد

الهام قشقایی خواهر شهید رضا قشقایی است. فرزند چهارم خانواده است و دوسال از رضا بزرگتر بوده و خاطرات زیادی از شهید در ذهن دارد. رضا قشقایی را به نیکی معرفی می‌کند و فرزند شهید را به‌عنوان یادگار برادر شهیدش بسیار دوست دارد. رضا را به‌عنوان ستون خانواده معرفی می‌کند و از دلتنگی‌های خود در نبود برادر می‌گوید. الهام قشقایی با خاطرات برادر زندگی را ادامه می‌دهد و از خوش‌رویی شهید برایمان نکاتی را می‌گوید. الهام قشقایی از ارتباط برادر شهیدش با شهید مصطفی احمدی‌روشن خاطراتی بازگو می‌کند. متن گفتگوی شاهد یاران با خواهر شهید رضا قشقایی را در ادامه می‌خوانید.



رضا نیز ارتباط صمیمی با شهید احمدی‌روشن برقرار کرده بود و ایشان را همانند برادر دوست داشت. بعضی وقت‌ها که ایشان را نمی‌دید دلتنگ می‌شد و به هر بهانه‌ای سعی می‌کرد با وی تماس گرفته و صحبت کند.

از ارتباط پدر مرحومتان با شهید بگویید؟
در زمان شهادت رضا، پدرم پس از جراحی سنگین از بیمارستان مرخص شده و سلامتی خودش را به‌دست آورده بود و در حالی که دوره نقاهت را می‌گذراند این اتفاق تلخ افتاد. پدرم رضا را دوست داشت و از کودکی به ایشان وابسته بود. دوری رضا باعث شد مجدداً بیماری به سراغ ایشان بیاید و مدتی نیز غم دوری رضا موجب شد توانایی حرکت را از دست داده و به کمک ویلچر تردد کند. پدرم در زمان حضور در جبهه شیمیایی شده بود و از اثرات آن دوران بود که مجبور شد چندین عمل جراحی انجام دهد.

از شنیدن خبر شهادت چه حس و حالی داشتید؟

من به همراه خواهرم در بیمارستان مشغول به کار هستیم؛ در روز حادثه در بیمارستان حضور داشتیم. همکارانم رضا را می‌شناختند و در اخبار صدا و سیما اعلام شده بود که چنین اتفاقی افتاده است. همه موضوع را می‌دانستند اما دلشان نمی‌آمد به من بگویند. چند تماس نیز از بستگان داشتیم و با تماس مادرم متوجه اتفاق شده و در جریان این اتفاق تلخ قرار گرفتیم. اتفاق سختی بود که هیچگاه این اتفاق را فراموش نکرده و مسببان این جنایت را به خداوند واگذار می‌کنم. زندگی رضا سرشار از مهر و محبت بود و فداکاری در زندگی ایشان موج می‌زد. در روز تشییع پیکر ایشان جمعیت بسیاری برای مراسم خاکسپاری آمده بودند و این حضور جمعیت حاکی از آن بود که دعا‌های رضا برآورده شده و به آرزوی خود رسیده بود.

مادر شهید احمدی‌روشن می‌گفت من ۲ پسر دارم و رضا را مانند فرزندش دوست داشتم. پدر احمدی‌روشن همیشه لطف و محبت داشت و همانند فرزندش رضا را دوست داشت. روز دومی که رضا شهید شد، خانواده ایشان برای عرض تسلیت به منزل ما آمدند و پدر و مادرش از شهادت رضا بسیار ناراحت بود به‌طوری‌که گویا پسر دیگرشان شهید شده است.

از دلتنگی‌های خود در نبود برادر بگویید؟
مگر می‌شود خواهری برای برادر دلش تنگ نشود! رضا را در چهره فرزندش که یادگاری است برای ما و مادرش می‌بینیم اما جای رضا در کنار خانواده خالی است. شب‌های بسیاری در نبود ایشان اشک ریخته‌ایم و در مراسم گوناگون در نبود ایشان دلتنگ شده‌ایم و اکنون با خاطراتش زندگی می‌کنیم. تمام حرکات و رفتارهای ما خاطره بود. در ایامی که به مسافرت می‌رفتیم چند خانواده همراه می‌شدیم و با تلاش رضا، خانواده‌ها کنار هم جمع می‌شدند و رضا ستون خانواده بود.

ارتباط شهید قشقایی با شهید مصطفی احمدی‌روشن چگونه بود؟

ارتباطش با خانواده شهید احمدی‌روشن بسیار خوب بود. مادر شهید احمدی‌روشن می‌گفت من دو پسر دارم و رضا را مانند فرزندش دوست داشتم. پدر احمدی‌روشن همیشه لطف و محبت داشت و همانند فرزندش رضا را دوست داشت. روز دومی که رضا شهید شد خانواده ایشان برای عرض تسلیت به منزل ما آمدند و پدر و مادرش از شهادت رضا بسیار ناراحت بود به‌طوری‌که گویا پسر دیگرشان شهید شده است.

شخصیت و روحیه شهید قشقایی را چگونه می‌توانید برای خوانندگان نشریه توصیف کنید؟
از کودکی با ایشان هم بازی بودم. رضا بسیار جسور و مظلوم بود، بزرگتر که شد زبان‌زد تمام فامیل بود. روحیه انسان دوستانه‌ای داشت و سعی می‌کرد به افراد نیازمند کمک کند. در پایگاه بسیج به‌عنوان نیروی مردمی در اردوهای جهادی شرکت می‌کرد و در شهرهای مختلف جهت فعالیت‌های عام‌المنفعه حضور داشت. خاطرم است اگر مناسبتی بود، در مسجد محله حاضر می‌شد و با شور و اشتیاق کمک می‌کرد. رضا عاشق خدمات‌رسانی به مردم بود و در مسیر خدمت به مردم حرکت می‌کرد. اگر در نقطه‌ای از کشور سیل و یا زلزله اتفاق می‌افتاد رضا بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی حاضر می‌شد و هفته‌ها به کمک‌رسانی مشغول بود. همیشه با خود مرور می‌کنم که شاید چون رضا به دنبال رضای خداوند بود تا به شهادت برسد این اقدامات عام‌المنفعه را انجام می‌داد.

به نظر شما چه عواملی در شهادت ایشان پر رنگ‌تر بود؟

رضا عاشق شهادت بود و تمام رفتارهای جهت رسیدن به شهادت صورت می‌گرفت. رضا به‌گونه‌ای زندگی کرد تا خداوند او را لایق شهادت بداند. آرزو داشت در ایام جنگ تحمیلی می‌توانست به جنگ برود و به شهادت برسد. خاطرم است تصاویر شهدا را با حسرت نگاه می‌کرد؛ حسرت به شهادت را در نگاهش می‌دیدم. خوشا به سعادتش که خداوند او را برگزید و به شهادت رسید چون اگر شهید نمی‌شد، حیف بود. مطمئن هستم اگر در آن ترورها به شهادت نمی‌رسید، بعدها که تکفیری‌های داعش به وجود آمد حتماً به جنگ با تکفیری‌ها می‌رفت و شاید شهادت را در آنجا به آغوش می‌کشید. رضا در جستجوی شهادت بود تا آن را در آغوش گیرد. هرکجا که احتمال شهادت می‌داد حاضر می‌شد و خود را در مسیر خداوند قرار می‌داد.

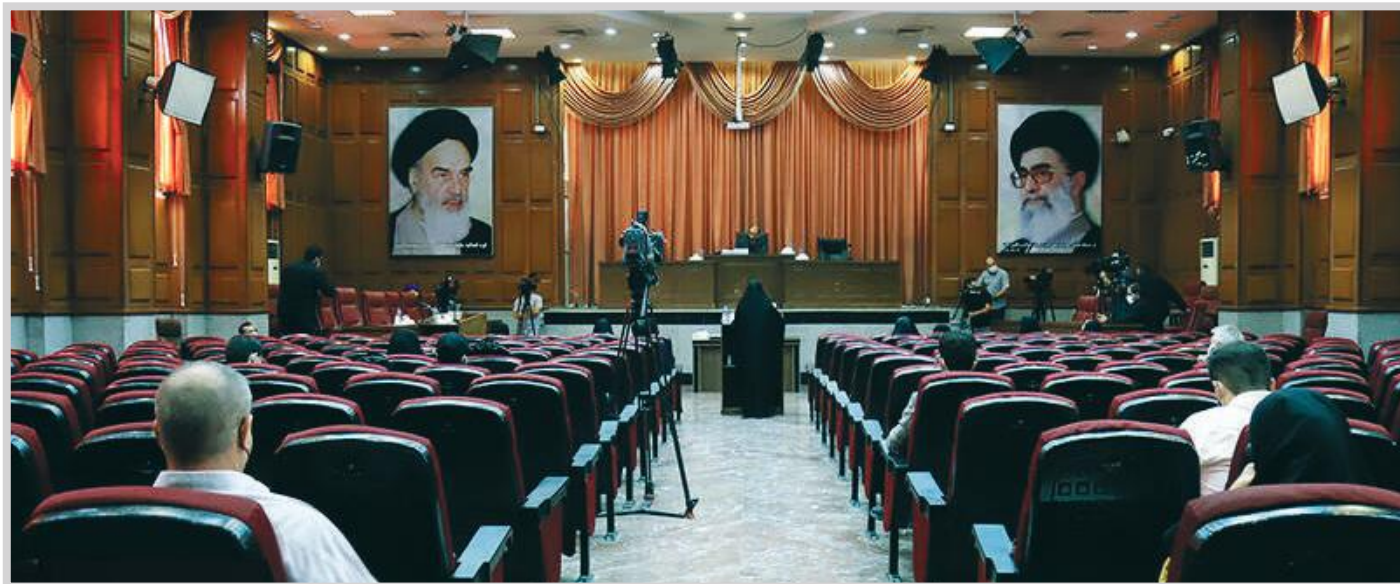


سمیه افضلی نیکو، وکیل دعوای حقوقی خانواده های شهدای هسته ای در گفتگو با شاهد یاران

امریکا و رژیم اشغالگر قدس، مسئول شهادت دانشمندان هسته ای کشورمان هستند

درآمد

دشمنان ایران اسلامی با مشاهده پیشرفت های علمی کشور، اقدامات بسیاری جهت توقف این پیشرفت انجام داده اند. در سال های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۰ رژیم اشغالگر قدس به همراه امریکای جنایتکار دست به جنایات دیگری زد تا شاید بتواند تولید علم در کشور را متوقف کند. این بار ناجوانمردانه دست به ترور دانشمندان کشورمان زد تا جنایت دیگری را رقم زند. جنایت علیه دانشمندان هسته ای کشورمان بار دیگر در سال ۱۳۹۹ و با شهادت حاج محسن فخری زاده تکرار شد تا نشان دهد دشمنان از هیچ جنایتی برای توقف ملت ایران فروگذار نخواهد کرد. خانواده های شهدای هسته ای جهت پیگیری این جنایت با طرح شکایت، درخواست محاکمه این جنایتکاران را داشته اند. خانم سمیه افضلی نیکو، وکیل دعوای حقوقی خانواده های شهدای هسته ای است و چندسالی است در حال پیگیری این پرونده می باشد. گفتگویی با ایشان انجام داده ایم تا آخرین مراحل پرونده را از وی پیگیری کنیم.



« جلسه دادگاه دعوای حقوقی خانواده‌های شهدای هسته‌ای.

البته جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی جزو قربانیان اصلی اقدامات تروریستی بوده است. این ترورها ماهیت مشتمل‌کننده‌ای دارد؛ اول اینکه مثل سایر ترورها افراد بیگناه به صورت ناجوانمردانه مورد هدف قرار می‌گیرند و دوم اینکه رعب و وحشت عمومی ایجاد می‌کند. مهم‌تر از همه، این است که ترورها کیفی شده است و افرادی هدف قرار می‌گیرند که طیف وسیعی از اعضای یک جامعه یا کل جهان می‌تواند از وجود و خدمات آنها بهره‌مند شود. چنین جنایاتی نه از باب مسئولیت کیفری و نه از باب مسئولیت مدنی نباید بدون اقدام قضایی و پیگیری قرار گیرد. باید تمام ظرفیت‌های داخلی و خارجی برای مقابله حقوقی به خدمت گرفته شود تا چنین جنایاتی که علیه جامعه بشری طراحی و اجرا می‌شود متوقف شده و عوامل اجرایی آنها به دست عدالت سپرده شود.

آیا افراد و نمایندگانی از دولت آمریکا برای دفاع از خودشان در دادگاه حاضر شدند؟

براساس قانون و البته قاعده حقوقی جاری در تمام دنیا، افرادی که دعوت به دادرسی می‌شوند مکلف‌اند در فرآیند دادرسی حاضر شده و این حق را دارند تا از خود دفاع کنند، اما هیچکدام از خوانده‌ها در دادگاه حاضر نشدند.

از طرف چه سازمان یا نهادی برای طرح دعوا حمایت شد؟

دعوا یک دادخواهی خصوصی است. اساساً حاکمیت، ظرفیت‌سازی قانونی برای طرح چنین دعوای انجام می‌دهد اما فقط به خواست متضررین و قربانیان باید طرح دعوا شود و تمام منافع آن در اختیار قربانیان قرار

با پیگیری و مطالبه خانواده شهدای هسته‌ای از اوایل سال ۱۳۹۹ اقدام به مستندسازی حقوقی ترورهای طراحی شده و سازمان‌یافته مجرمانه کردیم. در زمان اقدام تروریستی علیه دانشمندان علمی کشور، اقدامات خوبی توسط ضابطین و دستگاه قضایی در آن زمان انجام شده بود ولی نیاز بود تا این مستندات به صورت متمرکز در قالب یک پرونده، سازماندهی و جمع‌آوری شود. دومین اقدام صورت گرفته استخراج عوامل سیاستگذار و مجری این عملیات‌های تروریستی بود.

بماند. دوم اینکه مانع از این می‌شود که واقعیت‌های تاریخ فراموش شود. سوم اینکه برای تمامی این خوانندگان پس از محکومیت در محاکم سایر کشورها درخواست اجرای احکام مدنی را داریم. همه کشورها نسبت به اقدامات تروریستی و مسئولیت افراد قوانینی دارند و ما حق پیگیری و مطالبه حقوق را خواهیم داشت. خواسته ما محکومیت خوانندگان به دلیل خسارت‌های مادی و معنوی وارده به موکلین بوده است. البته خسارت تنبیهی از دادگاه تقاضا کردیم که این مبلغ به نظر دادگاه بعد از اثبات حمایت از اقدامات تروریستی تعیین گردیده که آن‌شالله به میزانی است که برای خوانندگان ما بازدارنده باشد. از همه کشورهایی که ظرفیت اجرای احکام را داشته باشد برای توقیف اموال و استرداد محکومان استفاده می‌کنیم. دنیا و ایران تاکنون ترورهای متفاوتی را مشاهده کرده است؛

پیگیری حقوقی خانواده شهدای هسته‌ای

چگونه و از چه سالی آغاز گردیده است؟

با پیگیری و مطالبه خانواده شهدای هسته‌ای از اوایل سال ۱۳۹۹ اقدام به مستندسازی حقوقی ترورهای طراحی شده و سازمان‌یافته مجرمانه کردیم. در زمان اقدام تروریستی علیه دانشمندان علمی کشور، اقدامات خوبی توسط ضابطین و دستگاه قضایی در آن زمان انجام شده بود ولی نیاز بود تا این مستندات به صورت متمرکز در قالب یک پرونده، سازماندهی و جمع‌آوری شود. دومین اقدام صورت گرفته، استخراج عوامل سیاست‌گذار و مجری این عملیات‌های تروریستی بود. در نهایت؛ ظرفیت‌سنجی برای اقدامات حقوقی در سطح داخلی و بین‌المللی. با اتمام این مراحل، موفق شدیم دادخواست تنظیمی در حدود ۴۰۰ صفحه با بیش از ۱۰۰۰ صفحه ضمیمه و شامل ۳۲ خواننده آمریکایی و ۱۱ خواهان ایرانی را تدوین کنیم.

آیا مشابه این چنین پرونده‌ها در کشورهای دیگر هم وجود داشته است؟ نتایج آن پرونده‌ها چه بود؟

طرح و پیگیری پرونده‌های قضایی کشورها از یکدیگر در دادگاه‌های بین‌المللی یا دادگاه‌های ملی مسبوق به سابقه است. صرف طرح یک دعوا، موجب گشایش پرونده در یک محکمه قانونی است که ادعا و اسناد ما را بررسی می‌کند. اولین نتیجه طرح دعوی برای خانواده‌ها، اثبات حقوقی و قضایی ماهیت تروریستی این اقدامات از سوی رژیم اشغالگر قدس تحت حمایت دولت و مقامات آمریکا در نزد افکار عمومی جهان است، تا قبح این اقدامات برای همیشه نزد انسان‌های آزاداندیش و بیدار که دغدغه اجرای عدالت را دارند باقی

می‌گیرد. البته انتظار داریم دولت، قوه قضائیه و کلیه نهادهای حاکمیتی مساعدت و حمایت لازم را داشته باشند؛ مخصوصاً در فرآیند اجرای رای انتظار ما این است که حمایت ویژه‌ای در زمینه احقاق حقوق مان در پیگیری‌های بین‌المللی صورت گیرد.

آیا شما امکان اجرای آرای صادره را دارید؟

خواست ما محکومیت خواندگان به دلیل خسارت‌های مادی و معنوی که به موکلین اینجانب وارد شده است می‌باشد. ما از همه کشورهایی که ظرفیت اجرای حکم را داشته باشند برای توقیف اموال و استرداد محکوم به استفاده می‌کنیم. اخیراً نظر به توقیف کشتی یونانی به شماره ۹۷۵۳۵۴۵ در سازمان بین‌المللی دریانوردی (ایمو) در نزدیکی بندر لنگه خلیج فارس در تاریخ ۱۴۰۱/۰۳/۰۶ و احراز مالکیت خوانده ردیف ۱ (ایالات متحده آمریکا) نسبت به محموله آن، با استناد به ماده ۱۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی، صدور قرار تامین خواسته جهت استیفای بخش ناچیزی از خسارات و زیان‌های وارده به موکلین به قید فوریت تقاضا و مورد پذیرش ریاست محترم دادگاه قرار گرفت. با اعطای نیابت قضایی به واحد اجرای احکام استان هرمزگان عملیات توقیف محموله کشتی انجام و در حال پیگیری است.

مشکلات اصلی در مسیر پرونده چه بوده و همکاری خانواده شهدای هسته‌ای چگونه بوده است؟

مشکلات اصلی در این مسیر به دلیل نپا بودن چنین دادخواست‌هایی در سطح کشور می‌باشد، که الحمدالله اراده کلی دستگاه‌های مرتبط و خانواده محترم شهدا در

خصوص همکاری فیمابین بسیار عالی است.

آخرین نتایج پرونده را توضیح دهید؟

دادگاه محترم ایران به استناد قوانین مرتبط داخلی و بین‌المللی، اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و بر مبنای مسئولیت مدنی که در قوانین ایران و تقریباً نزد تمامی نهادهای حقوقی سایر کشورها مبنای مشترک دارد و با این توضیح که اثر اقدامات خوانده یعنی دولت ایالات متحده آمریکا به مراتب بیشتر از عوامل اجرایی جنایت (رژیم غاصب صهیونیستی) می‌باشد با وارد دانستن دعوای خواهان ها، مبادرت به صدور حکم بر محکومیت تضامنی خواندگان به پرداخت خسارات کرده است.

دادگاه محترم ایران به استناد قوانین مرتبط داخلی و بین‌المللی، اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و بر مبنای مسئولیت مدنی که در قوانین ایران و تقریباً نزد تمامی نهادهای حقوقی سایر کشورها مبنای مشترک دارد و با این توضیح که اثر اقدامات خوانده یعنی دولت ایالات متحده آمریکا به مراتب بیشتر از عوامل اجرایی جنایت (رژیم غاصب صهیونیستی) می‌باشد با وارد دانستن دعوای خواهان‌ها، مبادرت به صدور حکم بر محکومیت تضامنی خواندگان به پرداخت خسارات کرده است.

چه افراد و کشورهایی در وقوع این جنایت نقش داشتند؟

حسب اسناد قضایی مطالعه شده و اسنادی که توسط رژیم اشغالگر قدس منتشر شده، طراحی و اجرای عملیات و ترور دانشمندان علمی جمهوری اسلامی ایران توسط این رژیم صورت گرفته است. البته در این زمینه عوامل داخلی مجری و کمک‌کننده که در ایران دستگیر و محاکمه شده بودند، اقرار داشتند ولی در چند سال اخیر نیز از خود رژیم اشغالگر قدس اسنادی در این زمینه منتشر شده است. رژیم صهیونیستی سابقه متعددی در ترور دانشمندان علمی سایر کشورها نیز داشته است. این اقدامات تروریستی با مساعدت و هدایت دولت آمریکا و مقامات و برخی از کارگزاران این کشور صورت گرفته است. دولت آمریکا با وجود اسناد و کنوانسیون‌های ۱۹ گانه مبارزه با تروریسم، متعهد به جلوگیری از اقدام تروریستی، تعقیب و محکوم نمودن این‌گونه اقدامات است. همچنین این دولت به موجب قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت، متعهد به پیشگیری و مبارزه با تروریسم است. ایالات متحده آمریکا در تشکیل، تقویت و حمایت از رژیم صهیونیستی به عنوان یک رژیم متجاوز جنایتکار که به کرات اقدام به تجاوز، جنایات علیه بشریت، نسل‌کشی و جرایم جنگی متعددی در منطقه نموده است، نقش موثر داشته است. دولت آمریکا هر سال صدها میلیون دلار کمک مستقیم مالی، اقتصادی، پشتیبانی، لجستیکی و نظامی به رژیم مذکور دارد و در راستای حمایت از این رژیم غیرقانونی و جنایتکار، در ۴ دهه عمر سازمان ملل متحد بیش از ۴۲ قطعنامه شورای امنیت علیه جنایات رژیم صهیونیستی را وتو کرده است و همواره برای عدم صدور قطعنامه در شورای حقوق بشر و مجمع عمومی سازمان ملل متحد علیه اقدامات جنایتکارانه و ضد بشری این رژیم تلاش مستمر دارد.

آیا به نتیجه پیگیری‌ها امیدوار هستید؟

بله؛ در حال حاضر قانونگذار بر اساس قانون صالحیت دادگستری جمهوری اسلامی ایران برای رسیدگی به دعوای مدنی علیه دولت‌های خارجی به ما اجازه داده تا علیه دولت آمریکا، مقامات و افرادی که مبادرت به حمایت از تروریسم می‌نمایند طرح دعوا نماییم. این پرونده به دلیل حمایت و مساعدت دولت آمریکا و خواندگان این پرونده به رژیم اشغالگر قدس علیه آمریکا طرح گردید. البته این آغاز راه است و هر جا ظرفیتی پیدا کنیم پیگیری حقوقی و قضایی در دستور کار قرار دارد.



« نشست خبری در خصوص دعوای حقوقی خانواده‌های شهدای هسته‌ای علیه دولت آمریکا و رژیم اشغالگر قدس.